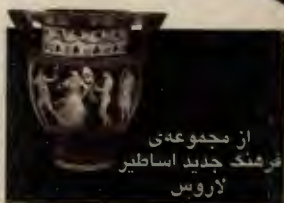


فرهنگ اساطیر یونان

ف. ژیران

ترجمہی ابوالقاسم اسماعیل پور



از مجموعہ
فرہنگ جدید اساطیر
لاروس

The Myths of GREECE

J. Vieu

New Larousse
Encyclopedia of World Mythology

Tr. By :
A. Esmailpur

Tehran 1995
Fekre Ruz Publication



انتشارات فکروز

۹۶۳-۵۸۳۸-۰۶-۱
964 - 5838 - 06 - 1

آئین ما و
اساطیر
۸



فرهنگ اساطیر یونان

از مجموعه ی فرهنگ جدید اساطیر لاروس

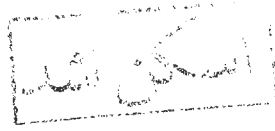
ترجمه ی ابوالقاسم اسما، ل. پور

۸/۰ کی

۲۷/۲

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم



اساطیر یونان

ف. ژیران

ترجمہ ی ابوالقاسم اسماعیل پور



انشارات فکر روز



تهران، کریمخان زند، آبان شمالی، خیابان ۱۲، شماره ۲۲

اساطیر یونان

ف. ژیران

ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل پور

چاپ اول، ۱۳۷۵

چاپ بنیاد جانبازان، ۴۴۰ نسخه

مرکز پخش: ۸۳۷۵۰۵

بها در سراسر کشور ۵۵۰ تومان

حق چاپ و نشر این اثر برای شرکت انتشاراتی فکروز محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۵۸۳۸-۰۶-۱ ۹۶۴-۵۸۳۸-۰۶-۱ ISBN: 964-5838-06-1

- پیش گفتار
ایزدستان اژه‌ای
ایزدبانوی بزرگ یا مادر کیهان/۹ □ ایزد آستریون/۱۱ □
اسطوره‌های یونان باستان
شجره‌نامه‌ی ایزدان یونانی/۱۳ □
ساختار کیهان و پیدایی ایزدان
کائوس و گایا/۱۵ □ اورانوس و گایا: گروه اورانوس/۱۵ □ شخصیت ایزدان نخستین/۱۷ □
گایا/۱۷ □ تیتان‌ها/۱۸ □ سیکلوپ‌ها و هکاتونخیرها/۱۹ □ کیهان‌شناخت‌های ارفه‌ای/۱۹ □
کرونوس: زایش زئوس و پیدایی ایزدان المپ
فرمانروایی کرونوس/۲۱ □ زایش و کودکی زئوس/۲۲ □ شورش تیتان‌ها/۲۵ □ جنگ غولان
/۲۶ □ تیفوئوس/۲۷ □
سرچشمه‌ی انسان
پرومته/۲۹ □ اعصار چهارگانه‌ی انسان/۳۰ □ پاندورا و آتش زبایی/۳۱ □ توفان: دوکالیون و پیرا
/۳۲ □ شکنجه‌ی پرومته/۳۳ □
ایزدان المپ
کوه المپ/۳۵ □ ایزدان المپ/۳۶ □
زئوس
صفات زئوس/۴۱ □ آیین زئوس/۴۲ □ جلوه‌های زئوس/۴۳ □ ازدواج‌های زئوس/۴۴ □
زئوس و هرا/۴۵ □ زئوس و تیتان‌های مؤنث/۴۵ □ زئوس و پریان دریایی/۴۶ □ زئوس و زنان
میرا/۴۸ □
هرا
خویشکاری‌های هرا/۵۳ □ جلوه‌های هرا/۵۴ □ آیین هرا/۵۴ □ افسانه‌ی هرا/۵۵ □
آتنا
شخصیت و خویشکاری آتنا/۵۹ □ آیین آتنا/۶۰ □ جلوه‌های آتنا/۶۱ □ زایش آتنا/۶۱ □ آتنا:
ایزدبانوی جنگ/۶۲ □ آتنا: نگاهبان بانوی پهلوانان/۶۳ □ پاکدامنی آتنا/۶۴ □ پیکار آتنا و
پوزئیدون/۶۵ □ دهش‌های آتنا/۶۵ □
آپولون
خاستگاه، شخصیت و خویشکاری‌های آپولون/۶۹ □ جلوه‌های آپولون/۷۲ □ زایش آپولون/۷۳ □
کودکی آپولون: مار پیتون/۷۵ □ تأسیس دلفی/۷۶ □ نبردهای آپولون/۷۷ □ پرستاری آپولون
/۷۸ □ معشوقه‌های آپولون/۸۰ □ همراهان آپولون/۸۳ □ موزها/۸۳ □ خویشکاری‌های موزها

□۸۴/ خاستگاه آیین موزها و نمودگاری‌های آن □۸۵/ افسانه‌ی موزها □۸۶/

آرتمیس ۸۹-۹۷

شخصیت و خویشکاری‌های آرتمیس □۸۹/ جلوه‌های آرتمیس □۹۱/ افسانه‌ی آرتمیس □۹۱/
آرتمیس افسوس و آمازون‌ها □۹۵/

هرمس ۹۹-۱۰۵

شخصیت و خویشکاری‌های هرمس □۹۹/ جلوه‌های هرمس □۱۰۱/ ربودن گوساله‌های آپولن
□۱۰۱/ اختراع چنگ □۱۰۲/ کردگان (اعمال نیکوی) هرمس □۱۰۲/ فرزندان هرمس □۱۰۴/
آرس ۱۰۷-۱۱۲

شخصیت و جلوه‌های آرس □۱۰۷/ شورش‌های آرس □۱۰۸/ معشوقه‌های آرس □۱۱۰/

هفائستوس ۱۱۳-۱۲۲

سرچشمه، خویشکاری و جلوه‌ها □۱۱۳/ زایش هفائستوس □۱۱۴/ ماجرای بدفرجام
هفائستوس □۱۱۴/ آهنگر آلمپ □۱۱۵/ منزلگاه‌های زمینی هفائستوس □۱۱۶/
دستکاری‌های هفائستوس □۱۱۷/ معشوقه‌های هفائستوس □۱۱۸/ همراهان هفائستوس
□۱۲۰/

آفرودیت ۱۲۳-۱۳۵

آیین آفرودیت و جلوه‌های او □۱۲۴/ زایش آفرودیت □۱۲۵/ داوری پاریس □۱۲۶/
عشق‌ورزی‌های آفرودیت □۱۲۸/ هم‌مافرودیت □۱۳۱/ همراهان آفرودیت □۱۳۱/ اروس
□۱۳۱/ اروس و پسیکه □۱۳۳/ گریس‌ها (ایزدان زیبایی) □۱۳۴/

پوزئیدون ۱۳۷-۱۴۴

شخصیت و خویشکاری □۱۳۷/ آیین و جلوه‌های پوزئیدون □۱۳۸/ افسانه‌ی پوزئیدون
□۱۳۹/ آملی کریت □۱۴۱/ عشق‌ورزی‌های پوزئیدون □۱۴۲/
هستیا: ایزدبانوی آتش □۱۴۵/ تمیس/ ایزدبانوی پرستاری و دادگری □۱۴۷/ ایریس: پیام‌آور
ایزدان □۱۴۹/ هِیه: ایزدبانوی جوانی □۱۵۱/ هلیوس: ایزد خورشید □۱۵۳/ سلنه: ایزدبانوی
ماه □۱۵۷/

ایزدان زمین ۱۵۹-۱۶۱

گایا، رئا و سی بل □۱۵۹/ دمتر: ایزدبانوی باروری □۱۶۰/ دیونیزوس: ایزد شراب و باروری
طبیعت □۱۶۱/

جهان زیرزمینی، پرسفونه ۱۶۳

ایزدان قهرمان ۱۶۵

هراکلس (هرکول) □۱۶۵/ خویشکاری‌های هراکلس □۱۶۵/ جلوه‌ها و آیین هراکلس □۱۶۶/
سیریف □۱۶۶/

هلن □۱۶۷/ ادیپ □۱۶۸/ آشیل □۱۷۰/

پی‌نوشت‌ها ۱۷۱-۱۹۹

تصاویر ۲۰۳-۲۵۶

پیش‌گفتار

اکنون نیک می‌دانیم که پیش از آن‌که یونانیان از قومی بربر و بدوی برآمده باشند، تمدنی مدیترانه‌ای در حوضه‌ی دریای اژه وجود داشته که مرکزش در کِرت^۱ واقع بوده است. تمدن اژه‌ای، که در هزاره‌ی سوم پیشینه‌ای شکوهمند داشت، در سده‌ی ۱۶ پ.م به اوج خود رسید و این زمانی بود که تمدن مزبور تا سرزمین یونان - که از آرگولیس (موکنه)^۲ آغاز می‌شد - گسترش یافت. مهاجمان دؤری^۳ در سده‌ی دوازدهم پ.م. آن را نابود کردند.

در تمدن اژه‌ای نیز طبعاً دین جایگاه خویش را داشت. اما اسناد بی‌زبانی که باستان‌شناسان تاکنون یافته‌اند، برای تعیین دقیق ویژگی و دقایق دین اژه‌ای هنوز بسنده نیست. دین اژه‌ای همانند دیگر ادیان باستانی نخست به گونه‌ای بت پرستی بود. در آماز، سنگ‌های مقدس را می‌پرستیدند. در نزد آنان ستون‌ها، سلاح‌ها (به‌ویژه تبر دوسر)، درختان و جانوران هر یک آیین ویژه‌ای داشتند.

در روزگار بعد، که مفهوم انسان‌گونه‌انگاری ایزدان پدید آمد، ایزدستان^۴ کِرت شکل گرفت و اسطوره‌ها آفریده شدند. بازمانده‌ی این اساطیر را در بسیاری از افسانه‌های یونانی می‌یابیم؛ از جمله زایش زئوس^۵ در کِرت،

اوروپ^۶ و ورزای سپید، باز آوردن کِرتی ها به دست آپولن^۷ به دلفی^۸ برای آن که
کاهنان آیین وی باشند، مینوتور^۹، و غیره. به هر حال، هنگامی که کِرتی ها به
سرزمین یونان کوچیدند، ایزدان اژه ای شکل هلنی به خود گرفتند و
سیماشناسی^{۱۰} اصلی آنان دگرگون گردید. بنابراین، آگاهی ما از ایزدستان اژه ای
بس اندک است.

ایزدستان اژه‌ای

ایزدبانوی بزرگ یا مادر کیهان

مهم‌ترین ایزد اژه - همانند بسیاری از آیین‌های آسیایی - مؤنث بود و ایزدبانوی بزرگ یا مادر کیهانی خوانده شد؛ ایزدبانویی که همه‌ی صفات و خویشکاری‌های ایزدی در او گرد آمده بود. از همه مهم‌تر آن‌که او نماد باروری به‌شمار می‌رفت و نفوذی به‌سزا بر گیاهان، جانوران و آدمیان داشت. همه‌ی کیهان زیر نگین او بود. او در مقام ایزدبانوی آسمانی، مسیر اجرام آسمانی را نظم می‌بخشید و بر گردش فصل‌ها نظارت داشت، باعث رویش گیاهان روی زمین می‌شد و به آدمیان ثروت عطا می‌کرد، آنان را در نبردها یاری می‌داد و در سفرهای مخاطره‌آمیز دریایی راهنمایشان بود. او جانوران وحشی را می‌کشت یا اهلی می‌کرد؛ و سرانجام، بر جهان زیرزمینی فرمانروا گشت. او بانوی حیات و در عین حال، شهریار بود.

ایزدبانوی بزرگ را، در دوره‌های مختلف، به صورت لمیده یا ایستاده نمایانده‌اند؛ گاهی برهنه و گاه همچون زنان کِرتی پوشیده است که در این حالت، دامنی چین‌دار و بلند پوشیده و سینه‌هایش کاملاً عریان است یا سینه‌بند بسته و سینه‌هایش برجسته و نمایان است. دستارهای گوناگون بر سر دارد، گاه موهایش باز و گاه به گیسبند ساده‌ای گره خورده است؛ گاهی به نوعی کلاه گلداز و

منگوله دار یا تاج به سبک شرقی مزین است، یا تاجی بسیار بلند به شکل مخروط بی انتها بر سر دارد.

هرچند نوع لباس همیشه یکی است و تنها در آرایه ها و جزئیات تفاوت دارد، معلوم نیست آیا همدی تندیسها و نقوش مربوط به ایزدبانو تنها از آن ایزد است یا برعکس، ایزدبانوان مشخصی را نشان نمی دهد و هر یک ویژگی خودش را دارد. ایزدبانوی نگاهبان که تهیگاهی پهن دارد و با دست هایش سینه هایش را برآورده است، آیا می تواند همان جنگجوی باکراهی باشد که پیش می تازد در حالی که شیری او را همراهی می کند و نیزه اش زمین را می شکافد؟ آیا ایزدبانوی گیاهان که در نگاره ها او را به حالت نشسته زیر درخت مقدس می بینیم و نخستین میوه ها و گل ها را از کاهنه ی خویش فرا می پذیرد، می تواند ایزدبانویی باشد که بر زورقی از میان امواج می گذرد، یا ایزدبانوی زمین است که مارها گردش چنبر زده اند؟

به راستی نام ایزدبانوی مادر اژه ای چه بود؟ در این جا نیز به دلیل فقدان مدارک کافی، ناگزیریم تنها حدس بزنیم. گویا او را در کِرت با نام رثا^{۱۱} می پرستیدند. این نام لااقل بعدها در آیین زئوس به ایزد باستانی کِرت مربوط می شد. زئوس او را باردار کرد و فرزندی بدو بخشید، سنتی که - چنان که خواهیم دید - هزیود^{۱۲} در کتابش تئوگونی، از آن یاد کرده است.

دو نام دیگر ایزدبانوان کِرتی نیز باز مانده: دیکتونا^{۱۳} و بریتومارتیس^{۱۴}. یونانیان در افسانه های خود این دو نام را از آن یک ایزد می دانستند.

دیکتونا، که یونانیان وی را «ایزدبانوی دام ها» می نامیدند، شاید ایزدبانوی کوه دیکت^{۱۵} بود؛ کوهی در کِرت که در روزگاران بعد، زادگاه زئوس به شمار آمد. بنابراین، او را می توان ایزدبانوی مادر پنداشت.

بریتومارتیس به معنی «باکره ی شیرین»، نامی است که چندان مناسب ایزدبانوی بزرگ کیهان نمی تواند باشد.

بنا بر افسانه های یونانی، بریتومارتیس شکارچی، باکره ی جوانی بود که به تعقیب جانوران وحشی جنگل های کِرت می رفت. او را دختر زئوس می پنداشتند.

مینوس^{۱۶} او را دید و مسحور زیبایی اش شد، بدو اظهار عشق کرد، اما دختر نپذیرفت و پس از نه ماه آزرگاری و گریزپایی، برای فرار از دست مینوس، خود را از فراز صخره به دریا افکند. پس به تور ماهیگیری افتاد و به همین سبب دیکتونا نام یافت. آرتمیس به پاس پاکدامنی اش، او را به طبقه‌ی جاودانان ارتقاء داد و از آن پس، او تنها شب‌ها بر دریانوردان ظاهر می‌شد. یونانیان این همگون‌سازی را بیش‌تر کرده، دیکتونا - بریتومارتیس را آرتمیسِ کِرتی نامیدند.

ایزد آستریون

ایزدی مذکر در کنار ایزدبانوی بزرگ اژه‌ای به چشم می‌خورد. یونانیان ظاهر آیین ایزد را به پیروی از ایزدبانوی بزرگ، در اصل از آیین‌های آسیای غربی به وام گرفتند، اما ما از پیوند میان تموز^{۱۷} و ایستر^{۱۸}، بین آتیس^{۱۹} و سوبله^{۲۰} و میان آدونیس^{۲۱} و عستارت^{۲۲} آگاهی داریم و تاکنون هیچ نشانه‌ای دال بر پیوند میان این ایزد و ایزدبانوی اژه‌ای به دست نیامده است.

این ایزد اژه‌ای در مقام ایزدی آسمانی، همانند ایزدبانوی بزرگ لقب آستریوس^{۲۳} (ستاره‌گون) داشت؛ نیز با نام آستریون^{۲۴} شهریار کِرت خوانده شد که - پس از ماجرای اوروپ با زئوس - ازدواج کرد. آن‌گاه با خود زئوس یکسان پنداشته شد و افسانه‌اش از اشتراکات باستانی کِرت غنی گردید.

ویژگی این ایزد کِرتی آن بود که چهره‌ای انسانی - حیوانی و سرشتی آمیخته و دوگانه داشت. ورزا - چنانکه در بسیاری از دین‌های آسیایی آمده - از روزگاران باستان همچون نماد قدرت و نیروی آفرینندگی سرزمین اژه به‌شمار می‌رفت. بعدها نشانه‌ی ایزد بزرگ گردید و نقش مهمی در افسانه‌های کِرت ایفا کرد و حتی سرشتی ایزدی یافت: مینوتور با ورزا - ایزد عیلامیان و انکی سومریان قابل قیاس است و نیز «ورزای وحشی آسمان و زمین» به‌شمار می‌رفت.

ایزد کِرتی تنها به گونه‌ای ورزا - ایزد نمایان نمی‌شد. افزون بر مینوتور، مینوس هم پرستش می‌شد؛ ایزدی که شکلی انسانی داشت و به همین سبب، گاه با عظمتی سهمناک بر پرستندگان خویش ظاهر می‌شد.

اما در باره‌ی مینوس یا مینوتور، ما تنها پس از تغییراتشان در عصر هلنی
آن‌ها را باز می‌شناسیم. بنابراین، در این جا به اختصار از آن‌ها می‌گذریم و بحث
مشروح آن را به موقعیتی بهتر می‌سپاریم، زیرا در بازگویی افسانه‌ای پهلوانان
کلاسیک یونان، به آنان بر خواهیم خورد.

اسطوره‌های یونان باستان

شجره‌نامه‌ی ایزدان یونانی

ایزدستان یونانی همزمان با دوره‌ی هومر شکل گرفت. بسیاری از ایزدان یونانی به‌طور کلی در ایلید و اُدیسه مورد بحث قرار می‌گیرند، هم از نظر سیما و پیکرشان و هم به‌لحاظ مناسبات سنتی و افسانه‌هایی که در عصر خودشان به آنان نسبت می‌دادند. اما شاعر باستانی یونان، از تبار و گذشته‌ی ایزدان هیچ سخن نمی‌گوید. تنها روایت کرده که زئوس فرزند کروئوس است و تصادفاً گفته که اقیانوس^{۲۵} و همسرش تتیس^{۲۶} آفریننده‌ی ایزدان و موجودات زنده بوده‌اند.

تنها در روزگاران پسین بود که یونانیان احساس کردند که به تهبه‌ی شجره‌نامه و تاریخچه‌ی ایزدان خویش نیاز دارند. منظومه‌ی هزیود، تئوگنی، که در حدود سده‌ی هشت پ.م. تصنیف گردیده، کهن‌ترین اثر یونانی در طبقه‌بندی اسطوره‌ها است. هزیود در بازگویی سرچشمه‌ی ایزدان، مهم‌ترین رویدادهای زندگی‌شان را یادآور شده، روابط آن‌ها را مشخص می‌کند. او همچنین می‌خواهد ساختار کیهان را شرح دهد. پس منظومه‌ی مذکور افزون بر تَسب‌نامه، نوعی کیهان‌شناخت به‌شمار می‌آید. تئوگنی هزیود بازتابنده‌ی باورهای عامیانه بود و در یونان نوعی شناخت رسمی یافت.

به هر حال، از سده‌ی ششم پ.م. به بعد تا آغاز عصر مسیحی، شجره‌نامه‌های دیگری نیز برای ایزدان، زیر تأثیر آموزه‌های اُرفه‌ای^{۲۷}، ساخته شد؛ این نسب‌نامه‌ها به گونه‌ی گسترده‌ای با روایات هزیود تفاوت داشتند. اما نسب‌نامه‌های اُرفه‌ای تنها برای تشریف یافتگان آشنا بود و در میان توده‌ی مردم رواج نیافت. از این گذشته، شجره‌نامه‌های مزبور با روایات بیگانه، از جمله روایات آسیایی، بس آمیختگی یافت و دیگر یونانی صرف نبود.

بنابراین، ما تنها چکیده‌ای از ویژگی‌های بنیادین را به دست می‌دهیم و نخست، روایت هزیود را درباره‌ی سرچشمه‌ی جهان می‌آوریم.

ساختار کیهان و پیدایی ایزدان

کائوس^{۲۸} و گایا^{۲۹}

هز بود آورده است که در آغاز تنها کائوس (آشفته‌گی نخستین)، تاریکی بیکران، بود. آن‌گاه گایا، زمین ژرف‌سینه، و سرانجام، اروس^{۳۰}، «عشقی که دل‌ها را نرم می‌کند»، به پیدایی آمد که بعدها تأثیر شایانی بر ساختار موجودات و اشیاء نهاد. اربوس^{۳۱} و شب از «آشفته‌گی نخستین» زاده شدند و با درآمیختن با یکدیگر، به نوبه خویش اتر^{۳۲} (اثر) و همرا^{۳۳} (روز) را پدید آوردند. گایا نیز به سهم خویش نخست اورانوس را زاد که همان آسمان بود و ستارگان چون تاج بر سرش می‌درخشیدند، «و شکوهش را همتای شکوه خویش کرد، تا آن‌که تماماً او را بپوشاند». سپس او کوه‌های بلند و پونتوس، «دریای سترون» را آفرید که امواجی هماهنگ داشتند.

اورانوس و گایا: گروه اورانوسی

کیهان شکل یافت و نوبت آفرینش انسان فرا رسید. گایا با فرزندش، او^{۳۴}

یگانه گشت و نخستین نژاد را پدید آورد که تیتان‌ها^{۳۴} نام گرفتند. روی هم دوازده تیتان، شش تن مذکر و شش تن مؤنث، بودند: اقیانوس، کوئوس^{۳۵}، هیپریون^{۳۶}، کریوس^{۳۷}، ایپتوس^{۳۸}، کروئوس^{۳۹}؛ تیا^{۴۰}، رئا، منموزین^{۴۱}، فوبه^{۴۲}، تیس و تمیس^{۴۳}.

آن‌گاه اورانوس و گایا، سیکل‌وپ‌ها^{۴۴} را زادند که عبارت بودند از: برون‌ت‌ها^{۴۵}، استروپ‌ها^{۴۶} و آرژها^{۴۷} که همانند ایزدان دیگر بودند، اما تنها یک چشم در وسط پیشانی داشتند. سرانجام، آنان سه غول زاییدند: کوئوس^{۴۸}، بریارئوس^{۴۹} و گیزز^{۵۰}. یکصد دست برومند از شانه‌هایشان بر جهیده است و فراز این اندام‌های نیرومند، پنجاه سر دیده می‌شود. به همین سبب، آن‌ها را هکاتونخیرها^{۵۱} یا ستییمان‌ها^{۵۲} نامیدند.

اورانوس، فرزندان‌ش را با ترس و لرز می‌پایید و در بدو زایش، آنان را در ژرفای زمین بست. گایا نخست سوگوار شد، اما چندی بعد برافروخت و سخت در پی انتقام از شوی خویش برآمد. پس فلزی درخشان از آغوش خویش بیرون کشید، داس یا زوینی تیز ساخت و فرزندان‌ش را از نقشه‌ی خود آگاه کرد. آنان همه به تردید افتاده، از ترس می‌لرزیدند. تنها کروئوس زیرک، واپسین فرزند گایا، داوطلب پشتیبانی از مادر شد. چون شب‌اهنگام فرا رسید، اورانوس همراه ایزد شب طبق معمول به دیدار همسر خویش آمد. هنگامی که بدون هیچ ظنی به خواب رفت، کروئوس که به کمک مادر در جایی پنهان شده بود، خود را به داس مسلح کرد و بیرحمانه اندام‌های پدر را قطعه‌قطعه کرد و اندام تناسلی خونالودش را به دریا افکند. از این جراحت وحشتناک، خون سیاه برجهید و قطراتش به زمین فرو رفت و «دیوان خشم»، غول‌های هیولایی و ملیاها^{۵۳} یا پریان جنگلی را پدید آورد. ابقایای آن که بر روی امواج شناور گردید، به کف سپیدی مبدل شد که می‌جوان به نام آفرودیت^{۵۴}، از آن زاده شد که نخست همراه امواج به سوی نزدی و آن‌گاه به قبرس رهسپار شد.

شخصیت ایزدان نخستین

چنین بود نخستین ویژگی ایزدی و نخستین نمایشی که ایزدان اجرا کردند. به راستی برخی از شخصیت‌ها نسبتاً مبهم و تعریف‌ناپذیراند.

«آشفته‌گی نخستین» (کائوس) که هزیود شرح داد، از نامی با ریشه‌ای یونانی است به معنی «خمیازه کشیدن» و تنها معرف فضای باز است. فقط بعدها به خاطر ریشه‌یابی نادرستی که از واژه‌ای به معنی «ریختن» به عمل آمد، کائوس به معنی «توده‌ی مغشوش و بی‌نظم عناصر پراکنده در فضا» تلقی گردید. از این گذشته، کائوس عبارت از بن‌اصل تکوین جهان، عاری از ویژگی‌های ایزدگونه است.

همین مطلب درباره‌ی اروس مذکور در اثر هزیود صدق می‌کند، در حالی که بعدها در افسانه‌ها خواهیم دید که با وی هیچ وجه اشتراکی ندارد. در این جا اروس تنها معنایی مابعدالطبیعی دارد و معرف نیروی جذب است که موجودات را گرد هم می‌آورد.

اورانوس، فرزند و شوی گایا، برابر آسمان ستاره‌دار است. بد نیست یادآور شویم که اورانوس در یونان از آیین ویژه‌ای برخوردار نیست. چنین پنداشتی از آسمان و زمین که دو ایزد ازلی را رقم زده، در میان همه‌ی ملل هند و اروپایی رواج داشت. در ریگ‌ودا، آسمان و زمین از دیرباز «زوج نامیرا» و «دو نیای جهان» به‌شمار می‌آمدند.

گایا

یکی از ایزدانی که ویژگی‌اش کاملاً مشخص است، گایا ایزد زمین است. هزیود آورده که محتملاً گایا منشأ همه‌چیز بود و ایزد بزرگ یونانیان باستان به‌شمار می‌رفت. تردیدی نیست که یونانیان همانند اژه‌ای‌ها و آسیاییان اصلاً زمین را می‌پرستیدند و ایزدبانو-مادر را در آن می‌یافتند. این نکته را در منظومه‌ی هومر نیز می‌بینیم که شاعر در آن آورده: «از گایا آواز سر خواهم داد، از مادر کیهانی که پایه‌ای استوار دارد و کهن‌ترین ایزدان است.»

گایا، ایزد «ژرف‌سینه»، که خاکش همه‌ی زندگان را تغذیه می‌کند، و آدمیان

از برکت او بهره‌وراند و کودکان نیکو آورند، و همه‌ی میوه‌های دلپذیر زمین از اوست، پس زمانی برترین ایزدبانو بوده و شکوهش را نه تنها آدمیان، که ایزدان نیز ستوده‌اند. بعدها هنگامی که سلسله‌ی پیروزمند ایزدان الُمپ شکل یافت، مقام گایا نیز کاسته نشد. همو بود که ایزدان به هنگام پیمان‌ها، بدو التجا می‌بردند. از جمله در ایلیاد می‌خوانیم که هرا به اتهامات زئوس چنین پاسخ می‌دهد: «سوگند به گایا و آسمان بی‌کرانه‌ی فراز سرش».

گایای مقتدر نه تنها کیهان را آفرید و نخستین نژاد ایزدان را زاد، بلکه آفریننده‌ی تبار انسان نیز بود. به همین گونه، در اسطوره‌ی اریختونیوس^{۵۶} آمده که او انسان را از آغوش خویش فراز می‌کشد و به آتنا پیشکش می‌کند: پس انسان نخستین در شمار ساکنان آتیکا^{۵۷} درآمد.

قدرت گایا همچنین در پیشگویی آینده بود. پرستشگاه دلفی پیش از آن که از آن آپولن گردد، در اصل به گایا تعلق داشت.

در روزگاران بعد، همزمان با پیدایی ایزدان دیگر به زعم انسان، از اهمیت گایا کم‌کم کاسته شد. اما آیین وی همواره در یونان دوام یافت. او بر وصلت‌ها نظارت داشت و به عنوان برجسته‌ترین پیامبر - بانو اهمیت یافت. بیماران در پاتراس^{۵۸} به دیدارش می‌آمدند و با وی رای می‌زدند. او را به‌ویژه در اژه، در دلفی و الُمپ می‌پرستیدند و محراب‌هایی در دودنا^{۵۹}، تزه^{۶۰}، اسپارت و در آتن، نزدیک آرئوپاگوس^{۶۱} داشت. نخستین میوه‌ها و غلات را به وی پیشکش می‌کردند؛ اما هنگامی که او را به عنوان نگاهدار حرمت پیمان‌ها فرا می‌خواندند، میشی سیاه‌رنگ را به افتخارش قربانی می‌کردند. گایا را معمولاً به شکل زنی غول‌آسا نمایانده‌اند.

تیتان‌ها

تیتان‌ها که نخستین نژاد ایزدی را تشکیل می‌دادند، در بیش‌تر موارد دارای شخصیتی چندان مشخص و روشن نیستند. هزیود اشتقاق نام آن‌ها را از واژه‌ای به معنای «گستردن و پهن کردن» می‌داند، زیرا آنان دست‌های خود را علیه پدرشان

دراز کردند، که البته تعبیری خیال‌انگیز است. نام آن‌ها محتملاً از یک واژه‌ی کِرتی به معنی «پادشاه» مشتق شده است. تیتان‌ها در یونان به عنوان نیاکان آدمیان محترم شمرده می‌شدند و اختراع انواع هنر و جادو به آنان منسوب بود.

سیکلوپ‌ها و هکاتونخیرها

هزیود از سیکلوپ‌ها به عنوان دیوِ توفان یاد کرده، زیرا نامشان این را می‌نمایاند: برون‌ها، تندر، استروپ‌ها، برق، آرژها و آذرخش. و اما درباره‌ی هکاتونخیرها یا سنتیمان‌ها - «دارای صد دست» - نام‌هایشان کافی است که به شخصیت آنان پی ببریم. آنان نیز سه تن بودند: کوتوسِ خشمناک، بریارئوسِ نیرومند؛ گیززِ بزرگاندام. تیتان‌ها، سیکلوپ‌ها و هکاتونخیرها نماد نیروهای آشوبگر طبیعت بودند.

کیهان‌شناخت‌های اُرفه‌ای

پیروان آیین اُرفه با کیهان‌شناخت بدوی و عامیانه‌ی فوق و توجیهات آن برای سرچشمه‌ی اشیاء مخالفت کردند. آنان نوشته‌های مشکوک و منسوب به اُرفه را به عنوان منبع موثق خود پنداشتند، آثاری که به نظر می‌رسد عملاً به دست یک روحانی به نام اَنوماکریئوس^{۶۲} نوشته شده باشد. تصرّفات پیشین فلسفی و علمی که در این نظام‌ها بازتاب دارد، باریک‌بینی‌هایی که در آن‌ها دیده می‌شود، و بسیاری از مفاهیم انتزاعی کیهان‌شناخت‌های فوق آن‌ها را از قلمرو بدوی در آورده است. آن‌ها بیش‌تر نظام‌های فراطبیعی‌اند تا اسطوره.

به طور کلی، پیروان آیین اُرفه می‌گویند نخستین بُن، کروئوس یا زمان بود که کائوس (آشفته‌گی) بی‌کران از او پدید آمد، و اتر (اثیر) که نماد کرانمندی بود. شب، پیرامون «آشفته‌گی نخستین» را فرا گرفت و پوششی را تشکیل داد که با عمل خلاقِ اثیر، ماده‌ی تکوین جهان، کم‌کم در زیر آن سازمان یافت. سرانجام، شکل تخم‌مرغی به خود گرفت که شب پوسته‌ی آن را تشکیل می‌داد.

در مرکز این تخم مرغ عظیم الجثه، که نیمه‌ی بالایی‌اش گنبد آسمان و نیمه‌ی پایینی‌اش زمین را به وجود آورد، فانس^{۶۳} یا روشنی زاده شد که نخستین آفریده بود. همو بود که با شب درآمیخت و آسمان و زمین را پدید آورد و زئوس را هستی بخشید.

در این جا دیگر به چکیده‌ای از آموزه‌ی اُرفه‌ای بسنده می‌کنیم؛ زیرا در سرگذشت ایزد دیونیزوس^{۶۴} - که برترین ایزد اُرفه‌ای‌ها بود - دوباره از آن یاد خواهیم کرد. پس شرح سرنوشت دومین سلسله‌ی ایزدان یونانی را از زبان هزیود بشنویم.

کرونوس: زایش زئوس و پیدایی ایزدان المپ

فرمانروایی کرونوس

چون از اقتدار اورانوس کاسته گشت، کرونوس برادرانش، تیتان‌ها را به استثنای سیکلوپ‌ها و هکاتونخیرها آزاد کرد و فرمانروای سلسله‌ی نوین ایزدان شد.

به دوران فرمانروایی او، روند آفرینش ادامه یافت. شب تیرگی (موروس)^{۶۵}، ظلمت (مورئا)^{۶۶} و مرگ را زاد؛ آن‌گاه خواب و رؤیاها را پدید آورد؛ سپس شادی (موموس)^{۶۷} و بدبختی (آیزوس)^{۶۸}، و هسپری‌ها^{۶۹} را زاد که سیب‌های زرین را فراسوی اقیانوس نگاهبان بودند. آن‌گاه ایزدان سرنوشت فرا رسیدند: کلوتو^{۷۰}، لاکسیس^{۷۱} و آتروپوس^{۷۲} که چون موجودی می‌مرد، سهم کرده‌های نیک و بد وی را رقم می‌زدند. شب، همچنین نمسیس^{۷۳} موحش از نظر میرایان، فریب، ناپرهیزگاری، کهولت و ستیزه‌جویی (اریس)^{۷۴} را پدید آورد. این موجودات به نوبه خود اندوه، فراموشی و گرسنگی، بیماری، جنگ، قتل، مبارزات، کشتارها، نزاع‌ها، دروغ و ایهام‌گویی، بی‌دادگری و پیمان‌ها را آفریدند.

پونتوس (دریا) با گایا (زمین) یگانه گشت و نرئوس^{۷۵} (راستکاری)، تائوماس^{۷۶} غول‌آسا، فورسیس^{۷۷} بی‌پروا و ستو^{۷۸}ی دارای گونه‌های زیبا و

اوریبیا^{۷۹}ی دارای دل فولادین را زادند.

از پیوند نرتوس با دوریس^{۸۰}، دختر اقیانوس، پنجاه دختر به نام نرئی^{۸۱} ها زاده شدند. از تائوماس و الکترا^{۸۲}، ایریس^{۸۳} یا رنگین کمان، و هاریپی^{۸۴} های دارای طره های نیکو، چشم به جهان گشودند. با پیوند فورسیس و ستو، گرائیا^{۸۵} (باشندگان کهن) زاده شدند که سپیدموی بودند، و گورگن^{۸۶} ها که فراسوی اقیانوس، در سرزمین هسپری ها می زیستند.

تیتان ها همچنین در وصلت با خواهران خود و پریان فرزندان به وجود آوردند.

اقیانوس و تتیس سه هزار پسر که شامل ایزدان رود و نیز سه هزار دختر که شامل پریان دریایی بودند. غیر از این ها متیس^{۸۷} (ایزدخرد)، تیخه^{۸۸} (ایزدبخت)، و استیکس^{۸۹} (رود دوزخی) نیز فرزندان آنان به شمار می آمدند. از هیپیون و تیانیز هلیوس^{۹۰} (ایزد خورشید)، سلنه^{۹۱} (ایزد ماه) و اثوس^{۹۲} (ایزد سپیده دم) پدید آمدند. کوئوس و فوبه نیز لتو^{۹۳} و آستریا^{۹۴} را زادند. از اوریبیا و سریوس^{۹۵}، آسترائوس^{۹۶}، پالاس و پرسز^{۹۷} زاده شدند. از کلیمنه^{۹۸} ی اقیانوسی یا بنا به گفته ی دیگران، از آسیا و ایاپتوس، اطلس، ممنوتیوس^{۹۹}، اپیتمه^{۱۰۰} و پرومته^{۱۰۱} پدید آمدند. سرانجام، کرونوس با خواهرش رئا در آمیخت و از این آمیزش، سه دختر به نام هستیا^{۱۰۲}، دمتر^{۱۰۳}، و هرا^{۱۰۴}؛ و سه پسر به نام هادس^{۱۰۵}، پوزئیدون^{۱۰۶} و زئوس پدید آمدند.

اما کرونوس هر یک از فرزندان را به محض زاده شدن می بلعید، چون - بنا به پیش گویی سروشی غیبی - می ترسید که فرزندان جای او را بگیرند یا این که با برادران بزرگ ترش - تیتان ها - هم پیمان شده بود که هیچ زادگانی را آزاد نگذارد.

زایش و کودکی زئوس

رئا، همسر کرونوس، غرقه در اندوهی بی کران شد. نومیدانه از خود می پرسید آیا محکوم شده است که همه ی فرزندان ناپدید گردند؟ چون زمان زادن زئوس فرا رسید، از والدین خویش، اورانوس و گایا درخواست یاری کرد تا فرزندش را

نجات دهند. پس به توصیه‌ی آنان به کِرت رهسپار شد و آن‌جا در غاری ژرف واقع در جنگل‌های انبوه کوه اژوم^{۱۰۷} فرزندش را به دنیا آورد. گایا نوزاد را گرفت و پرستاری‌اش را پذیرفت. با وجود این، رثا سنگی بزرگ را در فُنداق پیچید و آن را به جای نوزاد، به کروئوس زودباور داد و او نیز بی‌درنگ آن را بلعید.

و اما گایا نوه‌اش را به کوه ایدا^{۱۰۸} (بنا به روایتی کوه دیکت) برد و برای پرستاری بهتر، به دست پریان آدراستیا^{۱۰۹} و ایدا، دختران ملیستوس^{۱۱۰}، شهریار کِرت، سپرد. دو پری گرد ایزد نوباهو آمدند و او را زیر بال و پر خود گرفتند و در گهواره‌ای نهادند. آدراستیا برای سرگرم کردن او، تویی متشکل از حلقه‌های طلا بدو بخشید. برای آن‌که مبادا کروئوس گریه‌ی بچه را بشنود، کورت‌ها^{۱۱۱} پیرامون گهواره، رقص تند و جنگجویانه اجرا می‌کردند و با شمشیرها بر سپر مفرغی خود می‌زدند.

این کورت‌ها دقیقاً که بودند؟ در اعصار بدوی، قبیله‌ای به همین نام در آتولیا^{۱۱۲} وجود داشت. از سویی، یونانیان به آن‌ها لقب ژرنیس^{۱۱۳} (فرزندان زمین) یا ایمبروژنیس^{۱۱۴} (فرزندان باران) داده بودند، بنابراین، آن‌ها را می‌توان ارواح زمینی پنداشت. با این حال، هرودوت آنان را فنیقی می‌داند که پیرو کادموس^{۱۱۵} و مقیم کِرت بوده‌اند. دیگران می‌گویند که آنان اهل فریجیه (فریگیه)^{۱۱۶} بوده‌اند. محتملاً کورت‌ها کاهنان کِرتی و پیرو آیین اُرجی (همبستری گروهی) ایزدبانوی بزرگ رثا بوده‌اند. آنان شخصیتی متمایز، نیمه جنگجو، نیمه مقدس داشتند. نخستین کورت‌ها برای افزودن شخصیتشان، جنبه‌ی ایزدی یافتند و بدین گونه، کورت‌های مقدس و نگاهبانان زئوس خوانده شدند. پرستگاه‌هایی برای آنان به‌ویژه در مسینا^{۱۱۷} ساخته شد که خود به منزله‌ی تأیید سرچشمه‌ی روح زمینی آنان بود و به هنگام پیمان بستن بدانان استغاثه می‌بردند. در تاریخ اساطیری یونان بارها از کورت‌ها سخن رفته است؛ آنان به فرمان‌ها، اپافوس^{۱۱۸}، فرزند زئوس و ایو^{۱۱۹} را ربودند و در نتیجه، به دست زئوس کشته شدند.

بدین گونه بود که زئوس جوان از شقاوت پدر رست و در جنگل‌های ایدا

بزرگ شد. زیرا دایه‌ای بُز آمالتیا^{۱۲۰} را بدو داده بود که حیوانی شگفت‌آور بود و منظرش حتی جاودانان را می‌ترساند. زئوس بعدها برای سپاسداری، او را در میان منطقه البروج نهاد و از چرمش سپری محکم بساخت که هیچ تیری نمی‌توانست آن را بشکافد. یکی از شاخ‌های او را به پریان بخشید که خاصیتی شگفت داشت، زیرا هر خوراک یا نوشابه‌ای که می‌خواستند، بی‌درنگ برای آنان فراهم می‌کرد؛ این شاخ «کورنوکیپا»^{۱۲۱} یا «شاخ فراوانی» نام داشت. برخی از نویسندگان آورده‌اند که آمالتیا همسر ملیسنوس بود که به ایزد نوباهو شیر می‌داد. دیگران او را پری می‌دانستند که تنها زئوس را در کودکی پروراند و می‌گفتند که زئوس از خوراک بهشتی و شیره‌هایی که کبوتران و یک عقاب می‌آوردند، تغذیه می‌کرد. اگر آدراستیا و ایدا دختران ملیسنوس (از یونانی ملیسا به معنی «زن‌بور») خوانده می‌شدند، آیا این بدان‌رو نبود که زن‌بوران ایدا غسل خوش‌بوی خویش را برای این کودک ایزدی می‌بردند؟

سروشی که پیشگویی کرده بود کروئوس روزی مغلوب یکی از فرزندان خود می‌شود، کاملاً بر حق بود. زئوس چون بُرنا گشت، پادافره پدر را در سر داشت. آپولو دُرُوس^{۱۲۲} آورده که زئوس، متیس، دختر اقیانوس را به یاری طلبید. متیس به کروئوس قطره‌ای داد که با خوردن آن، سنگ و فرزندان ایزدی خود را که بلعیده بود، بالا آورد. کروئوس مغلوب قدرت زئوس گشت و از آسمان به ژرفای کیهان فرو افتاد و در آن‌جا، در منطقه‌ای زیر زمین و زیر دریای سترون زنجیری شد. هومر تنها همین را به ما می‌گوید؛ دیگران آورده‌اند که کروئوس به پایانه‌های زمین فرستاده شد تا در خوشی بزید، یا در سرزمین دوردست تول^{۱۲۳} در خوابی اسرارآمیز غوطه‌ور گردید.

زئوس برای گواه پیروزی خویش، سنگ عظیمی را که کروئوس از کوهستان ایزدی پیتو^{۱۲۴} کنده بود، در دامنه‌ی پارناکس^{۱۲۵} نهاد، «تا روزی به چشم میرایان، یادبودی برای این اعمال شگفت باشد.»

این سنگ مشهور زمانی دراز در پرستشگاه دلفی، درون دیوارهای مقبره‌ی نشو پتولموس^{۱۲۶} نگهداری شد. در این زمان، دیگر دوره‌ی ایزدان المپ آغاز

گردیده بود.

شورش تیتان‌ها

تیتان‌ها به جز اقیانوس به ایزدان جدید رشک می‌ورزیدند و می‌خواستند قلمرو شهریاری خویش را که از دست داده بودند، دوباره فتح کنند. پس، جنگی وحشتناک در گرفت. تیتان‌ها از مقر خود در کوه اُتریس^{۱۲۷} نبردهای خشماگینی در اُلَمپ آغاز کردند. جنگ تا ده سال نتیجه‌ی مشخصی نداشت. زئوس به تارتاروس^{۱۲۸} فرود آمد که کامپه^{۱۲۹} ی غول نگاهبانش بود و هکاتونخیرها و سیکللوپ‌ها در آن زندانی بودند. زئوس آنان را آزاد و هم‌پیمان خویش کرد. سیکللوپ‌ها آذرخش را بدو بخشیدند و هکاتونخیرها سلاح‌های شکست‌ناپذیر خویش را بدو سپردند. آنان با استفاده از سلاح‌های غول‌آسا و پاره‌سنگ‌های بزرگ و ساییده‌شده، به تیتان‌ها یورش بردند. «دریا و زمین با صدایی ترسناک نعره کشیدند و آسمان لرزان نعره‌آسا غرید.» زئوس نیز نتوانست خشم ستیزه‌جویانه‌اش را فرو نشانند و وارد معرکه شد. هزیود آورده‌است که او بر فراز آسمان‌ها و از فراز اُلَمپ، تندر و آذرخش ایجاد کرد؛ با دست‌های خستگی‌ناپذیرش تیری پس از تیر دیگر پرت می‌کرد و هوا سرشار از خشم و هیاهو شده بود. زمین بارور سوخت و سترون گشت؛ جنگل‌های پهناور در آتش شعله‌ور شد و همه چیز به جوش آمد و ذوب گردید: رودها، اقیانوس‌ها، دریای بی‌کرانه و تمامی زمین. گرداگرد تیتان‌های دوزخی را دودی خفه‌کننده و هوای گداخته فرا گرفت. چهره‌های بی‌باک آنان در جرقه‌های آذرخش سوخت. آتش حتی به کائوس (آشفستگی نخستین) هم سرایت کرد و تا هنگامی که چشم می‌توانست دید و گوش می‌توانست شنید، آسمان و زمین گویی با هم در آمیخت: زمین بر پایه‌های لرزان خود لرزید و آسمان از بلندی‌ها فرو افتاد. چنین بود نبرد سهمگین ایزدان و بلوای شگفت‌آوری که ایجاد کرده بودند.

تیتان‌ها به‌رغم غرور و شهامتشان، سرانجام شکست خوردند و به زنجیر افکنده شده، در ژرفای مفاک زمین در افتادند. و فاصله‌اشان از سطح زمین

به اندازه‌ی مسافت زمین تا آسمان بود. «تیتان‌ها به فرمان شهریار آسمان‌ها در میان سایه‌های نفوذناپذیر و بخارهای آلوده در منتهی‌الیه جهان مدفون شدند.»

جنگ غولان

ژئوس هنوز این قیام وحشتناک را فرو ننشاند بود که به نبردی دیگر ناگزیر گشت. این بار غولان شورش کرده بودند. آنان از خون اندام بریده‌ی اورانوس برجهیدند و تنها از اندازه‌شان نمی‌توانستند آن‌ها را باز شناسند. زیرا این فرزندان غول‌آسای زمین پاهایی مارگونه داشتند و پنجه‌ی پایشان به شکل سر کژدم بود. هنگامی که آنان از اعماق زمین فلگرا^{۱۳۰}، واقع در شبه‌جزیره‌ی فالن^{۱۳۱} فراز آمدند، سلاحی درخشان و نیزه‌های غول‌آسا در دست داشتند. رهبران‌شان پورفیریون^{۱۳۲} و آلکیونوس^{۱۳۳} بودند. آنان بی‌درنگ در آلمپ جنگیدند و لشکرشان جلگه‌ی فلگرا را از سوی باختر اشغال کرد. جزیره‌ها، رودها، کوه‌ها همه را، بر آنان گشودند. کلودیان^{۱۳۴} آورده است: «هنگامی که یکی از آن‌ها با دست‌های نیرومندش کوه اثنای تسالی^{۱۳۵} را در هوا تکان می‌داد، دیگری چکاده‌های کوه پانگائیا^{۱۳۶} را با دست نیرومندش موازنه می‌کرد. یکی خود را با یخ کوه آتوس^{۱۳۷} زیناوند می‌کرد، دیگری کوه‌آسا^{۱۳۸} را گرفته، بلند می‌کرد، در حالی که غول دیگر کوه رودپ^{۱۳۹} را درهم می‌شکست... نعره‌های وحشتناک از هر سو به گوش می‌رسید.»

غولان برای رسیدن به بلندی‌های آلمپ، کوه‌های اطراف را یکی یکی روی هم نهادند، از جمله کوه‌آسا را روی پلیون^{۱۴۰} گذاشتند. اما ایزدان گرد ژئوس حلقه زدند و در برابر مهاجمان ایستادند، به جز دمتر که در نبرد شرکت نکرد. آپولن بر اقیانوس‌ها^{۱۴۱} ضربه زد. کلی تیوس^{۱۴۲} زیر ضربات هکاته یا هفائستوس قرار گرفت. آرس^{۱۴۳} شکست‌ناپذیر پلوروس^{۱۴۴} و میماس^{۱۴۵} را با شمشیر خود قطعه قطعه کرد. پوزئیدون نیز پولیبوت‌ها^{۱۴۶} را در دریا تعقیب کرد و جزیره‌ی نیسیروس^{۱۴۷} را به چنگ آورد و همان‌جا مدفون کرد.

باری، ایزدان تنها نمی‌توانستند در این جنگ پیروز آیند، زیرا سروش پیشگویی کرده بود که فرزندان گایا (ایزدبانوی زمین) تنها با ضربات یک موجود

میرا از بین می‌رفتند. این موجود میرا هراکلس (هرکول)^{۱۴۸} بود که گاه دیونیزوس^{۱۴۹} با وی ارتباط داشت. هنگامی که دیونیزوس بر راثئوس (یا اوریتوس)^{۱۵۰} ضربه می‌زد، هراکلس با آلکیونوس^{۱۵۱} نبرد می‌کرد. نخست، غول پایدار بود و ضربت می‌زد، هراکلس متحیر گشت، اما آتنا بر او آشکار نمود که آلکیونوس تا هنگامی که بر خاک زادگاه خویش می‌ایستاد، روپین تن بود. آنگاه هراکلس پهلوان غول را در دست گرفت و از قلمرو فالن به دور افکند و بی‌درنگ او را کشت. پورفیریون خواست از برادرش انتقام گیرد، اما زئوس ناگهان بدو الهام بخشید که آرزوی هرا را برآورد. چون غول هرا را تعقیب کرد، هراکلس با تیری مرگ آسا او را قطعه قطعه کرد. از آن لحظه، دیگر شکست غولان مسجل شده بود. پالاس^{۱۵۲} و انسلا دوس^{۱۵۳} تلاش کردند که با آتنا بجنگند، اما یکی پس از دیگری مغلوب شدند. آتنا از پوست پالاس سپر ساخت. و اما انسلا دوس را در اعماق جزیره‌ی سیسیل مدفون کرد. حتی امروز هم هنگامی که غول مزبور تکان می‌خورد، تمام جزیره به لرزش در می‌آید.

تیفوئوس^{۱۵۴}

به هر حال، گایا نتوانست پس از شکست فرزندانش، از کار برکنار شود. او بر ضد زئوس قیام کرد و واپسین غول را به نام تیفوئوس که در تارتاروس زاده بود، شوراند. تیفوئوس آفریده‌ای موحش بود که دست‌هایش بی‌وقفه می‌جنبید و پاهایش نیز هرگز از جنبش باز نمی‌ایستاد. از شانه‌هایش صدها سر اژدها و اش و ترسناک فراز می‌جهید که هر یک زبانی سیاه چون زوبین داشت، با چشم‌هایی که از آن آتش می‌بارید. از تهیگاهش تعداد بی‌شماری افعی بیرون می‌آمد؛ بدنش پوشیده از پر بود، از سر و گونه‌هایش موهای زیر روئیده بود. قدش از بلندترین کوه‌ها بلندتر بود. ایزدان با دیدن منظر شگفت‌آور تیفوئوس ترسیدند و به مصر گریختند. تنها زئوس دلاورانه در برابرش ایستاد؛ اما در میان ده‌ها هزار مار چنبرزده، در دست‌های تیفوئوس گرفتار شد. تیفوئوس پی‌های دست و پای زئوس را برید و او را در مغاکش واقع در سیلی سیاه^{۱۵۵} زندانی کرد. زئوس به

دست هر مس^{۱۵۶} رهایی یافت و از نو نبرد آغازید؛ با آذرخش خویش بر تیفوئوس
چیره گشت و او را به سیسیل گریزانند و در آن جا تیفوئوس در پی آتشفشان
اتنا^{۱۵۷} قطعه قطعه شد.

بدین گونه، در نخستین اعصار جهان، که هنوز عناصر بی صاحب بودند و
ماده طغیان می کرد، توفان های سهمگینی پدید آمد که همه چیز را تهدید به نابودی
می کرد. زمین پیچ و تاب می خورد و می لرزید، کوه ها درهم شکسته، خرد
می شدند و قله ها سنگ ها و سنگ های مذاب بیرون می فرستادند، رود ها مسیرشان
تغییر می کرد، دریا ها طغیان می کردند و خلیج های بسیار در زمین پدید
می آوردند. اما خرد ایزدی و نظم آرای کیهان سرانجام، اراده اش را بر همه ی این
عناصر نافرمان تحمیل کرد. زمین استوار گردید، آتشفشان ها آرام شدند. رود هایی
که اکنون دیگر آرام شده بودند، دوباره دشت ها را آبیاری کردند، و دریای متلاطم
دیگر موجدار نبود و آرام بر شن های ساحل بوسه می زد. هماهنگی از نو زاده شد و
انسان، بی تردید شکر گزار ایزدی گشت که قدرتش بر تمامی نیروهای شرّ مستولی
شده بود.

شکست تیفوئوس، اقتدار پر دوام و نهایی زنوس را تضمین کرد. از آن پس،
دیگر هیچ دشمن جدی نیارست که با وی هماورد شود، او همه ی قدرت های
اهریمنی را نابود کرده بود. فرمانروایی زنوس که با پیروزی سه گانه توام بود، دیگر
هرگز به طور جدی آشفته نمی شد و او در میان ایزدان المپ، مرتبه ای رفیع یافت و
فرمانروای بی رقیب ایزدان و آدمیان گشت.

سرچشمه‌ی انسان

پرومته

تیتان ایاپتوس^{۱۵۸} پدر چهار فرزند بود. مادرشان، بنا به گفته‌ی هزیود، کلیمنه دختر اقیانوس^{۱۵۹}، و بنا به روایت، ایسخیلوس^{۱۶۰}، تمیس بود. دو تن از این فرزندان، منوتیوس^{۱۶۱}، و اطلس^{۱۶۲} به دست زئوس مجازات شدند، محتملاً به خاطر آن که در قیام تیتان‌ها شرکت جسته بودند. ممنوتیوس «به سبب شرارت و جسارت بی حد و حصرش»، به تاریک‌ترین بخش اربوس^{۱۶۳} پرت شد و اطلس برای همیشه محکوم گردید که بر لبه‌ی جهان در برابر هسپری‌ها^{۱۶۴} فراز ایستد و گنبد آسمان‌ها را بر پشت نگاه دارد. دو فرزند دیگر - پرومته (که پیشگویی می‌کند) و اپی‌مته^{۱۶۵} (که پس از واقعه بازتاب می‌یابد) - سرنوشت دیگری داشتند و در تاریخ افسانه‌ای خاستگاه انسان نقش مهمی ایفا کردند.

در برابر قدرت شکست‌ناپذیر ایزدان الُمپ، تنها سلاح پرومته «تردستی و مکر» بود. او در طول شورش تیتان‌ها محتاط و بی طرف بود و حتی هنگامی که می‌دید جنگ به سود زئوس پایان می‌یابد، پیشنهادهای بدو کرد. بدین گونه، پرومته در الُمپ پذیرفته شد. اما کم‌کم با نابود گران تبار خویش سر لجاجت نهاد و از آنان انتقام گرفت، بدان گونه که انسان‌ها را علیه ایزدان شوراند.

او شاید دلایل دیگری برای علاقه مندی خویش به آدمیان داشت؛ زیرا در روایتی نسبتاً متأخر آمده که پرومته آفریننده‌ی انسان بود. همو بود که پیکر نخستین انسان را از خاک و آب و به گفته‌ی برخی با سرشک چشم خویش، نقش زد و آتنا روح و حیات را در آن پیکر بدمید. پوسانیاس ۱۶۶ آورده که وی در فوسیسیس ۱۶۷ تکه‌هایی از گل رُس خشکیده‌ای را دیده بود که بوی پوست انسان از آن به مشام می‌رسید و آشکارا بازمانده‌ی همان گلی بود که پرومته از آن استفاده کرده بود. اما به نظر می‌رسد که این آفرینش تنها پس از نابودی نخستین تبار انسان در توفان، به وقوع پیوسته بود. نظریات اخیر به راستی سرچشمه‌ای کهن تر و عالی‌تری به نوع انسان نسبت می‌دهد. پیندار ۱۶۸ می‌گوید: «آدمیان و ایزدان از یک خانواده‌اند؛ ما روح حیات را از یک مادر فراپدیرفته‌ایم».

اعصار چهارگانه‌ی انسان

نخستین انسان‌ها که معاصر کروئوس بودند، در خوشبختی کامل به سر می‌بردند. این دوره را عصر زرین نامیدند. هزیود گوید: «آنان چون ایزدان می‌زیستند، آزاد از اندوه و خستگی؛ هرگز پیر نمی‌شدند؛ و با جشن‌های دایمی به شادخواری می‌پرداختند.» جاودانگی شامل حال آنان نبود، بلکه تنها غرقه در خوابی شیرین می‌مردند. همه‌ی مواهب جهان از ایشان بود؛ خاک بارور گنجینه‌های بی‌کران خود را در اختیار آنان می‌گذازد. انسان‌های عصر زرین به هنگام مرگ به فرشتگان بخشنده‌ای مبدل می‌شدند که «محافظان و نگاهبانان پشتیبان زندگان بودند».

پس از عصر زرین، عصر سیمین فرا رسید که طی آن، نژادی از انسان‌های مست و نشایست پدید آمدند که در سراسر زندگیشان پیرو مادران خویش بودند (این بدان معنی است که آنان در عصر مادر سالاری به سر می‌بردند). بنا به گفته‌ی هزیود، آنان هنوز انسان‌های کشت‌ورز به شمار می‌آمدند.

انسان‌های عصر مفرغ همانند درختان زبان گنجشک تنومند بودند و تنها به هنگام پیمان‌ها و فتوحات جنگی خویش شادی می‌کردند. «قلب گستاخ آنان همچون پولاد سخت بود؛ قدرتی بی‌کران و سلاح‌هایی شکست‌ناپذیر داشتند».

سرانجام، گلوی یکدیگر را دریدند و آن گاه نسلشان منقرض گردید. به هر حال، کشف نخستین فلزات منتسب به همین نسل بود و آنان نخستین انسان‌هایی بودند که دروازه‌ی تمدن را گشودند. هزیود پس از عصر مفرغ از عصر پهلوانی سخن می‌گوید که طی آن، جنگجویان خشن در برابر شهر تب و پای دیوارهای تروا جنگیدند. اما عقیده‌ی رایج تر آن بود که می‌گفتند پس از عصر مفرغ، عصر آهن فرا رسید، عصری که همزمان با بدبختی و جنایت انسان بود که در طول آن، انسان‌ها دیگر به پیمان‌ها، به دادگری و پارسایی واقعی نمی‌نهادند. بدین گونه، آنان مبین انقراض روزافزون نسل انسان بودند.

پاندورا^{۱۶۶} و آتش ربایی

تا هنگامی که کروئوس فرمانروایی می‌کرد، ایزدان و آدمیان با تفاهم متقابل می‌زیستند. هزیود آورده است: «در آن روزها خوراک مشترک بود؛ انسان‌ها و ایزدان نامیرا کنار هم می‌نشستند.» با فراز آمدن ایزدان، الُمپ تغییر کرد. زئوس اقتدار ایزدی‌اش را بر انسان تحمیل کرد. نشست ایزدان و آدمیان در سیسیون^{۱۷۰} برگزار شد تا معلوم کنند که کدام بهره‌ از قربانی‌ها از آن ایزدان بوده است. پرومته، که مسئول تقسیم بود، ورزای تنومندی برگرفت و به شیوه‌ی ویژه‌ی خویش آن را قطعه‌قطعه کرد. گوشت، امعاء و احشاء و رگ و پی و پوست را از هم جدا کرد و هر بخش را به کناری نهاد؛ استخوان‌های بی‌گوشت را در طرف دیگر چید و لایه‌های فربه چربی روی آن استخوان‌ها گذارد. سپس زئوس را فرا خواند تا سهم خویش را برگیرد و او استخوان‌ها را برگزید، اما چون چربی سپید و درخشان را کنار زد، دریافت که تنها استخوان‌نهمیش شده و خشمناک گشت، توفید و چون آتش غُران بر نسل تیره بخت انسان زمینی خشم گرفت. و اما پرومته‌ی زیرک به جزیره‌ی لمئوس^{۱۷۱} گریخت که در آنجا، هفائستوس کوره‌های آهنگری داشت. پرومته بارقه‌ای از آتش مقدس را ربود و در دودکشی پنهان کرد و آن را برای آدمیان برده، از روایت دیگر این داستان بر می‌آید که وی مشعل خویش را در گردونه‌ی خورشید برافروخت.

ژئوس که از این دزدی خشنماک شده بود، آدمیان را به فلاکتی نو در انداخت. به هفائستوس فرمان داد تا گل رس و آب را درهم آمیزد و پیکری نقش زند، نیروی حیات در آن بدمد و آوایی انسانی بدو ببخشد؛ باکره‌ای نقش زند که زیبایی خیره‌کننده‌اش همتای ایزدبانوان نامیرا باشد. همه‌ی ایزدان هدایای ویژه‌ی خویش را نثار این آفریده‌ی نو کردند که پاندورا نام گرفته بود. پس هرِمس بذر بی‌وفایی و خیانت در دل وی کاشت و دروغ در دهان وی نهاد. پس از آن، ژئوس او را به اپی‌مته پیشکش کرد. هرچند پرومته، برادر اپی‌مته، بدو هشدار داده بود که از پذیرفتن این دهنش سر باز زند، اما اپی‌مته چندان شیفته‌ی زیبایی پاندورا گشت که خود را بدو تسلیم کرد و برای او خانه‌گاهی در کنار انسان‌ها بساخت. کاری بی‌خردانه و نامیمون! زیرا پاندورا گلدانی بزرگ با خویش باز آورد که به‌اشتباه آن را «جعبه‌ی پاندورا» خوانده‌اند. سرپوش آن را گشود و مصیبت‌های دهشتناک از آن فراز آمد و در تمامی زمین بگسترده. دیگر امیدی نبود. بدین گونه، با ورود نخستین زن، بدبختی در جهان آشکاره گشت.

توفان: دوکالیون^{۱۷۲} و پیرا^{۱۷۳}

خشم ژئوس خاموش نشد و چندان توفیده بود که خواست تبار انسان را از ریشه برکند و آنان را زیر امواج توفانی سهمناک مدفون کند. اما بار دیگر پرومته زیناوند گشت. به فرزندش، دوکالیون، که با همسرش پیرا، دختر اپی‌مته و پاندورا، به سر می‌برد، هشدار داد و آن‌گاه در تسالی^{۱۷۴} فرمانروا شد. دوکالیون به توصیه‌ی پدر کشتی ساخت و سپس با همسرش به کشتی نشست و آن‌دو نه شبانه‌روز در دریا راه پیمودند. در روز دهم باران باز ایستاد و دو بازمانده بر سینه‌ی کوه اُتریس^{۱۷۵} یا کوه پاراناس^{۱۷۶} فرود آمدند. دوکالیون بر درگاه ژئوس و فیکسیوس^{۱۷۷} (نگاهبان گریختگان) قربانی کرد و ایزد مزبور دست نوازش بر سر نیایشگر خویش نهاد و بدو قول داد که نخستین آروزش را برآورد. دوکالیون از ژئوس خواست که نژاد انسان را دوباره بیافریند.

از افسانه‌ای دیگر بر می‌آید که دوکالیون و پیرا به دلفی رفته و به تمیس نیایش

بردند. ایزدبانو تمیس پاسخ داد: «روبنده بر سر نهید، بند جامه‌هایتان را بردارید و استخوان‌های نخستین نیاکان خویش را به پشت سر افکنید.» دوکالیون و پیرا نخست شگفت زده شدند، آن‌گاه راز این فرمان ابهام‌آمیز را فاش کردند. روبنده بر سر نهادند و در دشت به راه افتادند، پاره‌سنگ‌های روی زمین را از روی شانه‌های خویش به پشت پرتاب کردند - مگر نه آن‌که آنان فرزندان گایا، ایزد زمین، بودند و طبعاً سنگ‌ها نیز استخوان‌های او به شمار می‌رفتند؟ سنگ‌هایی که دوکالیون انداخته بود، به مردان و سنگ‌هایی که پیرا پرت کرده بود، به زنان مبدل شدند.

بدین گونه، تبار انسان تجدید گشت و خشم زئوس فرو نشست. دوکالیون پدر هلنس^{۱۷۸} قلمداد شد که نخستین شهریار و بنیانگذار شهرها و پرستشگاه‌ها بود. همو بود که به روایتی، پرستشگاه زئوس المپی را در آتن بساخت و در کنار همان پرستشگاه مقبره‌ای برای خویش برپا کرد. به هر حال، آدمیان در سینوس^{۱۷۹} نیز به مقبره‌ی دوکالیون و همسرش پیرا فخر می‌فروختند.

شکنجه‌ی پرومته

هر چند میان زئوس و انسان صلح افتاده بود، پرومته به سبب نیرنگ و سرقت هایش ناگزیر گردید که پادافره ببیند. هفائستوس به فرمان زئوس و به یاری کراتوس^{۱۸۰} و بیا^{۱۸۱}، پرومته را گرفته، در یکی از چکاده‌های قفقاز^{۱۸۲} به زنجیری ناگسستنی افکند. در آن‌جا «عقابی با بال‌های گشوده، که از سوی زئوس گسیل شده بود، جگر نامیرای وی را می‌خایید؛ این غول بالدار جگر پرومته را هر روز می‌بلعید، اما جگرش شب‌ها از نو ترمیم می‌گشت.» پرومته‌ی تیتان به‌رغم شکنجه‌ی بی‌امانش، هنوز سر شورش داشت و پایداری می‌کرد، با شکایت توهین‌آمیز و رجز خوانی، خداوندگار المپ را به مبارزه فرا می‌خواند و با نعره‌های غول‌آسا تنفر خویش را ابراز می‌کرد. چه به رازی پی برده بود که آینده‌ی زئوس را به مخاطره می‌افکند.

سرانجام، پس از سی سال شکنجه - به روایتی سی هزار سال - با اجازه‌ی زئوس و به یاری هراکلس رهایی یافت. هراکلس عقاب را کشت و زنجیرهای

پرومته‌ی دربند را گسست. آن‌گاه پرومته راز پُرآوازه‌ی خویش بر زئوس فاش کرد و بدو هشدار داد که اگر به تیتیس، دختر نِروس، نرد عشق بازد، او را به مخاطره خواهد انداخت، بدان‌روی که فرزندی از او خواهد آورد که تاج و تختش را به زیر افکند. زئوس که نمی‌خواست به مخاطره‌ای تن در دهد که پدر و پدربزرگش را به سقوط کشانیده بود، از عشق کامگی خویش دست شست و به تیتیس اجازه داد که با آفریده‌ای میرا به نام پلئوس^{۱۸۳} ازدواج کند.

به هر حال، پرومته نتوانست جاودانگی خویش باز یابد، مگر یکی از ایزدان نامیرا رضایت می‌داد که سرنوشت خویش را با وی مبادله کند. اکنون سانتور یا قنطورس کیرون^{۱۸۴} - که هراکلس او را با تیری زهرآگین زخمی کرده بود - امیدی به بهبودی خویش نداشت. کیرون برای آن‌که از این رنج همیشگی رهایی یابد، راضی شد که به هادس (دوزخ) فرود آید و جای پرومته را بگیرد، و از این هنگام بود که پرومته، فرزند ایاپتوس، منزلگاه جاودانی خویش را در آلمپ باز یافت. آتنی‌ها که پرومته را سودرسان و پشتیبان ابناء بشر، و پدر همه‌ی هنرها و علوم می‌شمردند، محرابی برای او در باغ‌های آکادمی^{۱۸۵} برپا داشتند.

ایزدان اَلْمَپ

کوه اَلْمَپ

رشته کوه اَلْمَپ در مرزهای تسالی و ماسه‌دولیا^{۱۸۶}، در امتداد سواحل دریای اژه، که تنها کرانه‌ی باریکی از آن جدا می‌شود، سر برافراشته است؛ از سوی شمال، به واسطه‌ی سلسله کوه‌هایی کهتر به دشت منتهی می‌گردد؛ از سوی جنوب سرایشی تند و صخره‌هایی شگفت دارد که برای یونانیان قابل رؤیت است. کوه اَلْمَپ بر فراز فلاتی غول‌آسا، پایگاهی فراز می‌آورد که بیش از نه هزار پا بلند دارد. دامنه‌هایش پوشیده از جنگل‌های تیره است و مسیل‌های بی‌شمار و لغزان در آن به چشم می‌خورد که همچون جامه‌ای چین‌دار، شیارهای ژرف دارد. از این‌روی، شاعران آن را «اَلْمَپ دارای چین و شکن بی‌شمار» خوانده‌اند. چکاده‌هایش همانند آملی‌تاتر به گونه‌ی مدور است و ردیف‌های فوقانی صخره که از تخته‌سنگ‌های گرد و غول‌آسا تشکیل شده و توده‌های ابر آن را فرا می‌پوشد، همچون منزلگاه‌های غول‌آسایی به نظر می‌رسند که برای آرامیدن موجودات فراطبیعی بر ساخته شده‌اند. دریانوردی که به خلیج ترمه^{۱۸۷} (نام کنونی اش خلیج سالونیکا^{۱۸۸} است) می‌راند، وقتی بر فراز خط‌آبی آسمان، به بخشی از کوه مرتفع اَلْمَپ می‌نگریست، حیرت می‌کرد و سرشار از ترسی مذهبی می‌شد. همه‌ی جلوه‌های آن برای

نمایاندن شکوه هیبت انگیز ایزدان، گویی به رقابت می پرداختند. نگرنده در نگاه نخست، تردیدی نداشت که اَلَمپ بلندترین کوه جهان بود. آن گاه به یاد می آورد که دره‌ی باریک تمپه^{۱۸۹}، که اَلَمپ را از اَسا^{۱۹۰} جدا می کند و جویبار فرحبخش پنثوس^{۱۹۱} از زیر درختان بید و چنار جاری است، به دست زئوس در طول مبارزه اش با تیتان ها ایجاد شده بود. به هر حال، تماشاگر به ندرت جرئت می کرد به چکادهای اَلَمپ چشم بردوزد؛ زیرا می دانست که زیر این ابرهای انبوه، ایزدان متعال در اَلَمپ منزل دارند و آدمی را دیدار آن میسر نیست. دریانورد تماشاگر اَلَمپ بر پاروهای خویش لمیده، اشعار هومر، شاعر باستانی را زیر لب زمزمه می کرد که در توصیف آن آورده است: «نه هرگز بادهای آن را خواهند روید و نه برف بر چکادش بوسه خواهد زد؛ هوایی دلکش گرداگردش را فرا گیرد، زلالی سپید در بر گیردش و ایزدان چندان شادمانی چشند که تا جاودان بپاید.»

چون فرزندان کرونوس به واقع خواستند امپراتوری جهان را میان خود بخش کنند، زئوس تمام مناطق اتر (اتیر) را بهر خویش کرد، پوزئیدون بر دریای متلاطم، و هادس بر زرفای ظلمانی زمین فرمانروا گشت. اما همگی رای زدند که اَلَمپ به گونه‌ی اشتراکی از آن همه‌ی ایزدان و آرامشگاه آنان باشد.

ایزدان اَلَمپ

ایزدان در اَلَمپ گرد آمدند و انجمنی با قوانین و سلسله مراتبی ویژه تشکیل دادند. نخست دوازده ایزد و ایزدبانو: زئوس (ایزد ایزدان)، پوزئیدون (ایزد آب ها)، هفائستوس (ایزد آهنگری)، هرِمِس (ایزد اختراع)، آرس (ایزد جنگ)، و آپولُن (ایزد خورشید و موسیقی و طب)، هِرا (همسر زئوس)، آتنا (ایزدبانوی خرد)، آرتِمیس (ایزدبانوی شکار)، هستیا (ایزدبانوی آتش)، آفرودیت (ایزدبانوی عشق) و دِمِتر (ایزدبانوی کشاورزی)، در کنار آنان، ایزدان دیگری نیز به سر می بردند که برخی از آنان از بودن در کنار ایزدان بزرگ دوازده گانه بس غرورمند بودند. اینان عبارت بودند از: هلیوس (ایزد خورشید)، سلنه (ایزد ماه)، لئو (مادر آپولُن)، دیونه^{۱۹۲} (مادر آفرودیت)، دیونیزوس (ایزد شراب)، تمیس (ایزدبانوی قانون) و

اثوس (ایزدبانوی سپیده دم). پس از این، طبقه‌ی پایین‌تری از ایزدان بودند که نقش پرستاری داشتند و به پرستاری ایزدان‌الْمپ سوگند یاد کرده بودند، آنان عبارت‌اند از: هورائه^{۱۹۳}، موثرائه^{۱۹۴}، نَمِیسِیس^{۱۹۵}، گریس‌ها^{۱۹۶}، موزها^{۱۹۷}، ایریس^{۱۹۸}، هبه^{۱۹۹}، گانیمده^{۲۰۰}. باید یادآور شد که هادس، هرچند برادر زئوس بود، در اَلْمپ نمی‌زیست، بلکه همراه ایزدبانوان پرسفونه^{۲۰۱} و هکاته^{۲۰۲} در قلمرو زیرزمینی به سر می‌برد.

زئوس بر این انجمن ایزدان فرمانروا بود. اگر گاهی ایزدان وسوسه می‌شدند که شورش برانگیزند، بی‌درنگ منکوب شده، زیر فرمان وی در می‌آمدند. در آثار هومر می‌بینیم که زئوس با ایزدان بدین گونه سخن می‌گوید: «مگذار نه هیچ ایزدی، نه هیچ ایزدبانویی از فرمانم سرپیچی کند... وگرنه او را ربوده، به ظلمانی‌ترین جایگاه، به تارتاروس (دوزخ) فرو خواهم افکند. آن‌گاه خواهد دانست که من برترین و مقتدرترین ایزدانم! پس بیایید ای ایزدان، آزمون کنید، تا پی برید که با چه کسی هم‌اوردید! اگر حتی زنجیری زرین از آسمان بیاویزید و همه‌ی شما ایزدان و ایزدبانوان بر آن چنگ زنید، نمی‌توانید زئوس خردورز متعال را از آسمان به‌سوی زمین فرو کشید، بلکه خواهید دید چه سختی‌ها و جانفشانی‌ها به شما روی خواهد کرد! اما بدان هنگام که من فرو کشیدن آغاز کنم، همه‌ی شما را به همراه زمین و دریا، فراز خواهم کشید و زنجیر را گرداگرد چکاد اَلْمپ خواهم گرداند، پس همه در فضا معلق خواهید ماند.»

با وجود این، زئوس سوای این تهدیدِ موحش، ایزدانی را که خشنودی‌اش را جلب نمی‌کردند، پادافره شدید می‌داد. از جمله، آنان را برده‌ی آفریدگانِ میرا می‌کرد؛ چنین بود سرنوشت پوزئیدون و آپولن. بنابراین، ایزدان در برابر او تاب نمی‌آوردند و حتی هرای آتشین مزاج احتیاط می‌کرد. «احمقانه است اگر با زئوس درشتی کنیم... او جدا بر اوزنگ نشیند و نگران و مشوش نخواهد شد؛ چه او به خود می‌بالد که رقیبی ندارد و در قدرت و عظمت، برتر ایزدان جاودانی است. پس آن به که کناره گیرید!»

به هر حال، قدرتی برتر بر فراز ایزدان و حتی بر فراز زئوس بال می‌زد و آن

موروس^{۲۰۳} یا سرنوشت بود. او فرزند شب، و همچون مادر خویش، نادیدنی و ظلمانی بود. در تیرگی‌ها فرمان می‌راند و اقتدار جاودانی‌اش را بر همگان می‌گسترده. زئوس خود نیز ناگزیر به فرمانبری وی بود و مانند میرایان فروتن، مطیع او بود. از این گذشته، او هرگز نمی‌خواست فرمان‌های سرنوشت را نادیده گیرد؛ زیرا خرد برتر بود و می‌دانست که چنانچه مسیر مقدّر رویدادها را تغییر دهد، آشفتگی در کیهان پدید خواهد آمد و همو بود که می‌بایست بر جهان فرمان راند. بنابراین، حتی در مورد نجات حیات فرزند خویش، سارپدون^{۲۰۴}، که ساعت مرگش را سرنوشت رقم زده بود، زئوس ترجیح داد سرِ اطاعت فرود آورده، تسلیم فرمان سرنوشت گردد.

زندگی ایزدان به عزّت و شادمانی سپری می‌شد. گاه در امور انسان‌ها مداخله می‌کردند و با اشتیاق به نزاع‌هایشان دامن می‌زدند و به همین سبب، با یکدیگر ناسازگار می‌شدند. اما این توفان‌های گذرا آرامش عادی اُلَمپ را برهم نمی‌زد. ایزدان گرد میزهای زرّین می‌نشستند و از شهد و مائده‌ی آسمانی تناول می‌کردند و از بوی گوشت قربانی که آدمیان به افتخار آنان در محراب‌ها می‌سوزانند، سرمست می‌شدند. حتی هنگامی که زئوس آنان را در منزلگاه خویش واقع در رأس چکاد اُلَمپ، به گردهمایی و رایزنی فرا می‌خواند، هبه، ایزد زیبارو نیز شهد بر آنان می‌پراکند و جام‌های زرّین را دست به دست می‌گرداند. چون همه از باده نوشی سرمست می‌شدند، آپولُن نوای چنگ را به صدا در می‌آورد و ایزدان را شادمان می‌کرد، موزها نیز هر یک به نوبه خویش آوازهای شیرین سر می‌دادند.

سرانجام، چون مشعل درخشان خورشید ناپیدا می‌گشت، ایزدان آن‌جا را ترک کرده، به منزلگاه‌هایی باز می‌گشتند که هفائستوس با زیرکی شگفت‌انگیز خویش برای هر یک از آنان بر ساخته بود؛ پس همه در آرامشگاه خویش می‌غوندند.

اگر می‌بینیم که زندگی روزمره‌ی ایزدان همانند انسان‌ها بود، بدان روی است که سرشت آنان نیز دست کم به ظاهر با آدمیان یگانه بود. پیکرهایشان همچون

پیکرهای انسانی بود، اما درشت اندام تر، زیباتر و نیرومندتر بودند. پیکر آرس بر زمین گسترده و حدود ۲۰۰ متر بود؛ نیز وقتی هرا از بلندای المپ به استیکس^{۲۰۵} سوگند یاد می کرد، می توانست با دستی زمین، و با دست دیگر دریاها را لمس کند.

به هر حال، ایزدان به جای خون، مایعی بی رنگ و آبگونه داشتند که پیکرشان را سالم و فسادناپذیر نگاه می داشت. البته در برابر سلاح هایی که آدیان به کار می بردند، چندان زخم ناپذیر هم نبودند. اما زخم هایشان هر اندازه دردناک بود، همیشه درمان می شد و پیکر هایشان جوانی همیشگی خود را دوباره باز می یافت. ایزدان از امتیاز دیگری نیز بهره مند بودند و آن تناسخ بود و هر زمان که می خواستند، می توانستند خود را به هیأت جانوران در آورند یا حتی به گونه ی جمادات در آیند. آنان همچون میرایان، احساساتی انسانی داشتند. عشق، تنفر، خشم و حتی رشک در نهادشان بود. دشمنان را سرسختانه پادافره می دادند، اما کسانی را که با دَهِش ها آنان را خشنود می کردند، بزرگ داشته، رحمت خویش نثارشان می کردند.

ژئوس

نام ژئوس، که از ریشه‌ی سنسکریت dyous و لاتینی dies (روز) است، خود به معنی آسمان درخشان است. پس ژئوس اساساً ایزد آسمان و پدیده‌های جوّی بود. او خداوند گار باده‌ها، ابرها، تندرو باران‌های سودبخش و نابودگر به شمار می‌رفت؛ در اثیر، بخش فوقانی هوا، و بر چکاد کوه‌ها مسکن داشت. ژئوس تحت اللفظ به مفهوم «متعالی‌ترین» قلمداد می‌شد. با وجود این، او را در نقاط مرتفع چون کوه لیکائوس^{۲۰۶} واقع در آرکادیا، کوه آپساس^{۲۰۷} در آرگولیس، پارناس و هیمتوس واقع در آتیکا، هیلکن^{۲۰۸} در بثوسی، پلیون^{۲۰۹} در تسالی، آلپ در ماسه‌دونیا، پانگایا^{۲۱۰} واقع در تراکیه، ایدا در کرت و غیره می‌پرستیدند.

صفات ژئوس

در روزگاران متأخر، ژئوس شخصیتی اخلاقی یافت و ایزد متعالی گشت که همه‌ی صفات ایزدی را در خویش گرد آورد. او قادر مطلق بود و بر همه چیز بینا و شناسا بود. بدین گونه او را سرچشمه‌ی همه‌ی الوهیت می‌پنداشتند، چه، شخصاً در آلپ و دُدونا از غیب سخن می‌گفت؛ چه، در دلفی به واسطه‌ی آپولُن، پیامبر خویش،

ارتباط کلامی برقرار می‌کرد. زئوس در مقام فرمانروایی خردمند مطابق قانون سرنوشت - که اراده‌ی وی را در چنگ خود داشت - بر همگان فرمان می‌راند. نیکی و بدی را بر آفریدگان میرا معلوم می‌کرد و در عین حال، ایزدی مهربان و دلسوز بود. هرچند دروندان را پادافره می‌داد، قلبی مهربان داشت. خطرهای تهدیدآمیز (Alexikakos) را باز می‌داشت؛ پشتیبان ضعیفان، تنگدستان، فراریان و کلاً هوادار همه‌ی لابه‌گران (Milichios) بود. اشتیاق او در مقام ایزد خانگی (Ephestios)، ازدواج (Gamelios)، دوستی (Philios)، و تجمع مردم (Agoraios) شامل حال خانواده‌ها می‌شد. سرانجام، او ایزد نگاهبان سراسر یونان بود و او را زئوس پان‌هلن (دوستار یونان) می‌خواندند.

آیین زئوس

پرواز به‌ترین محراب زئوس، پرستشگاه دُونا واقع در اپیروس بود که کهن‌ترین محراب نیز به‌شمار می‌رفت و به عصر پلاسگی‌ها^{۲۱۱} می‌رسید. مردم از سراسر یونان بدان جا می‌آمدند تا به درخت بلوط مقدسی نذر و نیاز کنند که زمزمه‌ی برگ‌ها و شاخه‌هایش به‌نظر آنان همچون کلام خود زئوس قلمداد می‌شد. هرودوت درباره‌ی خاستگاه این پیشگویی مدعی است که از زبان کافه‌های پرستشگاه دُونا شنیده می‌گوید: «دو کبوتر از شهر تب مصر پرواز کردند، یکی به لیبی و دیگری به دُونا رخت بر بست. کبوتر اخیر به درخت بلوطی فرود آمد و با کلام انسانی سخن آغازید. می‌گفتند که الهام‌گاه زئوس باید در همین مکان واقع بوده باشد. مردم دُونا باور داشتند که فرمانی از سوی ایزدان فرا می‌پذیرفتند و به توصیه‌ی کبوتر، الهام‌گاه مزبور را برقرار کردند.»

تفسیر پیشگویی‌های دُونا برعهده‌ی انجمن کاهنان بود که سلی^{۲۱۲} نام داشت، نامی که بی‌تردید از آن ساکنان پیشین آن منطقه بود. کاهنان مزبور زهد پیشه کرده، روی زمین می‌خوابیدند و هرگز پاهایشان را نمی‌شستند. بعدها سه کاهنه نیز به نام پلیادها^{۲۱۳} به انجمن سلی افزوده گشت که بیش‌تر پرستار ایزدبانو دیونه بودند که در کنار زئوس در دُونا پرستیده می‌شد، و نقش‌هرا را در

این مکان ایفا می کرد. دیونه از ایزدان «پلاسگی» و بنا به روایت هزیود، دختر اقیانوس و تتیس بود. او را مادر آفرودیت نیز به شمار می آوردند.

در میان محرابه های دیگر زئوس باید از پرستشگاه کوه لیکایوس واقع در آرکادیا یاد کرد که بر چکاد و گریوه ی زمین قرار داشت و بر سرسرای آن دو ستون منقش به عقاب به چشم می خورد. می گفتند که زمانی در این جا انسان را قربانی کردند. ریشه ی واژه ی «لیکایوس» (به معنی «نور») نشان می دهد که زئوس در اصل ایزدی خورشیدی بود.

سرانجام، می توان از پرستشگاه پُرآوازه ی اَلَمپ یاد کرد با تندیس مشهور از زئوس که به دست فید یاس^{۲۱۴} ساخته شده بود. تندیس خود بیش از ده متر ارتفاع داشت و روی ستون پایه ای به بلندی ۸ متر و پهنای ۶ متر نصب شده بود. زئوس که بر اورنگی مفرغی، زرین، عاج ساخته و آبنوسی نشسته، تاج پیروزی در دست راستش گرفته بود و با دست چپ عصای سلطنت را نگاه می داشت که دسته اش عقاب مانند بود؛ ردای مزین به گل قامتش را می پوشاند. بر پیشانی اش تاج گل زیتون به چشم می خورد و چهره اش مزین به ریشی بلند، نشان از شکوهی والا داشت.

جلوه های زئوس

زئوس اَلَمپی ساخته ی فید یاس، نمودگار پسندیده ای بود که به هنرمندان روزگاران متأخر الهام می بخشید. ایزد مزبور را معمولاً به صورت مردی کاملاً بالغ با قامتی کشیده، چهره ای جذاب و پیشانی پهن که فراز چشم ها ژرف دیده می شد، می نمایانند. سرش به موهای موج و انبوه مزین بود و بر گونه اش ریشی پیچ و تاب خورده و زیبا به چشم می خورد. به جز در تصاویر نخستین، زئوس را کم تر به صورت برهنه نمایانده اند. معمولاً ردایی بلند فرا پوشیده و سینه و دست راستش نمایان است. نشان های ویژه اش عصای سلطنت در دست چپ، آذرخش در دست راست و عقابی بر پاهای اوست و غالباً تاجی از برگ های بلوط بر پیشانی اش به چشم می خورد.

ازدواج‌های زئوس

زئوس پیش از آن که با هرا پیمان زناشویی ببندد و او را به طور رسمی در قلمرو شهر یاری خویش فرا پذیرد، خویشکاری‌های (فونکسیون) بسیار داشت که از میان آن‌ها پیمان‌های بی‌شماری بود که با ایزدبانوان می‌بست.

نخستین همسرش تمیس (خرد) بود که بنا به گفته‌ی هزیود، «بیش از همه‌ی ایزدان و آدمیان آگاه بود»، اما گایا و اورانوس به زئوس هشدار دادند که اگر از تمیس صاحب فرزندی شود، آنان نیرومندتر شده، او را از اریکه به زیر خواهند افکند. بنابراین، هنگامی که تمیس می‌خواست آتنا را به دنیا آورد، زئوس برای آن که خطر را رفع کند، مادر باردار را بلعید. او با این کار، نسل خود را از خطر رهانید و همچنین خود را به خرد برتر مجهز ساخت و سودی مضاعف از آن خویش کرد.

زئوس آنگاه با تمیس، دختر اورانوس و گایا پیمان زناشویی بست. تمیس قانونی به شمار می‌رفت که نظام مادی و اخلاقی را هماهنگ می‌ساخت. پس شگفت‌آور نیست که فرزندان او از این دست باشند: هورائه یا فصول؛ اونومیا^{۲۱۵} (قانونگذاری خرد آیین)؛ دیکه^{۲۱۶} (دادگری)؛ ایرنه^{۲۱۷} (صلح)، و سرانجام، مورائه یا تقدیرات که آن‌ها را دختران شب نیز به شمار می‌آوردند. حتی هنگامی که هرا جای تمیس را گرفت، تمیس همچون مشاوره‌ی نزد زئوس بازماند و همچنان در آلمپ بزرگ داشته می‌شد.

تیتان مونث دیگری به نام منموزینه^{۲۱۸} نیز همسر زئوس بود. زئوس نه شب پیش او بود. چون منموزینه باردار گشت و زمان زایش فرا رسید، نه دختر زایید که همان موزها بودند.

زئوس همچنین به دمتر دل‌باخته بود، اما ایزدبانوی مزبور او را از خود می‌رانند. پس زئوس خود را به شکل ورزایی درآورد و با وی درآمیخت؛ از این یگانگی کره^{۲۱۹} زاده شد که پرسفونه نیز نام گرفت.

اورینومه‌ی اقیانوس همچنین در زمره‌ی همسران زئوس، و مادر سه ایزد فیض^{۲۲۰} یا صدقه^{۲۲۱} بود.

زئوس و هرا

آنگاه زئوس با هرا ازدواج کرد. پیوند میان آن دو عملاً از مدت‌ها پیش شکل گرفته بود. کروئوس هنوز شهریار داشت، هرای جوان در جزیره‌ی اوپوئیا^{۲۲۲} تحت سرپرستی دایه‌اش ماکریس^{۲۲۳} رشد کرد. زئوس روزی نزد او آمد و وی را با خود به کوه سیتائرون^{۲۲۴} واقع در مرزهای آتیکا و بثوسی برد و با وی آرمید. از افسانه‌ی دیگری برمی‌آید نخستین برخورد زئوس و هرا در ناحیه‌ی هسپری‌ها بود. بنابراین روایت، هنگامی که آنان در کنوسوس^{۲۲۵} کِرت، نزدیک رود تریس^{۲۲۶}، به سر می‌بردند، این ازدواج ایزدی سرگرفت. پوسانیاس ماجرا را به گونه‌ی دیگری روایت کرده و گفته است که زئوس برای آن که خواهرش مظنون نشود، به شکل فاخته‌ای بر او آشکاره شد.

زمستان بود و به نظر می‌رسید که فاخته از سرما یخ زده. ایزدبانوی جوان از سر دلسوزی دست بدو برد و پرنده را در آغوش کشید و بدو گرما بخشید. زئوس آنگاه شکل طبیعی به خود گرفت و تلاش کرد از این موقعیت سود جوید. هرا نخست پایداری کرد و تنها پس از آن که از زئوس قول ازدواج گرفت، رضایت داد که زئوس از وی کام گیرد. به هر حال، مراسم ازدواج به طور رسمی در آلمپ برگزار شد، اما این پیمان نتوانست به کام جویی‌های زئوس پایان بخشد. زئوس حسادت هرا را تحریک می‌کرد و به بدبختی‌هایی که حسادت وی برای قربانیان به وجود می‌آوردند، وقعی نمی‌نهاد و همچنان با اشتیاق در پی ایزدبانوان و زنان میرا بود.

زئوس و تیتان‌های مونث

زئوس همیشه پیروز نبود. پس به توصیه‌ی پرومته، آزادانه از تیتیس چشم پوشید، چه می‌ترسید از وی صاحب فرزندی شود که او را از اریکه‌ی قدرت به زیر افکند. همچنین نتوانست بر مقاومت پری دریایی، آستریا، دختر کوئوس و فوئبه چیره گردد. آستریا برای آن که از چنگ وی بگریزد، خود را به شکل بلدرچین درآورده، دل به دریا زد و آنگاه به گونه‌ی جزیره‌ای شناور درآمد که نخست اُرتی ژیا^{۲۲۷} و سپس دلوس^{۲۲۸} نام گرفت.

لتواز خواهرش آستریا کم‌روتر بود و تسلیم فریبندگی زئوس شد. بدین گونه، هرا با وی سخت دشمن گردید، بعدها خواهیم دید که تنها پس از ناکامی‌های بسیار توانست سرانجام، دو فرزند به دنیا آورد که آپولون و آرتمیس نام گرفتند.

مایا ۲۲۹، دختر اطلس و پلیونه، زبردست‌تر بود و موفق شد که چشم رشک‌ورز هرا را از خود برگرداند. او در آرکادیا، بر کوه سیلنه ۲۳۰ می‌زیست. چنان که در سرودهای هومر آمده: «مایای زیبا طره، از جمع نامیرایان شادخوار می‌گریخت و در ژرفای غاری تاریک می‌زیست. در این جا بود که شب‌ها هنگامی که هرا با بازوان مرم‌رینش به خواب شیرین فرو می‌رفت، زئوس تا سپیده‌دم با آن پری دریایی می‌آرمید. خوابی که نامیرایان و مردان مست عنصر را نیز فریب می‌داد.» مایا، هرمس را زاد.

می‌گفتند که دختر دیگر اطلس، الکترا ۲۳۱، زئوس هارمونیا را زاد که هزیود او را داردانوس ۲۳۲، دختر آرس و آفرودیت می‌خواند. سرانجام، دختر سوم اطلس، تایگته ۲۳۳ نیز تحت پیگرد زئوس بود. در روایاتی آمده است که او را آرتمیس نگاهبانی می‌کرد. آرتمیس وی را به گونه‌ی ماده‌گونی درآورد و بعدها به حالت نخستش باز گرداند. تایگته برای سپاسداری وی، گوزنی بدو سپرد که شاخ‌های زرین داشت و بعدها در داستان زندگی هراکلس بدان برخوایم خورد. بنا به روایات دیگر، تایگته تسلیم زئوس گشت و لاسدامن ۲۳۴ را به دنیا آورد.

زئوس و پریان دریایی

از پریانی که زئوس شیفته‌ی آنان بود، باید از اژینا ۲۳۵ و آنتیوپه ۲۳۶، دختران آسوپوس ۲۳۷ (ایزد رودخانه) یاد کرد. اژینا توسط زئوس که شکل عقاب یا مشعل به خود گرفته بود، ربوده شد و به جزیره‌ی اونونه ۲۳۸ یا اونوپیا ۲۳۹ رخت بربست و در آنجا آیاکوس ۲۴۰ را زاد. آسوپوس به جست و جوی آنان روانه گشت؛ از سیزیف ۲۴۱، نام رباینده و مخفی‌گاه دخترش را کشف کرد و می‌خواست او را بیابد که زئوس با تیری از آذرخش بر او ضربت زد و او را ناگزیر به بازگشت به

بستر رود نمود.

در روایات دیگر آمده که آسوپوس دو دلدادۀ را شگفت زده کرد؛ زئوس برای آن که محبوبش را از خشم پدر بازدارد او را به گونه‌ی جزیره و خود را به صورت صخره درآورد.

و اما آنتیوپه که بنا به نوشته‌ی پوسانیاس، نه دختر آسوپوس، بلکه دُخت نیکتوس^{۲۴۲} بود. زئوس به شکل نیمه خدای جنگلی با گوش و دم اسب درآمده، بدو نزدیک شد. آنتیوپه از خجالت به سیسیون^{۲۴۳} گریخت و در آنجا با شهریار اپوپوس^{۲۴۴} ازدواج کرد. پدرش نیکتوس از نومیدی خویشتن را کشت، اما پیش از مرگ، برادرش لیسوس^{۲۴۵} را واداشت که انتقامش را بگیرد. لیسوس، سیسیون (بنیانگذار شهر سیسیون) را ربود، اپوپوس را به مرگ درانداخت و آنتیوپه را همچون زندانی بازگرداند. آنتیوپه در الوتره^{۲۴۶} دوقلوبی زاد به نام آمفیون^{۲۴۷} و زئوس^{۲۴۸}، و آن دو را بر کوه سیتارون^{۲۴۹} نشانند که بعدها در زمهری پهلوانان مهم افسانه‌ای شهر تب درآمدند.

کالیستوی^{۲۵۰} پری دختر لیکائون، دوست آرتیمیس و بس فریبا بود. زئوس مسحور زیبایی بی اندازه‌ی وی شد. روزی هنگامی که کالیستو در جنگل می‌آرمید، زئوس خود را به شکل آرتیمیس درآورد و بدو نزدیک گشت. باکری جوان بی آن که مظنون شود، بدو خوشباش گفت و هنگامی به اشتباه خود پی برد که دیگر کار از کار گذشته برد. او می‌خواست شرمساری خویش را پنهان دارد، اما آرتیمیس روزی او را با دوستانش به هنگام شست و شو دید و به ماجرا پی بُرد. زئوس برای آن که کالیستو را از حمله‌ی آرتیمیس نجات دهد، وی را به گونه‌ی خرس درآورد. اما آرتیمیس او را به تیر بست و پاره پاره‌اش کرد. آلیستو پس از آن که فرزندش، آرکاس^{۲۵۱} را به دنیا آورد، جان سپرد. آرکاس نیای همه‌ی آرکادیایی‌ها به شمار می‌رفت. و اما کالیستو بعدها به منطقه البروج پیوست و دَب اکبر شد.

مرا^{۲۵۲}، دختر پراتوس نیز سرنوشتی این چنین داشت. او نیز هووی آرتیمیس بود و چون خویشتن را تسلیم زئوس کرده بود، به دست وی کشته شد. پیش از مرگ، لوکری^{۲۵۳} را زاد که نیای لوکری‌ها به شمار می‌رفت.

زئوس و زنان میرا

نخستین زن میرایی که زئوس عاشقش گشت، نیوبه^{۲۵۴}، دختر فورونوس^{۲۵۵} و لائودیسه^{۲۵۶}ی پری بود. او آرگوس، بنیانگذار شهری به همین نام را زاد. همین فورونوس، فرزند ایناخوس^{۲۵۷}، خواهری داشت ایو^{۲۵۸} نام که در شهر کهن هرا^{۲۵۹}م، میان میسنا و تیرینز^{۲۶۰}، خویشکاری کاهنی هرا را برعهده داشت. زئوس دلباخته‌ی وی گشت و برای آن که با وی بیازمد، به شکل ابر درآمد، اما به رغم پنهان کاری اش، هرا مظنون شد. زئوس اظهار بی گناهی کرد و برای آن که همسرش بدین عشق پی نبرد، محبوبش را به صورت ماده گوساله‌ای سپید درآورد. هرا وانمود کرد که فریب خورده و از زئوس خواست که گوساله‌ی سپید را بدو پیشکش کند. هنگامی که گوساله از آن او گشت، او را برای نگهداری نزد آرگوس پانویتس^{۲۶۱} (کسی که همه چیز را می بیند) سپرد. این آرگوس، فرزند آرستور^{۲۶۲} غولی بود با قدرتی شگفت آور؛ و زمانی وزیرای مهاجم آرکادیا را کشته و اخیدنا^{۲۶۳}، دختر تارتاروس و گایا را به قتل رسانده بود. علاوه بر این، او صد چشم داشت، که به هنگام خواب پنجاه تای آن باز، و بقیه بسته بود. به هر حال، زئوس به هرمس زیرک فرمان داد که ایو را آزاد کند. هرمس موفق شد که غول مزبور را با افسونگری و نوای نی خواب کند و سرش را ببرد. هرا به افتخار آرگوس - که پرستارش بود - به دُم پرنده‌ی محبوبش - طاووس - چشم دوخت، بدین سبب، از آن پس دُم طاووس بس زیبا و درخشان گشت. و اما چه بر سر آن گوساله‌ی سپید تیره بخت آمد. هرا خرمگسی را مأمور کرد گوساله را شکنجه دهد. ایو که از نیش این حشره دیوانه شده بود، از میانه‌ی جهان گریخت. از بسفور تراکیه شناکنان گذشت و به دریای ایونیا رسید که نام او را به خود گرفت. پس از آسیای صغیر، و سرانجام از مصر گذشت و در آنجا زئوس دست نوازش بر او کشید و او را به شکل انسانی بازگرداند. ایو آنگاه فرزندی زایید اپافوس^{۲۶۴} نام یعنی فرزند «بساوایی». اما هرا آرام نگرفت و به «کورت‌ها» فرمان داد که فرزند را برابند. آنان فرمان بردند و به همین دلیل، به دست زئوس کشته شدند. ایو سرانجام فرزندش را در سوریه یافت و به مصر بازگشت و با تله گنوس^{۲۶۵} شهریار پیمان زناشویی بست. در روزگاران

بعد، ایو را با ایزدبانوی مصری، ایزیس، یکی گرفتند و فرزندش اپافوس را آپیس به شمار آوردند.

آکریسیوس^{۲۶۶} در آرگوس فرمان می‌راند و تنها یک دختر به نام دانائه^{۲۶۷} داشت. سروش نزد آکریسیوس آمد و گفت روزی دخترش فرزندی به دنیا خواهد آورد که شهر یاری وی باز خواهد ستاند و او را نابود خواهد کرد. پس آکریسیوس اتفاقی مفرغی در زیر زمین ساخت یا برخی گویند که بُرجی برآورد و دانائه را با ندیمه‌اش در آن زندانی کرد. اما زئوس که مسحور زیبایی و افسون دختر شده بود، خود را به شکل آبریزه‌ای زرین درآورد، به دانائه دست یافت و بارها با وی آرمید. پس دانائه فرزندی زاد، پرنئوس^{۲۶۸} نام. آکریسیوس چون از این زایش اعجاز انگیز آگاهی یافت، وحشت کرد و مادر و فرزند را در صندوقی پنهان کرد و به دریا افکند. امواج دریا صندوق را به جزیره‌ی سراپیوس رساند و در آنجا ماهیگیری دیکتیس^{۲۶۹} نام، برادر پُلّی دلکتس^{۲۷۰} شهریار، آن را در تور خویش یافت. دانائه و پرنئوس بدین گونه نجات یافتند. بعدها در زند گینامه‌ی پرنئوس خواهیم دید که این ماجرای رمانتیک چگونه ادامه می‌یابد.

حسادتِ هِرا نسبت به معشوقه‌های دیگر زئوس سرنوشت‌هایی وحشتناک‌تر از این در پی داشت، از جمله رشک‌ورزی و انتقام‌اواز سیمِله^{۲۷۱}، دختر کادموس. چون هِرا از پیوند میان شوی و دختری میرا آگاه گشت، نفرت خویش نمود و یورش برد و پیشنهاد کرد که سیمِله از دلداده‌اش بخواهد که با همه‌ی شکوه و عظمتِ خویش بر او آشکاره گردد. زئوس بیهوده تلاش کرد که سیمِله را از انجام چنین درخواست غیر منطقی بازدارد. سیمِله پای فشرد و زئوس اجابت کرد، پس سوار بر گردونه‌ی شکوه، در حالی که گرداگردش را تندرو آذرخش فرا گرفته بود، بر او ظاهر شد. منظره‌ی این ایزد بزرگ با آن شکوه خیره‌کننده برای چشم‌های میرا چندان سحرانگیز بود که سیمِله آشفته گشت و در آتش آسمانی سوخت. زئوس جنینی را که سیمِله هنوز در زهدان داشت، نجات داد و در میان تهیگاه خویش پنهان کرد تا روز زایشش فرا رسد. پس نوزاد چشم به جهان گشود و دیونیزوس نام گرفت.

ربایشِ اوروپِ نتایجِ اندوهبارِ کم‌تری داشت. اوروپِ جوانِ دخترِ فنیکس (ققنوس) یا دخترِ اگنور^{۲۷۲}، شهریارِ فنیقیه، و تله‌فاسا^{۲۷۳} بود. اوروپِ جوانِ روزی با دوستانش گل می‌چیدند و در کنار دریا بازی می‌کردند. اوروپِ ناگهان متوجه ورزایی می‌شود که پشتش می‌درخشید و در میان گله‌ی پدر می‌چرید. مویش چندان نرم و شکوهمند بود که او را به حیرت انداخت. دیگر شکی نداشت که ورزا کسی جز زئوس، فرمانروای ایزدان، نبود که بدین شکل درآمده تا دختر محبوب خویش را بفریبد. اوروپِ اعتماد کرده به ورزا نزدیک شد و به نوازش وی پرداخت. ورزا به آرامی در برابرش زانو زد. اوروپِ بازی‌کنان بر پشتش رفت و خواست گل‌هایی را که چیده بود، دور شاخ‌های نیرومندش حلقه کند که ناگهان ورزا برخاست، به سوی امواج دریا جهید و باکری گریان را از عرض دریای بی‌کران گذراند. سرانجام آن دو به ساحل جنوبیِ کِرت، به گورتینا^{۲۷۴} رسیدند. درخت چناری که زئوس زیر آن با محبوبه‌ی فنیقی جوان آرمیده بود، تا روزگار تئوفراستوس^{۲۷۵} پابرجا بود. چون درخت مذکور شاهد و پناهگاه اتحاد ایزدی بود، این امتیاز را یافت که در همه‌ی فصل‌ها سرسبز و شکوفا باشد. اوروپ، مینوس، رثادامانتیس^{۲۷۶} و سارپدون^{۲۷۷} را زاد که هر سه بعدها جزو فرزندان آستریوس، شهریارِ کِرت و شوی اوروپ، به شمار آمدند.

هرچند در قلمرو زئوس از تقدس ازدواج پاسداری می‌شد، خود او گاه حال زنان شوی کرده را رعایت نمی‌کرد و بدانان چشم داشت. از جمله، عاشقِ لدا^{۲۷۸}، همسر تینداروس^{۲۷۹} شد. یک روز غروب، هنگامی که زن جوان در حوضچه‌ای شنا می‌کرد، قویی سپید و درخشان را دید که با شکوهی شاهانه بر آب شناور بود و بدو نزدیک می‌شد. زئوس بود که خود را به پیکرِ قو درآورده بود. همان شب، لدا با شوهرش نیز آرمید؛ آنگاه پولوکس^{۲۸۰} و هلن^{۲۸۱} را زاد که فرزندان زئوس بودند و نیز کاستور^{۲۸۲} و کلیتم‌نسترا^{۲۸۳} را زاد که فرزندان تینداروس به شمار می‌آمدند.

زئوس برای فریفتن آلکمن^{۲۸۴}، ترفند دیگری به کار برد. هزیود گوید: «او می‌خواست فرزندی پدید آورد که روزی نگهبان نیرومند ایزدان و آدمیان باشد»، و

چشم و دل به همسر امیر تب، آمفی تریون^{۲۸۵}، سپرده بود. اما چون می دانست که همسرش پرهیزگار و نافریفتنی است، از غیبت آمفی تریون سود برد و خویشتن را به هیأت او درآورد. آلكمن با وی چندان به خوشی آرמיד که گویی با شوی حقیقی خویش همبستر است. چون آمفی تریون واقعی چند ساعت بعد بازگشت، از بی شوقی همسر متعجب گشت و همسر نیز به نوبه خود، شگفت زده شد از آن که می دید دیری نمی گذرد که به شوی خویش کام بخشیده بود و او را همچنان کامخواه می یافت. سرانجام تیرزیاس^{۲۸۶} پیشگوراز را فاش کرد. از این دو همبستری، دوقلویی زاده شدند: هراکلس، فرزند زئوس؛ و ایفی کلس^{۲۸۷}، فرزند آمفی تریون.

چنین بود ماجراهای به یاد ماندنی و عاشقانه‌ی زئوس. اما بسیاری از ماجراهای عشقی دیگر نیز بدو منتسب است و نسل او بی شمار.

پلوتون اقیانوسی^{۲۸۸} به واسطه‌ی او بود که تاتنالوس^{۲۸۹} را زاد. آناکسی تیا^{۲۹۰} و هزیون^{۲۹۱} دانائه^{۲۹۲} به ترتیب^{۲۹۳} بنیانگذار^{۲۹۴} آخایی، و ارخومنس^{۲۹۵}، شهریار شهری به همین نام در بتوسی را زادند. دختر ارخومنس، الارا^{۲۹۶}، نیز در زمره‌ی معشوقه‌های زئوس بود که زئوس برای حفظ وی از رشک ورزی هرا، او را زیر زمین پنهان کرد و همانجا بود که الارا غولی به نام تیتیس^{۲۹۷} را زاد. زئوس همچنین عاشق^{۲۹۸} نثارا^{۲۹۹} بود و از وی آنگل^{۳۰۰} را پدید آورد. پروتوزینا^{۳۰۱} نیز دختر زئوس و دوکالیون بود و همزادش پسری بود آپونس^{۳۰۲} نام که از آمیزش دوکالیون و شویش لوکره پدید آمده بود. دختر دیگر دوکالیون، تیا^{۳۰۳} نام داشت که او نیز محبوب زئوس واقع شد؛ زئوس برای فریفتاری^{۳۰۴} فتیا^{۳۰۵}، پریزاد جوان آخایی، خود را به گونه‌ی کفتری درآورد.

محبوبه‌های دیگر زئوس عبارت‌اند از: تالیا^{۳۰۶}، دختر هفائستوس و مادر پالیسی^{۳۰۷}؛ تیمبریس^{۳۰۸}، زاینده‌ی پان^{۳۰۹}؛ دیا^{۳۱۰}، همسر ایکسیون^{۳۱۱} که زئوس به شکل اسب درآمد و او را فریفت و هموست مادر پیریتوس^{۳۱۲}؛ و سرانجام، در کرت، کارمه^{۳۱۳} که بریتومارتیس^{۳۱۴} را زاد؛ و کاسیوپیا^{۳۱۵} که فرزندش آتیمنیوس^{۳۱۶} را در کنار اوروپ در گورتینا^{۳۱۷} می پرستیدند.

به فهرست معشقه‌های فوق می‌توان شمار بسیاری افزود، چه غرور شهروندانِ استان‌های گوناگون یونان یا حتی شهرهای کوچک باعث می‌شد که همگی مشتاقِ انتسابِ نیاییِ ایزدی بودند. به راستی دیده‌ایم که چگونه شماری از فرزندانِ زئوس، نیاکانِ یک قبیله یا بنیانگذارانِ شهرها قلمداد شدند. اما برخی از این آمیزش‌های زئوس را به شیوه‌های دیگر نیز می‌توان توجیه کرد. برخی مربوط به اسطوره‌های خورشیدی‌اند، از جمله اتحادِ زئوس، ایزد اتر (اثیر) درخشان، با لتو و لدا که ظاهراً ایزدانِ شب بوده‌اند. برخی تنها از آن روایاتی تمثیلی از حقایق تاریخی‌اند. از جمله اروپ فنیقی که ورزایی او را به کِرت بازآورد و نمایانگر اشتراک تمدن آسیایی با کِرتی، و نمادش ورزا - ایزد بود. سرانجام، روایات دیگر عبارت‌اند از شرحِ رمانتیکِ پدیده‌های بزرگ طبیعی. از جمله روایتِ مربوط به آبریزه‌ی زَرین که به زیرزمین نفوذ می‌کند و به دانائو می‌رسد و در آن، می‌توان به آسانی پرتوهای خورشید که بذَرِ مدفون شده در زمین را می‌رویاند، مشاهده کرد.

یونانیان را در انتساب این همه معشوقه‌ها به ایزد بزرگ خویش و روایات مربوط به آن، تقصیری نبود و نه هرگز قصد بی‌احترامی داشتند. آنان تنها ترجمان احساساتی بودند که در برخورد با رازهای بزرگ طبیعت، به گونه‌ای جذاب و عاشقانه بدانان دست می‌داد. یا به عبارت ساده‌تر، آنان برای خود نیایی بلندپایه می‌آفریدند.

هرا

نام «هرا» را زمانی از ریشه‌ی لاتینی herus (صاحب) و یک واژه‌ی کهن یونانی به معنی «زمین» می‌پنداشتند، اما امروز همگی بر این نکته توافق دارند که «هرا» از واژه‌ی سنسکریت svar (آسمان) است. هرا اساساً شهبانوی آسمان، باکره‌ی آسمانی (با وجود این، لقبش پارتینیا^{۳۱۶} بود) به شمار می‌رفت و در آغاز کاملاً مستقل از زئوس بود. ازدواج آنان در روزگاران پسین سرگرفت تا به هم آمیختگیِ دو آیین کاملاً متجزا را توجیه کنند. برخی از صاحب‌نظران حتی در مورد دشمنی هرا با شوی خویش، مقاومتی را تشریح می‌کنند که از سوی پرستندگان هرا در برابر آیین مهاجم زئوس اعمال می‌شده است. برخی نیز درگیری‌های پرمیاهوی این زوج ایزدی را به مثابه توجیه اساطیری توفان‌ها یا «نبرد شهاب‌ها و عناصر جوّی در شوری علیه آسمان‌ها» پنداشته‌اند.

خویشکاری‌های هرا

با وجود این، هرا شخصیت آسمانی خود را از دست داد و تنها صفات اخلاقی‌اش بازماند. او را زنی ایزدگونه پنداشتند که جانشین همه‌ی مراحل وجود زنانه بود. به

این ترتیب، تمنوس^{۳۱۷}، فرزند پلازگوس^{۳۱۸}، در استم فالوس^{۳۱۹} سه معبد به هرا اختصاص داد: نخستین معبد به الهه‌ی کودک، دومین به ایزدبانو - همسر، و سومین به ایزدبانو - بیوه تعلق داشت. اما هرا پیش از هر چیز ایزدبانوی ازدواج (Gamelia) و مادر گونگی بود و نمودگار همسر دلخواه به شمار می‌رفت.

جلوه‌های هرا

هرا را به گونه‌ی زنی جوان، کاملاً رشد یافته، پاکدامن و دارای زیبایی فوق‌العاده تصویر کرده‌اند. دیهیم یا تاجی بلند به شکل استوانه به نام پولوس^{۳۲۰} بر سر دارد. او دامنی بلند به نام «خیتون» پوشیده، ردایی بر تن دارد که به جنبه‌ی اشرافیتش می‌افزاید و او را محتاط و سرشار از تعادل می‌نمایاند. از ویژگی‌های تندیس‌های او عصای شهریاری است که فاخته‌ای بر دسته‌اش نمایان است (کنایه از شرایط نکاح) و اناری که نماد عشق و باروری حاصل از زناشویی است. پرنده‌ی مقدس او طاووس است که پرهای پولکی‌اش یادآور ستاره‌های زیر گنبد آسمان است و بر پرستاری آرگوس صد چشم گواهی می‌دهد.

آیین هرا

هرا همانند زئوس در چکاد کوه‌ها پرستیده می‌شد. مرکز عمده‌ی آیین وی در یونان، آرگوس بود که پنج یا شش پرستشگاه در آنجا داشت. کهن‌ترین آنان به دست فورونوس^{۳۲۱} ساخته شد. تندیس پُرآوازه‌ی هرا در هراثوم (محرابه‌ی هرا) در آرگوس واقع بود که به دست پُلّی کلتوس^{۳۲۲} از زر و عاج شکل گرفت که ایزدبانو را به گونه‌ی نشسته بر اورنگ می‌نمایاند؛ دیهیمی بر سر دارد که نگاره‌ی هورائه و گریس‌ها (ایزدان فریبایی) بر آن نقش گردیده است. در دست چپش انار و در دست راستش، عصای شهریاری دیده می‌شود که بر دسته‌اش نقش فاخته‌ای است. دخترش، هِبه، در کنار او ایستاده است. هرا همچنین محرابه‌هایی در میسنا، اُلَمپ، اسپارت، آتیکا، بثوسی و ابوثیا داشت. او را به ویژه در کِرت و ساموس می‌پرستیدند و بزرگ‌ترین پرستشگاهش که می‌گفتند به دست

آرگونائوتس^{۳۲۳} ساخته شده، در ساموس واقع بود.

افسانه‌ی هرا

هرا بزرگ‌ترین دختر کرونوس و رئا بود و بنا به گفته‌ی سامینس^{۳۲۴} در جزیره‌ی ساموس، واقع در سواحل رود ایمیراسوس^{۳۲۵} نزدیک آبشاری که تا روزگار پوسانیاس هنوز وجود داشت، به دنیا آمد. برخی معتقدند که هرا به دست ماکریس^{۳۲۶} یا توسط دختران رود آستریون پرورش یافت؛ برخی نیز می‌گویند هورائه یا «فصول» پرورنده‌ی وی بود. کودکی‌اش در جزیره‌ی اوبوتیا سپری شد و دیده‌ایم که چگونه برادرش زئوس او را در آنجا یافت و به عنوان همسر خویش برگزید. از آن پس، هرا با سلطنت زئوس مربوط بود و ایزدبانوی مهم الُمپ شد. او کنار شوی خود بر آوزنگی زرین می‌نشست و هنگامی که وارد انجمن ایزدان می‌شد، همه به احترامش بر می‌خاستند. مراسم ازدواج او با زئوس در الُمپ طی جشنی بزرگ برگزار گردید و شادی بسیار آفرید. همه‌ی ایزدان نامیرا در جشن شرکت کردند و «ایزدان سرنوشت» سرود دسته‌جمعی سردادند.

اما شادی هرا دیری نپایید. او برای زئوس چهار فرزند آورد: هبه‌ی فیض بخش، ایلِی‌تیا^{۳۲۷}، ایزد «درد زایمان»، آرس بی پروا، و هفائستوس ماهر. وفاداری هرا به شوهرش زبانزد بود، اما زئوس برعکس وی، چندان وفادار نبود.

این بدان خاطر نبود که هرا فاقد جذابیت و فریبایی بود. می‌دانیم که او سخت به زیبایی خود توجه داشت. هر سال به چشمه‌ی کانائوتس^{۳۲۸} واقع در نائوپلیا^{۳۲۹} می‌رفت و در آن تن می‌شست تا در آن آب شگفت‌انگیز هر بار به گونه‌ی باکره‌ای جوان درآید. همه در برابر این «ایزدبانوی سپید بازو» اختیار از کف می‌دادند، به ویژه هنگامی که بدن دلکش خویش را با روغن تدهین می‌کرد و شیرینی و خوشبوی‌اش کرانه‌های زمین و آسمان را پُر می‌کرد. چون طره‌های ایزدی‌اش را می‌آراست و هنگامی که ردای بافته‌ی آتنا را هنرمندانه به تن می‌کرد و سنجاق‌های زرین بر سینه می‌زد، گوشواره بر گوش می‌نهاد که زیبا ساخته و مزین به خوشه‌های سه گانه و بس ارزشمند بود، و توری سپید شکوهمند چونان

خورشیدی سرش را می پوشاند، زئوس خود با دیدنش یگه می خورد و فریاد می زد: «هرگز عشق ایزدبانو یا زنی میرا با چنین زیبایی، احساسات مرا این گونه دیگرگون و قلبم را سرشار نکرده است!»

هرا هرگاه اراده می کرد، خواستگاران بسیار داشت. ایکسیون، شهریار لاپتانه، چون به ضیافت ایزدان دعوت شد، تنها یک بار چشمش به ایزدبانو افتاد و در آتش عشقی بی پروا سوخت. او شوریده و مجنون حتی ابری را که زئوس به شکل هرا ساخته بود، در آغوش کشید. ایکسیون آنگاه گستاخ شد و به چرخشی آتشین بسته شد که او را پیوسته در آسمان می چرخاند. هرا که از پرهیزگاری خویش مغرور گشته بود، نسبت به بی وفایی شوی خویش، سراً اعتراض برداشت. اندکی پس از ازدواج، الپ را آزرده خاطر ترک کرد و به جزیره ی اوبوئیا بازگشت. زئوس برای آن که او را دوباره برگرداند، نقشه ی جالبی کشید. تندیس پوشیده از تور را در گردونه ای رها کرد تا هرا آن را ببیند و نامزد جدید فرمانروای ایزدان به شمار آورد. هرا که سخت احساس حسادت و غرور بدو دست داده بود، خشمناکین گردونه را متوقف کرد، جامه های رقیب فرضی خود را پاره پاره کرد و متوجه نیرنگ زئوس شد، پس سرافکنده به الپ بازگشت.

پیمان شکنی های مجدد زئوس او را ناگزیر به انتقام کرد. روزی به یاری پوزئیدون، آپولن و آتنا موفق شد زئوس را با تسمه ببندد. پایان اقتدار زئوس نزدیک می شد که تتیس به دادش رسید و غول صد بازو را به یاری فرا خواند که ایزدان او را بر یاروس^{۳۳۰} و آدمیان اگائون^{۳۳۱} می خواندند. «او سرمست از شکوه خویش، کنار فرزند کروئوس می نشست؛ و ایزدان وحشت زده می شدند و نمی یارستند زئوس را به بند افکنند.»

هرا چون دید که زئوس به تنهایی آتنا را پدید آورده، بس خشمناک شد و در همان حال، زمین و آسمان های فراخ و تیتان های محبوس در تارتاروس را به یاری فراخواند و بدنانان استغاثه برد تا او نیز بی یاری زئوس فرزندی به دنیا آرد که همواره زئوس باشد. «آرزویش برآورده شد و چون زمان فرا رسید، او تیفون^{۳۳۲} ترسناک را زاد که نه به ایزدان و نه به آدمیان مانده بود، بلکه تازیانه ی

ابناء بشر به شمار می‌رفت. این غول را با تیفوئوس^{۳۳۳}، فرزند گایا و تارتاروس که زئوس نبردی جانانه با وی داشت، اشتباه می‌گیرند.

هرا به سبب این تلاش‌های بیهوده و شورش علیه زئوس، سخت پادافراه دید. روزی زئوس او را زد و زیر پا لگدمال کرد، چون هفائستوس خواست به پشتیبانی مادر برخیزد، زئوس این فرزند شیفته و مادر دوست را با لگد چنان زد که از بلندای المپ پرت شد و فرو افتاد. بار دیگر زئوس هر یک از پاهای هرا را به سندان بست، دست‌هایش را نیز با دستبندهای زرین ناشکستی بست و او را میان ابرهای آسمان آویزان کرد.

هر چند هرا ناگزیر به تسلیم شد، دست کم می‌توانست نسبت به رقیبان خویش خشم گیرد. او باعث مرگ سمله شد، زمانی دراز به آزار ایو پرداخت. زمانی سعی کرد لئو و آلکمن را از اسارت بازدارد. او نسبت به فرزندان و اعضای خانواده‌ی رقبای خود نیز به همان اندازه بی‌رحم بود. هرا کلس قربانی وی گشت و اینو^{۳۳۴}، خواهر سمله، به گونه‌ای مرگباری پادافراه دید، زیرا به دایگی دیونیزوس نوزاده کمر بسته بود.

چون غرور هرا خدشه‌دار می‌شد، خوی کینه‌جویش را به نمایش می‌گذاشت. زیرا زمانی آنتیگونه^{۳۳۵}، دختر لائو مدون^{۳۳۶}، از موی خویش لاف زد و گفت که از گیسوان هرا زیباتر است، پس هرا طره‌های وی را به گونه‌ی مار درآورد. چون دختران پروتوس^{۳۳۷}، لیسپه^{۳۳۸} و افیاناسا^{۳۳۹} برای تحقیر هرا، تندیس چوبی از او ساختند، به پسی و جنون دچار گشتند. آنان خشمگین و نیمه برهنه از پلوپونز^{۳۴۰} گذشتند و تنها ملامپوس^{۳۴۱} پیشگو بود که با میانجیگری سودمند خود، آنان را شفا داد. ملامپوس برای پاداش خدماتش، یک سوم قلمرو شهر یاری پروتوس را خواست. پروتوس نخست خودداری کرد؛ اما جنون دخترانش رو به افزونی نهاد. او دوباره نزد ملامپوس رفت که موضوع پاداشش را به میان آورد و یک سوم دیگر از قلمرو شهر یاری را برای برادرش بیاس^{۳۴۲} درخواست کرد. پروتوس رضایت داد و ملامپوس به واسطه‌ی هرا، سلامتی دو دختر را بازگرداند. از روایتی دیگر برمی‌آید که جنون دختران پروتوس را بی‌تردید به خشم دیونیزوس نسبت

می دادند.

سرانجام، هرا هرگز پاریسِ تروایی را نبخشود، چه در مسابقه‌ی زیبایی در
کوه ایدا، آفرودیت را به پاسِ زیبایی پُرآوازه‌اش برگزیده بود و کینه‌اش را تنها
زمانی فراموش کرد که تمامی نسل تروا نابود شدند.

آتنا

هیچ یک از اشتقاق‌هایی که برای نام آتنا (یا آتنه) فرض کرده‌اند، به راستی خشنود کننده نیست. برخی واژه‌ی سنسکریت vadh (ضرب زدن) و adh (تپه) و نیز واژه‌های یونانی معادل «گل» و «پرستار» را با آن مرتبط دانسته‌اند. لقب شاعرانه‌ی Pallas که بارها در کنار نام آتنا آمده، یا از واژه‌ی یونانی معادل «ضربه زدن» یا به احتمال بسیار، واژه‌ای معادل «دوشیزه» اشتقاق یافته است.

شخصیت و خویشکاری آتنا

هرچند برخی از پژوهندگان، شخصیت آتنا را با آب و رطوبت مربوط دانسته و او را با سرسوتی^{۳۴۳} ایزدبانوی هندو سنجیده‌اند، او به احتمال بسیار، اساساً ایزدبانوی توفان و برق آسمانی بوده است. با وجود این، نشان ویژه‌ی او، «سپر» بود که در اعصار نخستین، همچون شب توفانی به شمار می‌آمد و نیز صفتش به عنوان ایزدبانوی «دارای چشمان درخشان» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشت. بدین گونه، او را با ایزدبانوی ودایی واج^{۳۴۴} می‌توان سنجید. اما آتنا بی‌درنگ این ویژگی فضایی و جوی را از دست داد.

خویشکاری‌های وی بسیار بود. از جمله او را در کنار ایزدان بزرگ، به عنوان ایزدبانوی جنگ، ایزدبانوی هنر صلح و نیز همچون ایزدبانوی ذکاوت و کاردانی می‌پرستیدند.

آتناى جنگ‌جو (این کهن‌ترین صفت و جلوه‌ی او بود) همچنین لقب‌هایی چون پروماخوس^{۳۴۵} (کسی که در پیش‌ترین مرتبه می‌جنگد) و آلالکومنیس^{۳۴۶} (کسی که دشمن را دفع می‌کند) داشت. او نگاهبان بانوی شهرها و نگاهدار آکروپلیس‌ها (دژ شهرهای یونانی) بود.

آتناى صلح‌دوست پشتیبان چندین پیشه بود. از همه مهم‌تر، او اراگانه^{۳۴۷} یا جلوه‌ی زنان کارگر، پشتیبان معماران و تندیسگران و نیز ریسندگان و بافندگان بود. او همچنین نگاهبان اسب‌ها (Hippia) و وَرزها (Boarmia) به شمار می‌رفت. میوه‌ی درخت زیتون از آن او بود. خردش که لقب «پرونویا»^{۳۴۸} (پیش‌بینی) بدو می‌بخشید، او را در مقام ایزدبانوی رایزن (Baulaia) و ایزدبانوی انجمن (Agoraia) اعتلا بخشید. نشانه‌ی ویژه‌ی آتنا، فاخته بود.

آیین آتنا

آتنا هر چند در سراسر یونان پرستیده می‌شد، آتنی‌ها آیین ویژه‌ای برای وی داشتند. در آکروپلیس، غیر از پرستشگاه پارتنون^{۳۴۹}، دو پرستشگاه دیگر بدو اختصاص داشت: پرستشگاه آتنانیکه^{۳۵۰} و ارختوم^{۳۵۱}.

جشن‌های مهم آیین آتنا عبارت بودند از: جشن آرفوریا^{۳۵۲} که طی آن، دو دختر بچه از خاندانی اشرافی، هفت تا یازده ساله، از آکروپلیس فرود می‌آمدند تا اشیاء رازآمیز درون یک سبد را از اتاقی زیرزمینی، نزدیک پرستشگاه آفرودیت به امانت بسپارند؛ جشن اسکیروفوریا^{۳۵۳} که طی آن، کاهنان و کاهن بانوان در مراسمی جدی زیر آفتاب‌گیری پهن (sciron) شرکت می‌جستند؛ و سرانجام، جشن پاناتنایا^{۳۵۴} که از روزگار تزئوس باز مانده و دربردارنده‌ی مراسمی جدی در آکروپلیس بود و طی آن، جامه‌ای (peplos) که به دست دوزندگان چیره‌دست

آتن فراهم شده بود، به ایزدبانو اهدا می کردند. در این مراسم، نه تنها کاهنان و شهرداران، بلکه دوشیزگان نیز در حالی که سبد در دست داشتند و پیرمردانی که شاخه های زیتون حمل می کردند و جوانان سوار بر اسب نیز شرکت می جستند. طی جشن پاناتایا مسابقاتی چون ژیمناستیک، قایقرانی و جشنواره ی موسیقی، آواز و رقص برگزار می شد.

جلوه های آتنا

کهن ترین جلوه های آتنا، پالادی ها^{۳۵۵} (سنگ ها) بودند که اساساً معتقد بودند از آسمان نازل شده و جنبه ی نگاهبانی برای آن ها قایل می شدند. در روزگاران بعد، به جای این سنگ ها، تندیس های چوبی (xoana) به کار بردند که می گفتند اصلی آسمانی دارند. پیکر ایزدبانو آتنا را روی آن ها نقش می زدند، در حالی که پوشش تنگ به تن داشت و سپر و نیزه ای در دست گرفته بود. مشهورترین تندیس آتنای جنگاور در پرستشگاه پارتنون، کار فید یاس بود. آتنا در حالی که ایستاده، ردای بلندی پوشیده، کلاه خودی بر سر دارد، سینه اش را سپر پوشانده، دست راستش بر نیزه ای است و در دست چپ نشان پیروزی بالدار را نگاه می دارد.

زایش آتنا

هنگامی که زئوس همسرش متیس را بلعید، او در شرف زادن فرزندی بود. اندکی بعد زئوس دچار سردردی غیر قابل تحمل گشت. هفائستوس - به گمان برخی پرومته - برای درمان وی، جمجمه اش را با تبری مفرغی شکافت و از این شکاف زخمین، آتنا برجهید و فریاد پیروزی برکشید در حالی که «کاملاً زیناوند بود و نیزه ی نوک تیزی در دست داشت». همه ی ایزدان نامیرا با دیدن چنین منظره ای سخت بشگفت بودند و سرشار از ترس شدند. «آلمپ بزرگ با نمایان شدن این ایزدبانوی سپید چشم، سخت به لرزه درآمد. صدایی موحش در زمین انعکاس یافت، دریا لرزید و امواج تیره اش غریب...»

در کِرت معتقد بودند که ایزدبانو آتنا در میان ابر پنهان شده است و زئوس

سرش را محکم به ابر کوبیده و از این رو، آتنا فراز جهید. این رویداد ظاهراً در مکانی نزدیک خنوسوس^{۳۵۶}، کنار چشمه‌ای به نام تریتون^{۳۵۷} اتفاق افتاد. زیرا لقب تریتوگنیا^{۳۵۸} (زاده‌ی تریتون) اغلب برای آتنا به کار می‌رفت. برخی نیز او را دختر پوزئیدون و دریاچه تریتونیس می‌خواندند. سرانجام، به گمان برخی دیگر از یونانیان، پدر آتنا، غول پالاس بود که به دست دختر کشته شد، زیرا می‌خواست بدو حمله ور شود و با وی بیامیزد. اما این نسبت‌های گوناگون مشکوک بود و عمدتاً توافق داشتند که آتنا دختر زئوس و آفریده‌ی خود وی بود.

هرای آتشین مزاج که در زایش آتنا نقشی نداشت، برای مقابله، زایش خود به خودی تیفون غول را باعث گردید.

آتنا فرزند محبوب زئوس بود. زئوس توجهی خاص به وی مبذول می‌داشت و سخت بدو وابسته بود، به گونه‌ای که حسادت ایزدان دیگر را برانگیخت.

آرس به زئوس گوید: «تو پدر دوشیزه‌ی بی‌پروا و سفیهی بوده‌ای که تنها در اعمال گناه‌آلوده شادی کند. همه‌ی ایزدان دیگر که در آلمپ می‌زیند، تو را فرمان برند و ما هر یک تسلیم اراده‌ی تویم. اما او را نه هرگز با کلام و نه در عمل نکوهش نکرده‌ای. او به هر کاری کام برد، دست یازد.»

آتنا: ایزدبانوی جنگ

نخستین جلوه‌ی آتنا به گونه‌ای بود که خصلتی جنگاور به وی می‌داد. و به راستی او بیش از همه از جنگ لذت می‌برد. دیده‌ایم که آتنا در جنگ علیه غولان شرکت جست و پالاس را از میان برد و گردونه‌اش را در برابر انکلادوس^{۳۵۹} چرخاند و سرانجام، او را در زیر جزیره‌ی سیسیل پاره پاره کرد. بار دیگر او را می‌یابیم که به همین اندازه تیزتک و نیرومند، در نبردهایی که در دژهای تروا رخ می‌دهد، شرکت می‌کند. به یونانیان سخت عشق می‌ورزید و از تحریک و آزار آنان نه تنها خشنود نمی‌شد، بلکه خود وارد نبرد می‌شد. کلاه خودی زرین با نوک برآمده بر می‌نهاد، «چندان پهن که سر سربازان پیاده‌ی صد شهر را می‌پوشاند.» بر شانه‌اش سپری آویز می‌کرد که خود ساخته بود و به گمان برخی، از پوست غول پالاس، یا عمدتاً

می گفتند که از پوست بُز آمالتیا^{۳۶۰} بود. زئوس آن را برای نخستین بار در جنگ علیه تیتان‌ها به کار برد و آنگاه آن را به دخترش بخشید. این سپر در واقع نوعی جوشن یا زره حاشیه‌دار به شمار می‌رفت که گرداگردش نقش مار و در میانه‌اش سر ترسناک گورگن^{۳۶۱} به چشم می‌خورد. آتنا که این گونه زیان‌ناک شده بود، سوار گردونه‌ی دیومدس^{۳۶۲} شد، تازیانه برگرفت و خود اسبان گردونه را به سوی آرس تاراند و او را به ضرب نیزه‌ای نقش زمین کرد.

خاطره‌ی دل‌آوری‌های جنگ جویانه‌ی آتنا در جشن‌های سالانه‌ی لیبیایی‌ها باز ماند که طی آن، دوشیزگان به دوازدوی جداگانه تقسیم می‌شدند و با چوبدستی و سنگ نبردی خشم‌آگین به راه می‌انداختند.

آتنا: نگاهبان بانوی پهلوانان

آتنا چون جنگ جویی دلاور و نیرومند همیشه خویشتن را پاس می‌داشت. چون هراکلس، قربانی دشمنی‌ها، وظایف دشوار آتنا را پذیرفت، آتنا در کنارش ایستاد و یاری‌اش داد و سرانجام، او را آسودگی بخشید. همو بود که سنج برنجی را بدو داد که پرندگان دریاچه‌ی استیم‌فالوس^{۳۶۳} از صدای آن ترسیدند. همو بود که هراکلس را به هنگامی که وی سر بوس را از جهان زیرین فراز آورد، همراهی کرد. سرانجام، آتنا بود که پس از مرگ هراکلس، در آستانه‌ی آلمپ به وی خوشامد گفت. پس هنگامی که هراکلس برنده‌ی سیب‌های زرینِ هِسپری‌ها شد، از آنان خواست که بدین ایزدبانوی قِیم سر تعظیم فرود آرند.

به همین گونه آتنا پرزئوس را در لشکرکشی‌اش علیه گورگن‌ها راهنمایی کرد. چون پرزئوس پهلوان نیارست به چهره‌ی وحشتناک مدوسا^{۳۶۴} چشم‌دوزد، آتنا اشاره کرد که به دست او ضربت زند. آنگاه پرزئوس برای سپاسگزاری، سر گورگن را به آتنا بخشید و آتنا آن را بر سر نیزه کرد. سهم آتنا در ماجراجویی‌های پرزئوس چندان زیاد بود که بنا به برخی روایات، خود آتنا به مدوسای خواب‌آلوده درآمد و با ضربتی وی را کشت. بسیاری از افسانه‌ها نیز دربردارنده‌ی چنین روایت‌اند؛ از جمله این که نبرد میان آتنا و گورگن به خاطر رقابت در زیبایی بود؛

یا این که ایزدبانو آتنا خون قربانی اش را گرد آورد و از آن، هدیتی برای آسکله پیوس یا اریختونیوس بساخت - خونی که از سیاهرگ راست برجهد، مرگ آور، و خونی که از سیاهرگ چپ فراجهید، زندگی بخش بود. آتنا همچنین با پلروفن^{۳۶۵} به مهربانی رفتار کرد. در خواب بر او ظاهر گشت، افساری زرین بدو بخشید و او رام کردن اسب خویش، پگاسوس، را مدیون آتنا بود.

سرانجام، آتنا زمانی اُدیسه (اولیس)^{۳۶۶} را در برابر همه‌ی مخاطراتی که در بازگشت از تروا، او را تهدید می کردند، یاری نمود و همچنین به شکل منتور^{۳۶۷} خردمند درآمد و تلماک^{۳۶۸} را در تلاش برای باز یافتن پدر، پیروزمندانه پاس داشت.

پاکدامنی آتنا

در همه‌ی موارد بالا که آتنا به یاری قهرمانان رسید، می بینیم که آنان در خور احترام از سوی وی بودند، نه به پاس جاذبه‌های عاشقانه. آتنا به سبب پاکدامنی کامل خویش، در جامعه‌ی اَلپ یک استثناء واقعی بود. او به رغم بُهتان‌ها و اهانت‌هایی که در روابط وی با هلیوس، هفائستوس و حتی با هراکلس رواج یافته بود، قلب مهربان، حساس و معطوف به عشق داشت و سخت از باکریگی خویش دفاع می کرد. وای بر آن کس که عفت وی را خدشه دار می کرد!

روزی هنگامی که با پری دریایی به نام خاریکلو^{۳۶۹} تن می شست، تیرزیاس از سر اتفاق او را دید. این بی احتیاطی ناخواسته و غیر ارادی بود. با وجود این، آتنا او را پادافراه داد و بینایی از وی باز گرفت. دوست آتنا از وی خواهش کرد که بدو رحم آورد، اما او عزم خویش جزم کرده بود و تنها از سنگینی پادافراه کاست؛ بدین گونه که دَهِش پیشگویی آینده را به تیرزیاس تیره بخت اعطاء کرد.

هفائستوس به آتنا دل باخته بود. روزی هنگامی که ایزدبانو برای ساختن زره نزد وی باز آمد، او تلاش کرد دامنش را لکه دار کند؛ اما آتنا گریخت در حالی که هفائستوس لنگ در پی اش روانه شده بود. سرانجام، هفائستوس آتنا را ربود، اما

ایزدبانو سخت از خود دفاع کرد، چنان که هفائستوس کامیاب نشد و نتوانست به طرح خائنانه‌ی خود جامه‌ی عمل فرا پوشد، اما در عوض، تخم خویش بر زمین پراکند و اندکی بعد فرزندی از آن پیدا گشت اریختونیوس نام. آتنا فرزند را یافت و بی آن که دیگر ایزد دل دریابند، او را پرورد. نوزاد را در سبیدی گذاشت و در آن را بست و آن را به دختران سکروپس^{۳۷۰} سپرد و آنان را از باز کردنش منع کرد. یکی از خواهران، پاندروسوس^{۳۷۱} بر این فرمان گردن نهاد؛ اما دو خواهر دیگر، هرسه^{۳۷۲} و آگلوروس^{۳۷۳} چندان کنجکاو بودند که تاب نیاوردند. به محض گشودن سبد، از ترس بر خود لرزیدند؛ چه گرد نوزاد، ماری چنبر زده بود. آتنا ایشان را به جنون مبتلا کرد و به چکاد آکروپلیس در انداخت. اریختونیوس رشد کرد و بُرنا گشت. پس به شهر یاری آتن برگزیده شد و آیین استوار آتنا را در آنجا پی نهاد.

پیکار آتنا و پوزئیدون

پیش از این، ایزدبانو آتنا توجهی ویژه به سرزمین آتن داشت. در روزگار شاه سکروپس، میان او و پوزئیدون بر سر مالکیت آتیکا پیکار در گرفت. پوزئیدون برای تأیید حقانیت خویش، با نیزه‌ی سه شاخه‌ی خود بر صخره‌ی آکروپلیس ضربت زد و ناگهان شوراب از آن فرا جهید. بنا به روایتی دیگر، از زیر نیزه‌ی سه شاخه‌ی پوزئیدون، اسبی به پیدایی آمد. آتنا به نوبه خویش، کاری کرد که از آکروپلیس، درخت زیتون بروید، درختی که به رغم آتش سوزی از سوی پارسیان و حمله‌ی خشایارشا، تا روزگار پریکلز^{۳۷۴} هنوز بر جای بود. با پا درمیانی سکروپس، نزاع میان هفائستوس و آتنا به سود آتنا پایان یافت.

دَهِش‌های آتنا

آتنا همان اندازه که در جنگ سرسخت و مخوف بود، به هنگام صلح نیز دلی رئوف و بخشنده داشت و پرستار ارزومند آدمیان بود. او به مردمان سیرن^{۳۷۵}، هنر رام کردن اسب آموخت، به اریختونیوس یراق کردن نخستین گردونه‌های جنگی را

آموزاند و هنگامی که یاران ژازون^{۳۷۶} کشتی آرگو^{۳۷۷} را می ساختند، حضور داشت. مهارت وی در صنایع دست ساخت آشکار بود. او ابداع گر چرخ کوزه گری بود و نخستین گلدان ها را ساخت. اما بیش از همه، در کار زنان از دیگران برتری داشت. هنر پارچه بافی و گلدوزی شگفت آورش زبانزد بود. ایزدان نامیرا برای جامه های خود به وی متکی بودند و ردای هرا دستکار گلدوزی شده ی وی بود. آتنا به هنرهای خویش غرّه بود و به هیچ کس اجازه نمی داد که از وی پیشی جوید.

دختری آراخنه^{۳۷۸} نام در لیدیه (لودیا) می زیست که در به دست گرفتن سوزن و دوک مهارت و آوازه ای تمام داشت. روزی جرئت یافت که با ایزدبانو آتنا به رقابت برخیزد و پیکار کند. آتنا به شکل پیرزنی آشکاره گشت و از آراخنه خواست که از پیکار شوم خویش دست شوید. آراخنه امتناع ورزید. آتنا هیأت ایزدی خویش بازیافت و پیکار را پذیره شد. آراخنه بی درنگ نخ به دوک در انداخت و با دست ماهر خویش، ماکو را هدایت کرد و در جای درست خویش نهاد. او می خواست جامه ی ایزدان را ببافد. چون کارش پایان یافت، آن را برای آزمون به ایزدبانو سپرد. آتنا بیهوده تلاش کرد که نقصی در آن بیابد، چه دستکار وی بس کامل بود. پس ایزدبانو آتنا که از شکست خویش خشمناک گشته بود، آراخنه را به عنکبوتی مبدل نمود و او را محکوم کرد که جاودانه گرد خویش بچرخد و از کالبد خویش تار تارند. هر چند کرده های آتنا عمدتاً به چیزهای مقید معطوف بود، اما از آفرینش های هنری نیز روی گردان نبود. از برخی روایات رایج در بنوسی برمی آید که اختراع فلوت را بدو نسبت داده اند. آنان می گفتند که ایزدبانو آتنا می خواست در شاخ گوزنی بدمد در آن سوراخ هایی پدید آورد تا صدای سوت گورگن را - بدان هنگام که پرژئوس گلویش را می درید - تقلید کند. اما در آتن می گفتند که ایزدبانو آتنا چندان به نوازندگی و موسیقی پایبند نبود، زیرا چون می دمید و گونه هایش باد می کرد و لبانش غنچه گون می گشت، ایزدان المپ بدو می خندیدند. بنابراین، به گونه ای اهانت آمیز، فلوت را دور می انداخت و به هر که آن را برمی داشت، نفرین می کرد. نیم خدای جنگی مارسیاس^{۳۷۹}، که جرئت یافت آلت موسیقی مزبور را بردارد، برای این نافرمانی خویش، سخت پادافره دید.

آتنا همچنین گاهی نقش ایزدبانوی تندرستی را برعهده داشت؛ همه می دانند که چون منه سیکلس^{۳۸۰} رازیگر (معمار) به هنگام ساختن پرستشگاه پروپیلایا^{۳۸۱}، از بام فرو افتاد و خطر مرگ او را تهدید می کرد، آتنا به گونه ای معجزه آسا او را درمان کرد و به همین سبب، هیگیا^{۳۸۲} نام یافت.

آتنا نه تنها پاس دارنده ی افراد، که نگاهبان شهرها هم بود. نمادش پالادیوم^{۳۸۳}، یا تندیس های وی بود و گمان می رفت که از آسمان نازل شده اند. هر شهری که یکی از پالادیوم ها یا تندیس های آتنا را در مالکیت خویش داشت، امنیتش تضمین شده بود. آتنی ها فخر می کردند که یکی از آن ها در پرستشگاه اِرختوم نگاه داشته می شود. هنگامی که داناتوس^{۳۸۴} از مصر گریخت، چندان هشیار بود که پالادیوم (تندیس آتنا) را از یاد نبرد و به لیندوس^{۳۸۵}، واقع در جزیره ی رودس^{۳۸۶} بازآورد. پُرآوازه ترین پالادیوم از آن تروا بود که از سوی زئوس به شهریار داردانوس^{۳۸۷} پیشکش شده بود. برخی گویند که دستکار خود آتنا بود. او که از سر اتفاق پالاس جوان - همبازی وی - و دختر تریتونیس^{۳۸۸} را کشته بود، با قلبی شکسته از تنه ی درخت، تندیس برآورد که با پیکر پالاس همانند بود. بعدها الکترا^{۳۸۹} که زئوس اغواش کرده بود، به پشت همین پالادیوم پناهنده گشت. زئوس آن را پرت کرد؛ پس به سرزمین ایلیم^{۳۹۰} فروافتاد، و در آنجا به فرمان ایلوس^{۳۹۱} پرستشگاهی برای آن بنا گردید. چون یونانیان تروا را شهربندان کردند، می پنداشتند که تازه انی که پالادیوم (تندیس آتنا) در آن شهر پابرجاست، هرگز به پیروزی دست نخواهند یافت. پس دیومد و اولیس بر آن شدند که این بُت ارزمند را برابیند. ترواییان چون تندیس مقدس خویش را از دست رفته دیدند، نومید گشتند و برای قوت قلب خویش می گفتند که داردانوس از سر احتیاط، نسخه ی بدل پالادیوم را به دیناوران نموده بود، و اصل آن را در محرابه - یا نهانخانه ی - پرستشگاه خویش داشت. بدین گونه، یونانیان تندیس بدلی را ربوده بودند. و اما تندیس اصلی را آنیاس^{۳۹۲} پس از سقوط تروا به ایتالیا بازآورد، و در آنجا نیز باز بماند. آنگاه پس از انقلاباتی چند، به آمفیسای^{۳۹۳} واقع در لوکریس^{۳۹۴} باز گردانده شد و از آن پس، همگان وی را دیدار و پرستش می کردند.

آپولُن

اشتقاق واژه‌ی «Apollo» را قطعاً نمی‌دانیم. برخی پیشنهاد کرده‌اند که میان این نام و فعل کهن یونانی به معنی «دور کردن و کنار گذاشتن»، و نیز گونه‌ی باستانی فعلی به معنای «نابود کردن» پیوندی هست (در صورت اخیر، «آپولُن» به معنی «نابودگر» خواهد بود، چنان که در ایللیاد آمده است). میان نامواژه‌ی «آپولُن» و واژه‌ی انگلیسی «apple» رابطه‌ای هست که می‌توان او را ایزد ابتدایی درخت سیب به شمار آورد، هر چند به همان اندازه خوشنود کننده نیست.

خاستگاه، شخصیت و خویشکاری‌های آپولُن

خاستگاه آپولُن نیز کاملاً شناخته شده نیست. برخی از اندیشه‌وران بر این باوراند که او از آسیا برآمد و نیز او را ایزدی هیتیایی، جفت هلنی ایزد اعراب، جبل^{۳۹۵}، یا ایزد لیسیا^{۳۹۶} به شمار آورند. برخی نیز بدان روی که پیوندهای نزدیکی با هیپربوری‌ها^{۳۹۷} دارد، گمان دارند که از ایزدی تُردی است که یونانیان آن را طی کوچ نشینی‌های خود، از سرزمین شمال بازآوردند. برگزیدن یکی از این دو نگرش متضاد سخت می‌نماید و هر چند هر یک مباحثاتی منطقی و پذیرفتنی ارائه

کرده‌اند، اما هیچ کدام واقعاً نتوانسته‌اند مورد خویش را به اثبات رسانند.
 دشواری در اینجاست که افسانه‌ی آپولن و خویشکاری (فونکسیون) های وی تفاوت‌هایی را آشکار می‌کند که گاه حتی متعارض یکدیگراند. از جمله، چگونه است که این ایزد برجسته‌ی یونانی در ایلید، پشتیبان شهروندان تروا - یعنی شهروندان آسیایی (آسیای صغیر) - است؟ و اگر به راستی آپولن خاستگاهی آسیایی داشت، چگونه می‌توان بازگشت وی را به دره‌ی تمپه^{۳۹۸} و میان هیپربوری‌ها توجیه کرد؟ در این نکته، بهتر است که بازگشت ایزد مزبور را به سرزمین اصلی خود بپنداریم. خویشکاری‌های او چندان متعدد و پیچیده‌اند که به سختی می‌توان یکی را با دیگری پیوند داد.

آپولن پیش از هر چیز، ایزد روشنی، یعنی خورشید - ایزد بود و با وجود این، خود خورشید به شمار نمی‌آمد، بلکه هلیوس را خدای خورشید می‌پنداشتند. از این نظر القاب آپولن عبارت بودند از: فوبوس، (درخشان)، خانتوس^{۳۹۹} (زیبا)؛ خریسوکرمس^{۴۰۰} (دارای زلف زرین)؛ چنان که او در «منزلگاه‌های متعالی، چکاده‌های برآمده‌ی کوه‌های بلند، پرتگاه‌های موج‌گونه و پر پیچ و خم» به سر می‌برد و شادی می‌کرد. این ایزد روشنی فرزند لاتونا یا لتو^{۴۰۱} بود که احتمالاً جفت ایزد آسیایی لادا^{۴۰۲} بود که بی‌تردید ایزد شب به شمار می‌رفت.

آپولن در مقام ایزد خورشید باعث رسیدن میوه‌های روی زمین می‌شد و در دِلوس و دِلفی، نخستین محصولات بدو اختصاص می‌یافت. افزون بر این، او نگاهبان محصولات بود و موش‌هایی را که باعث خسارت به مزارع می‌شدند، از میان می‌برد و این خویشکاری وی، «آپولن اسمینتوس»^{۴۰۳} نام داشت؛ نیز آفاتی را که گزند رسان محصولات کشاورزی می‌شدند، دفع می‌کرد و در این حالت به «آپولن پارنوپوس»^{۴۰۴} ملقب بود.

چون خورشید با پرتوهایش همچون زوبین ضربت می‌زند و مرگبار است و در عین حال به خاطر نیروهای پیش‌گیری‌کننده و دافع، سودمند است، آپولن را ایزد نیزه‌انداز می‌پنداشتند که نیزه‌هایش را به دوردست‌ها پرتاب می‌کرد (و در این

حالت، هکاته بولوس^{۴۰۵} نام داشت) و ایزد مرگ ناگهانی قلمداد می شد؛ اما همو را ایزد در مانگر نیز به شمار می آوردند که دورکننده ی بیماری (آلخی کاکوس^{۴۰۶}) بود. در این خویشکاری اخیر، با ایزدی ابتدایی به نام پائون^{۴۰۷} (درمان بخش) شریک است؛ پائون ایزدی بود که نامش با ایزد پائون^{۴۰۸}، طبیب و درمانگر ایزدان، مذکور در آثار هومر پیوندی نزدیک دارد.

آپولن همچنین ایزد الوهیت و پیشگویی بود. او غیر از چند پرستشگاه نخستین در آسیای صغیر، در تیمبرا^{۴۰۹}، کلاروس^{۴۱۰}، گرینیا^{۴۱۱}، دیدیموس^{۴۱۲} و سراسر یونان محراب هایی داشت که مردم در آن ها با وی رای میزدند و ایزد به واسطه ی کاهنه ها یا سی بیل ها^{۴۱۳} برای آنان داوری می کرد. کاهنه های تگيرا^{۴۱۴}، نزدیک ازخومنوس^{۴۱۵}، و تب واقع در بئوسی که مانتو^{۴۱۶}، دختر تیرزیاس، در آن مسکن داشت، زبانزد بودند. سنگی که کاهنه ی آپولن برای پرستشگاه خود در شهر تب، به روزگار پوسانیاس بازآورد، هنوز دیده می شود. این سنگ اورنگ مانتو نام داشت. مانتو بعدها به دلفی منتقل شد و خود را وقف آیین آپولن کرد و با آن تلفیق گردید. می گفتند آپولن او را به آسیای صغیر گسیل داشت تا پرستشگاه کلاروس را بنا کند.

اما پُر آوازه ترین پرستشگاه آپولن، معبد دلفی بود که در غاری ژرف قرار داشت و بخارهای شگفت از آن ساطع بود. کاهنه ی آن پی تیا^{۴۱۷} نام داشت که بر ستون پایه ای واقع در آستانه ی غار می نشست. به زودی، زیر تأثیر آپولن، سرشار از جذبه می شد و حالت جنون به وی دست می داد و عباراتی درهم و شکسته و واژگانی نامفهوم بر زبان می راند. آنگاه کاهن و اعضای شورای مقدس دلفی آن را تفسیر می کردند.

این نقش پیشگویی یک ایزد خورشیدی از این نظر شگفت آور است که در یونان الوهیت ویژه ی ایزدان زیرزمینی بود. به هر حال، راست است که آپولن همه ی آن ها را به تدریج بی بهره کرد. پس باید چنین گمان داشت که از پیش تر، آن زمان که به یونان فراز آمد، صاحب این خویشکاری بود؛ نیز باید یادآور شد که از این زاویه با ایزد خورشید در اساطیر آشوری - بابلی، یعنی شَمش، همانندی بسیار

دارد. شمش نیز صاحب نیروی پیشگویی بود و این خود بحثی جداگانه به میان می آورد، مبنی بر این که آپولن خاستگاهی آسیایی دارد.

اما جنبه‌ی دیگری نیز در وجود ایزد خورشید هست که پیوند دادنش به مطلب فوق چندان آسان نیست. زیرا آپولن شبان- ایزد (نومیوس)^{۴۱۸} نیز به شمار می رفت که کارش نگاهبانی گله ها بود. بعدها خواهیم دید که گله ها اغلب با آپولن مربوط اند. لقب او، لیسپان^{۴۱۹} - که به تنهایی بدین معنی است که او خاستگاهی لیسپایی دارد - می تواند آشکارا از ریشه‌ی «lux» به معنی «روشنی» بیاید و بنابراین، صفتی شایسته برای یک ایزد خورشیدی است. اما «لیسپان» با واژه‌ی یونانی به معنی «گرگ» نیز ارتباط دارد. پس آپولن را می توان در بادی امر، ایزد گرگ پنداشت (چنان که ریناخ^{۴۲۰} حدس زد) یا آن که او را ایزد کشنده‌ی گرگان (لوکوکتونوس^{۴۲۱}) پنداشت که هر دو را می توان به یک ایزد روستایی منتسب کرد. ممکن است آپولن نومیوس به آپولن کارنیوس^{۴۲۲} (ایزد کوچ دوری ها^{۴۲۳}) که از ایزدان شبانی بود، مربوط باشد.

آپولن ایزد موسیقی، ترانه و جنگ نیز بود. به همین سبب، هو مر هنگامی که ایزدان در حالت گوش دادن به «نغمه‌ی جنگ سحرآمیز آپولن» اند، از او سخن می گوید.

او همچنین ایزد سازنده و متحد کننده است، چنان که کالیماخوس^{۴۲۴} آورده: «آپولن در برآوردن شهرهایی که خود بنیاد نهاده است، شادی می کند.»

این همه خویشکاری های گوناگون آپولن باعث می گردد که برای او شخصیت های متعدد قایل شویم و مسئله‌ی خاستگاه وی هنگامی روشن خواهد شد که او را ایزد خورشید فراز آمده از آسیا بپنداریم که با ایزد شبانی، مهم ترین ایزد «دوری ها» که از شمال یونان باز آمده اند، آمیخته گشت.

جلوه های آپولن

آپولن به رغم شخصیت چند گانه اش، همیشه به گونه‌ی واحدی پدیدار می شد و

جلوه‌ی یگانه‌ای داشت. او را همچون مردی جوان با زیبایی مطلوب و پیکری نیرومند، سینه‌ای پهن و لب‌های باریک تصویر می‌کردند. چهره‌ای زیبا و بی‌مو داشت با پیشانی بلند و جذاب و موی بلندی که گاه از پشت آویز بود و گاهی در بالا یا پشت گردن گره می‌خورد و تنها چند پیچه بر شانه‌ها می‌ریخت. پیکر آپولن عمدتاً برهنه است یا تنها شالی بر شانه دارد. گاهی - به ویژه هنگامی که او را به گونه‌ی موسیقیدان می‌نمایانند - دامنی پوشیده که تا خورده است.

ابزار و ویژگی آپولن عبارت‌اند از کمان، ترکش، چوب‌دست شبانان و چنگ. جانورانی که مقدس و منسوب بدو هستند، شامل قو، کرکس، عقاب، خروس، شاهین، زنجره، گرگ و مار می‌شوند. گیاهان مورد علاقه‌ی وی نیز عبارت‌اند از: درخت غار، نخل، زیتون و درخت گز.

زایش آپولن

از کهن‌ترین روایات برمی‌آید که لتو، مادر آپولن، دختر کوئوس و فوثبه بود که پیش از آن که هرا به همسری زئوس درآید، همسر او به شمار می‌رفت. به همین سبب، لتو - چنان که در ایلپاد آمده - همانند فرزند خویش و بی‌تردید به پاس خاستگاه آسیایی وی، پشتیبان تروایان است. هزیود همین نقش وی را تأیید می‌کند و او را به گونه‌ی ایزدی پیچیده در چادری تیره رنگ - که جامه‌ی معمول ایزد شب به شمار می‌رود - نمایانده است. تنها بعدهاست که لتو، بانوی زئوس و آنگاه قربانی رشک‌ورزی هرامی شود؛ و عمدتاً تاریخ بد اقبالی‌های اوست که افسانه‌ی مایه‌ور از آن باز مانده است.

هنگامی که لتو از زئوس، دوقلویی را باردار بود، به جست‌وجوی مکانی برای زادن آنان در سراسر زمین سرگردان گشت. اما از سوئی، تحت پیگردِ هرای رشک‌ورز و خشماگین نیز بود و آتیکا، اوبوئا، تراکیه و جزایر دریای اژه را درنوردید و در همه‌ی این سرزمین‌ها تقاضای پناهندگی می‌کرد. اما همه از خشم هرا می‌ترسیدند و «سرشار از ترس و وحشت می‌شدند» و هیچ‌کس جرئت نداشت لتو را پذیرا شود. سرانجام، لتو پناهگاهی یافت. باید به یاد آورد که آستریا، خواهر

لتو، به بلدرچینی مبدل شده بود، زیرا به کامجویی های زئوس وقعی ننهاد، پس آنگاه به جزیره ی شناور اُرتی ژیا تبدیل گشت. بنا به قولی که آپولن داده بود منبی بر آن که پرستشگاه شکوهمندی را در این جزیره ی سنگی و بایر بنا خواهد کرد، جزیره ی اُرتی ژیا لتو را پذیرا گشت. با این حال، هرا سوگند خورده بود که نخواهد گذاشت رقیبش در جایی وضع حمل کند که پرتو خورشید بدان جا بتابد. پوزئیدون برای آن که پیمان شکنی نشود، امواج دریا را چونان گنبدی فراز جزیره ی اُرتی ژیا برآورد که در عین حال، از ژرفای دریا با چهارستون نگاه داشته می شد. پس از زایش آپولن، جزیره ی اُرتی ژیا، دلوس (درخشان) نام گرفت.

هرا که دیگر قادر به جلوگیری از این زایش نبود، بیزار شد و دست کم می خواست آن را به تعویق اندازد. هنگامی که ایزدان نامیرای دیگر شتابان به دلوس فراز می آمدند تا در کنار لتو باشند، هرا ایلی تیا^{۲۵}، ایزدبانوی زایش، را از آمدن بازداشت. لتو تا نه شبانه روز سرسختانه رنج می برد. سرانجام، ایریس به اُلَمپ گسیل شد و به بند افکندن ایلی تیا پیروز آمد. آنگاه - بنا به سرودی که هومر درباره ی آپولن سروده بود - «لتو نخلی را در دست گرفت، زانوانش را بر زمین نرم فشرد، و زمین زیر پای او خندید و فرزند به روشنی فرا جست. همه ی ایزدبانوان از شادی فریاد برکشیدند. پس آه ای فوبوس، ایزدبانوان تو را در آب شیرین، زلال و صاف شستند و جامه های سپید، درخشان و نو پوشاندند که مزین به کمربندی زرین بود.»

لتو همزمان، دختری زاد آرتمیس نام. به سبب همانندی نام آپولن و اِفِ سوس، گاه جزیره ی مقدس اُرتی ژیا را در همسایگی اِفِ سوس به شمار می آوردند. مصائب لتو با زایش آپولن به پایان نرسید. اواز ترس هرا، دلوس را شتابان ترک کرد و به آسیای صغیر رهسپار شد، به سرزمینی که بعدها لیسیا نام گرفت. روزی در آنجا، کنار حوضچه ای آرمیده بود. خواست تشنگی برآورد، اما موفق نشد، چون شبانان گستاخ آب را گل آلود کردند. لتو آنان را پادافره داد و به قورباغه مبدلشان کرد.

کودکی آپولن: مار پیتون

آپولن برعکس کودکان دیگر، از شیر مادر تغذیه نکرد. تمییس شیرهی گیاه و مانده های شیرین بر لبانش می نهاد. نوزاد بی درنگ رشد کرد، جامه هایش را به دور افکند و نیرویی وافر یافت، چندان که می توانست با مار پیتون همآورد شود.

پیتون غول - اژدهای ماده ای زاده ی زمین بود و پرستار تیفون به شمار می رفت. هرا که می خواست رقیبش را برکنار کند، پیتون را به قصد کشتن لتو، به هنگام زایش آپولن گسیل کرد، اما بخت با لتو یار بود و پوزئیدون که خود را در میان امواج پنهان کرده بود، لتو را نجات داد. پیتون اژدهاوش به خانه گاه جنگلی خویش واقع در سرایشی پاراناس بازگشت. اکنون آپولن، تنها چهار روز پس از زاده شدن، به جست و جوی مکانی رفت تا در آن پرستشگاهی برآورد. او با تیرهایی که هفائستوس برایش ساخته بود، زیناوند (مسلح) گشت، از بلندی های آلمپ فرود آمد، پیریا، اوبوئا و بثوسی را پشت سر نهاد و وارد دره ی کریسا^{۲۶} شد. آپولن به توصیه ی خائنانه ی پری دریایی تلفوسا^{۲۷}، که بر این ناحیه فرمان می راند، مقام خویش را پاس می داشت، در دره ی سخت گذر پاراناس - مخفی گاه پیتون - سرگردان گشت. مار اژدهاوش ایزد را دید و به سوی او جهید. اما آپولن تیری بینداخت. «اژدها که از درد به خود می پیچید، لرزان بر زمین افتاده بود. بر شن روی زمین می غلتید، به سوی جنگل جهیدن گرفت و باز بر زمین به خود می پیچید؛ از این جا به آن جا غلت می زد تا آن لحظه که با دمی زهرناک در حالی که غرقه به خون بود، به زندگی اش پایان داد.» آپولن به گونه ای توهین آمیز بر مار لگد زد و گفت: «اکنون در آنجا که لمیده ای، بپوس!» و به یادبود این واقعه و برخورد اندوهگنانه، مکان مزبور را پیتو نام نهاد، واژه ای که از ریشه ی یونانی به معنای «پوسیدن» اشتقاق یافته است. بعدها دلفی نام یافت. و اما تلفوسا به دست ایزد آپولن پادافراه دید و زیر صخره ای له شد.

آپولن برای آن که خود را از آلودگی کشتن آن مار بسترده، به تسالی، واقع در دره ی تمپه، پناه برد. چون دوره ی تطهیرش به سر رسید، به دلفی بازگشت، تاجی مقدس بر سر نهاد و کاهنان در حالی که سرودهای پیروزی سر داده بودند، او را

همراهی می کردند.

یاد بود این رویدادها به واسطه‌ی جشن سپتِریا^{۲۸} (جشن تکریم) در دلفی جاودانه گشت و هر نه سال تجدید می شد. جوانی زیبا و تازه بالغ که از میان آزادان (اشراف) یونان برگزیده می شد، نمودگار آپولن بود. او به همراه جوانان دیگر رهسپار می شد و کلبه‌ای چوبین را آتش می زد که نماد لانه‌ی اژدها بود. در پایان جشن سپتِریا، همین جوانان چونان زایران به دره‌ی تمپه می رفتند و پس از اجرای آیین‌های تطهیر، تاج بر سر نهاده به دلفی بازمی گشتند.

تأسیس دلفی

دلفی به راستی سرزمین برگزیده‌ی آپولن بود. آپولن اندکی پس از پیروزی بر مار پیتون در منطقه‌ی پیتو، واقع در بیشه‌ای مقدس، پرستشگاهی برآورد. سرزمینی پرت و دورافتاده بود و آپولن در شگفت بود که چگونه برای این پرستشگاه نو کاهن پیدا کند. در همین اندیشه بود که ناگهان از دور، در ظلمت دریا کشتی‌ای دید که از آن شهروندان کِرت بود. بی درنگ به هیأت دلفین درآمد، کشتی را تعقیب کرد و بر عرشه فرا جهید. ملوانان از دیدنش بر خود لرزیدند و از این که می دیدند کشتی ناگهان از حرکت باز ایستاده، بیش تر ترسیدند. پس کشتی مسیرش باز گونه گشت، از پلوپونز گذشت، وارد خلیج کورینت شد و به سوی کرانه‌ی کریسا به راه افتاد. آپولن آنگاه منظر ایزدی و مشیت خویش را بر کِرتیان آشکاره کرد. «از اکنون دیگر هیچ یک از شما به شهر دلپذیر خود باز نمی گردید. دیگر منزلگاه‌های پرشکوه و همسران دلبند خویش را نخواهی دید؛ بلکه پرستشگاه را پاس خواهید داشت. شما بر تدابیر ایزدان نامیرا نیک آگاهید و بنا به اراده‌ی آنان، هماره بزرگ داشته خواهید شد. همه‌ی قبایل برجسته در میان آدمیان را کرور کرور نزد من خواهید آورد و از آن هنگام که نخست بار دریای ظلمانی را به هیأت دلفین دیده‌اید، پس مرا «دلفینیان» خواهید نامید.» چنین بود خاستگاه شهر دلفی. از همین روایت نقش آپولن به عنوان ایزد دریانوردی و ناورانی، به ویژه نقش ایجاد اجتماعات و قبایل را می توان استنباط کرد.

اما آپولن برای همیشه در دلفی نماند. او هر سال در پایان فصل پاییز، به سفر می‌رفت، از فراسوی کوه‌های ریپای^{۴۲۹} می‌گذشت، آنجا که بورباس^{۴۳۰} بی‌پروا فرمان می‌راند؛ آنگاه به سرزمین اسرارآمیز هیپربورها رسید. آنجا در زیر آسمانی با روشنی جاودانه، نژادی از آدمیان پرهیزگار که به آیین آپولن روی آورده بودند، به شادمانی می‌زیستند. آنان می‌گفتند که لتو (مادر آپولن) خود بومی همین سرزمین خجسته بود، اما این جا را در حالی که به هیأت ماده گرگی درآمده بود، به قصد دلوس ترک کرد. آپولن با تغییر هوا و فرا رسیدن بهار، سوار بر گردونه‌ای که قوهای سپید یا سیمرخ^{۴۳۱} آن را می‌کشیدند، از نو به دلفی باز می‌گشت. برخی نیز روایت کرده‌اند که آپولن در این هجرت سالانه به سرزمین لیسیا نظر داشت.

نبردهای آپولن

آپولن، ایزد تیرانداز آسمانی که تیرهایش بلند و شکست‌ناپذیر بود، نبردها و فتوحاتی پرآوازه داشت. او با آلونادها^{۴۳۲} یعنی افیالتس^{۴۳۳} و ائوس^{۴۳۴}، نبرد کرد. این دو غول، فرزندان آلوثیوس یا پوزئیدون، به واسطه‌ی هرا و آرتیمیس برای آشفتن دوباره‌ی اَلَمپ از سوی تیتان‌ها، خواستند از کوهستان اَلَمپ بالا روند، کوه پلیون را بر کوهستان اُسا نهادند تا تازش تهورآمیز خویش را بیاغازند. اگر آپولن با تیرهای خود بر آن‌ها ضربت نمی‌زد، بدین کار پیروز می‌آمدند. البته از روایت دیگر برمی‌آید که مرگ دوغول آلوتادایی را به آرتیمیس نسبت می‌دهند. آپولن نیز در عین حال، تیتوس غول را که جرئت یافت غرور مادر وی، لتو، را درهم شکند، کشت.

آپولن نسبت به آدمیان ناراست نیز رحم نمی‌کرد. در فوسیس^{۴۳۵} یل دلاوری بود فورباس^{۴۳۶} نام که فرمانروای فلژی‌ها^{۴۳۷} بود. او کنار جاده‌ای که به پرستشگاه دلفی منتهی می‌شد، کمین می‌کرد و زایران سرگذر را به نبرد وامی‌داشت. پس آنان را شکنجه می‌داد و به گونه‌ای دردناک هلاک می‌کرد. آپولن روزی خود را به هیأت ورزشکاری درآورد و بر او ظاهر شد و با مشت ضربه‌ای سخت بر فورباس وارد کرد. آپولن حتی با هراکلس نیز زورآزمایی کرد. هراکلس به دلفی آمده بود، اما

مرادش را از معبد پی تیا به دست نیاورد، پس سه پایهی مقدس را گرفت و با خود برد. آپولن شتابان در پی اش دوید، بدو رسید و آمادهی نبرد با وی گشت. نبرد بالا گرفت و تنها با میانجی گری زئوس می توانست پایان یابد. زئوس، هراکلس را واداشت که سه پایهی مقدس را باز پس دهد و دو خصم را آشتی داد. آپولن به راستی هرگز توهین به خویشستن و آیین خویش را برنمی تافت. اورتیوس^{۴۳۸} تیرانداز که جرئت کرد با وی همآورد شود، به سبب توهینی که روا داشته بود، هلاک گشت؛ و چون آگاممنون در تروا به کاهن او خریس^{۴۳۹} ناسزا گفت، آپولن نه روز تمام تیرهایش را به سوی سپاه یونان پرتاب کرد و جنگجویان بی شماری را روانه ی قلمرو هادس (دوزخ) کرد.

آپولن در میان ایزدان المپ از توجه ویژه ای برخوردار بود، چون وارد انجمن ایزدی می شد، همه ی ایزدان به نشان احترام از جای بر می خاستند. مادرش، لتو، کمان و ترکش وی را که بر میخی زرین آویز بود، بدو می داد. زئوس به فرزندش خوشامد می گفت و جام زرین پر از شیرهی گیاهی بدو می بخشید. ایزدان نامیرا دوباره بر جای خود می نشستند. لتو افتخار می کرد که چنین فرزند برجسته ای زاد، فرزندی که به تیروکمانی ترسناک زیناوند بود.

تنها هرمس زیرک بود که جرئت کرد با برادر ناتنی خویش نیرنگ ورزد. بعدها خواهیم دید که او چگونه گوساله های ماده ی آپولن را دزدید.

پرستاری آپولن

آپولن به رغم لطف ویژه ای که فرمانروای ایزدان بدو روا می داشت، دوباره خشم زئوس را برانگیخت. نخست بار هنگامی بود که آپولن در توطئه ای که هرا بر ضد شوی خویش طرح افکنده بود، شرکت جست که موجب بی احترامی به تیتیس نیز شد. زئوس که از خشم برافروخته بود، آپولن را همراه پوزئیدون به تروا تبعید کرد تا در آنجا برای سالی به پرستاری شهریار لائومدون^{۴۴۰} درآیند. هنگامی که پوزئیدون در ساختن باروهای تروا همکاری می کرد، آپولن ورزشهای دربار را در سرایشی ها و دامنه های جنگلی کوه ایدا به چرامی برد. چون سالی برآمد،

لائومدون از دادن دستمزد این دو ایزد که قبلاً به توافق رسیده بودند، خودداری کرد و حتی تهدید نمود که گوش هایشان را ببرَد. آپولن برای انتقام، طاعون را در سراسر آن سرزمین پراکند و پوزئیدون نیز غولی را از دریا فرا خواند که مردمان را در کشتزاران هلاک می کرد.

دومین باری که آپولن پدر خویش را خشمناک کرده بود، هنگامی بود که آپولن برای انتقام از قتل فرزند خویش، آسکله پیوس، که زئوس به ضرب آذرخش او را کشته بود، سیکلوپ هایی را که سازنده ی آذرخش بودند، هلاک کرد. زئوس او را پادافراه داد و او را به پرستاری آدمتوس^{۴۱}، شهریار فرای^{۴۲}، واداشت. آپولن از دریاها و گله های میش هایش نگاهبانی می کرد، به خداوند گارِ فرای خود وفادار بود، در ازدواج یاری اش کرد و حتی جاننش را نجات داد. این دو حکایت بازگوکننده ی شخصیت شبانی «آپولن نومیوس» (آپولن شبان) است.

آپولن هنگام شبانی، چنگ می نواخت، زیرا او مهم ترین نوازنده در میان ایزدان بود. با نوای موسیقی ایزدی وی، گوزن ها و غزالان به وجد آمده، جست و خیز می کردند، و حتی دَ دان جنگل نیز در این شادی شرکت می جستند. آیا آپولن نخستین سازنده ی چنگ بود؟ برخی معتقدند که چنین بود؛ هرچند بسیار محتمل است که وی این آلت موسیقی را از هرمس فرا پذیرفته باشد.

آپولن می اندیشید که هیچ آلت موسیقیایی در زیبایی و خوشنوايي به پای چنگ یا سه تار نمی رسد. روزی هنگامی که او از کوه تمولوس بالا می رفت، با نوای موسیقی نیم خدای جنگلی، مارسِیاس، که مهارت قابل توجهی در نواختن فلوت کسب کرده بود، به رقابت برخاست. فلوت او زمانی از آن اتنا بود که دور انداخته بود. یک هیئت داوری از میان ایزدان تشکیل گردید تا رای زنند. در میان آنان، موزها (ایزدان موسیقی)، و میداس، شهریار فریجیه، حضور داشتند. هنگامی که مسابقه به پایان رسید، آپولن را به عنوان برنده اعلام کردند. تنها میداس به سود مارسِیاس رای زده بود. آپولن او را پادافراه داد و گوش های وی را به گوش های یابو مبدل کرد. و اما رقیب تیره بخت خویش را به تنه ی درختی بست، زنده زنده پوستش را برکند و پیکرش را باژگونه در مدخل غاری آویز کرد که در همسایگی سلاتانی^{۴۳}، در

فریجیه واقع بود. بنا به روایات دیگر، این رقابت میان آپولن و پان^{۴۴} در گرفت.

معشوقه‌های آپولن

ظاهراً شمار ایزدبانوانی که در برابر ایزدی با این همه صفات شایسته، همچون جوانی، برومندی و جذابیت بتوانند تسلیم نشوند، بسیار اندک است. به راستی ماجراهای عاشقانه‌ی آپولن بس متعدد است؛ با این حال، تنها شماری چند از این ماجراها فرجامی خوش نداشت، یعنی چند تن از معشوقه‌ها بی‌علاقه شدند و عاقبتی تلخ داشتند.

می‌دانیم که ملیای اقیانوسی^{۴۵} بی‌تردید دل‌باخته‌ی آپولن بود و از همبستری با وی، ایسمنیوس^{۴۶} را زاد؛ نیز کوریسیا^{۴۷} که به واسطه‌ی آپولن، لیکوروس^{۴۸} را زاد. همچنین آگاکالیس^{۴۹}، مادر فیلاسسی‌ها و فیلاندروها^{۵۰}، در شمار معشوقه‌های آپولن بود؛ اما آپولن بیهوده تلاش کرد که دافنه^{۵۱} را بفریبد. این پری دریایی، دختر رود پنیروس^{۵۲} بس زیبا و فریبا بود. چون از تسلیم شدن به آپولن سر باز زده بود، آپولن خواست به زور او را اغوا کند، اما او گریخت. آپولن در پی‌اش شتافت و بدو دست یافت و پیش از آن‌که ایزدبانو از گایا (ایزد زمین)، ایزد متعال، درخواست کمک کند، دست‌های مشتاق و هوسناک آپولن را گرد پیکر خویش احساس کرد. زمین بی‌درنگ دهان گشود و دافنه ناپدید گشت، و در جای پای او درخت غار سبز شد. آپولن آن را گیاه مقدس خویش بر خواند.

سیرن^{۵۳}، پری دریایی که او را دُخت شهریار هیپسوس می‌پنداشتند، بانویی شکارگر بود. آپولن روزی او را در سرایشی جنگلی واقع در کوه پلیون دید که در حال ستیز با شیر بود؛ با دیدن زیبایی و دلاوری وی، بی‌درنگ سخت دل‌باخته‌اش شد و او را سوار بر گردونه‌ای زرین به لبی برد و سیرن در آن‌جا آریستائوس^{۵۴} را زاد. همه‌ی زنان میرا نیز تسلیم کامجویی‌های آپولن نمی‌شدند. کامتالیا^{۵۵}، دختر دلفی، برای آن‌که از تعقیب این ایزد در امان باشد، خود را به چشمه‌ای در انداخت که بعدها نام وی را به خود گرفت.

آکا کالیس - که نباید با پری دریایی به همین نام اشتباه شود - و خیون^{۵۶} همزمان در شمار محبوبه‌های هرمس و آپولن بودند. خیون، دختر دادالیون^{۵۷} از همبستری با هرمس، اتولیکوس^{۵۸} و از همبستری با آپولن، فیلامن^{۵۹} را زاد. او که از زیبایی فرزندان خویش بس غره گشته بود، از سر بی احتیاطی، نازیبی آرتمیس را به ریشخند گرفت؛ آرتمیس نیز او را پادافراه داد و با تیر مثله‌اش کرد. آکا کالیس، که دیونه نیز نام داشت، دختر مینوس بود. پدرش او را به لیبی فرستاد، و همانجا بود که با آپولن آشنا شد. آکا کالیس از او صاحب دو پسر شد به نام آمفی تمیس^{۶۰} یا گاراماس^{۶۱} و میلئوس. چون میلئوس زاده شد، مادرش از ترس مینوس او را به جنگلی فر انداخت تا تحت حفاظت آپولن درآید و گرگان نیز از این نوزاده پرستاری کردند و او در میان ددان بالنده شد. شبانان او را یافتند و از میان وحوش نجاتش دادند. بعدها میلئوس به مینوس مشکوک شد و به آسیای صغیر گریخت و در آنجا شهر میلئوس را بنیان نهاد. لینوس^{۶۲}، فرزند آپولن و پساماته^{۶۳}، دختر کروپتوپوس، شهریار درنده او را یافتند و بلعیدند. پساماته با شنیدن این خبر سخت اندوهگین گشت و خود را سرزنش کرد. پدرش او را به مرگ درافکند. آپولن بی درنگ شهر آرگوس را به مخاطره افکند و بذر طاعون پراکند و این عسرت تا هنگام تبعید کروتوبوس ادامه داشت. این لینوس، که در نوزادگی مرد، همان نوازنده‌ی نام‌آوری نیست که اورانیا در پی همبستری با آپولن زاده بود. ماجرای آپولن و کورونیس^{۶۴} بس تلخناک بود. کورونیس، دختر فلگیاس^{۶۵}، شهریار لاپیتس^{۶۶}، تسلیم آپولن شد و از او فرزندی زاد. اندکی پس از باردار شدن، با ایس خیس^{۶۷} آرکادیایی ازدواج کرد. آپولن کلاغی را مأمور کرد تا کورونیس را بپاید و این پرنده‌ی خبرچین از بی وفایی کورونیس پرده برداشت. آپولن، سرشار از خشم، کلاغ را نفرین کرد که بی درنگ، پر و بالش سیاه گشت. آنگاه ایس خیس و کورونیس را بکشت. برخی گفته‌اند که آرتمیس را مأمور انتقام کرد. دو پیکر متوفا را در تابوت نهادند. پیکر کورونیس نیمه برهنه بود که آپولن در رسید و نوزاد کورونیس را نجات داد که بعدها ایزد طب شد و آسکله پیوس نام یافت. چون فلگیاس دانست

که چه کسی مسئول این مرگ اندوهبار بود، به دلفی پای نهاد و پرستشگاه آپولن را به آتش کشید، اما در زیر ضربات آپولن نابود گشت و به وادی تارتاروس فرو افکنده شد و در آنجا به سبب توهینی که روا داشته بود، به گونه‌ای وحشیانه شکنجه شد.

روزی کروسا^{۶۸}، دختر ارختوس و پراگزیتیا^{۶۹}، به هنگام گل چینی در سرایشی های آکروپلیس، به آپولن برخورد و شگفت زده گشت. پس در غاری مجاور با وی بخفت و بعدها در همان جا پسری زاد ایون نام. آپولن، هرمس را گسیل کرد تا فرزند را گرفته، به دلفی باز آورد. پس ایون بالنده شد و به پرستاری پرستشگاه دلفی درآمد. با این حال، کروسا با خوتوس^{۷۰} پیمان زناشویی بست، اما از این آمیختگی چیزی جز سترونی عایدشان نشد. آنگاه این زوج ازدی به دلفی رهسپار شدند و در آنجا، سروش ندا در داد که به نخستین کسی که بازنگرند، فرزندشان خواهد بود. همین که از پرستشگاه درآمدند، چشمان به ایون نوجوان افتاد. خوتوس او را به فرزندی برگزید. کروسا حسادت ورزید و خواست ایون را مسموم کند، اما ایون با وی درگیر شد و آهنگ کشتن وی کرد. پی تیا میان آن دو میانجیگری کرد و سوء تفاهم آنان را از میان برد و بر کروسا و ایون فاش کرد که مادر و فرزنداند. آتنانیز حقیقت را به خوتوس باز نمود و خوتوس این قول را از آپولن دریافت کرد که صاحب دو پسر خواهد شد، دُروس و آخائوس نام، که با ایون، نیاکان نژاده‌ی یونان را تشکیل خواهند داد.

آپولن به واسطه‌ی تیریا^{۷۱} صاحب فرزندی شد سیکنوس^{۷۲} نام، چندان جوان و زیبا که فیلیوس^{۷۳}، همبازی وی، دلباخته‌اش گشت. چون فیلیوس او را ترک کرد، سیکنوس نومیدانه خویشتن را به دریاچه‌ی کانوپوس^{۷۴} افکند. مادرش، تیریا، نیز پس از او خود را به دریاچه افکند و آپولن هر دو را به قو مبدل کرد. آپولن از یکی از ایزدان «سیرن»، که گاه آمستریا نامیده می‌شد، صاحب فرزند دیگری شد به نام ایدمون^{۷۵} و بدو قدرت پیشگویی آینده اعطاء کرد. چون از ایدمون دعوت شد که در هیأت اعزامی آرگونوت‌ها^{۷۶} شرکت کند، او پیش بینی کرد که طی سفر خواهد مُرد. با وجود این، رفت و به راستی بر اثر گزش ماری کشته شد.

اوادنه^{۷۷} در پی آمیزش با آپولن، ایاموس^{۷۸} را زاد، طالع بینِ پراوازه‌ای که در رأس خاندان ایامیدای^{۷۹} المپ قرار گرفت.

در افسانه‌های مربوط به آپولن، الوهیت طبیعتاً نقش مهمی ایفا می‌کند. بنابراین، چون آپولن دلباخته‌ی کاساندرای، دختر شاه پریام، گشت، دهش پیشگویی آینده را بدو وعده داد، بدان شرط که خود را به وی تسلیم کند. اما کاساندرای از این کار سر باز زد و پیمان شکست. پس آپولن تنها بوسه‌ای درخواست کرد. بدین گونه، در دهانش دمید و هر چند قدرت پیشگویی را بدو اعطا کرده بود، اما نیروی اقناع از وی بازگرفت و از آن پس، هرچه پیشگویی می‌کرد، مردم باور نمی‌کردند.

جوانانی هم بودند که آپولن شیفته‌ی آنان شده بود. از جمله سپاریسوس^{۸۰} که آپولن وی را به سروی مبدل کرد، چه این جوانمرد از سر بی‌توجهی قوچی را کشته و دل شکسته بود. همچنین هیاسینتوس^{۸۱}، فرزند آمیکلاس^{۸۲}، شهریار لاکونیا، توجه آپولن را جلب کرده بود و همزمان، بوریاس^{۸۳} و زفیروس^{۸۴} نیز دلباخته‌ی وی شدند. روزی هنگامی که هیاسینتوس و آپولن وزنه پرتاب می‌کردند، بوریاس و زفیروس از سر حسادت، به وزنه‌ای که آپولن پرتاب کرده بود، فرمان دادند که بر سر هیاسینتوس ضربت زند. پس وزنه به سرش خورد و درجا او را کشت. از خونش، گلی فراجهید که نام وی (هیاسین = سنبِل) را به خود گرفت. آنان به یادبود این رویداد اندوهبار، هر ساله در لاکونیا جشن هیاسین تیا^{۸۵} (جشن سنبِل) را برگزار می‌کردند، که با خیرات ویژه‌ی تدفین و سوگواری‌ها همراه بود و سرانجام باترانه‌های شاد به افتخار قهرمان جوانی که نامیرا گشته بود، پایان می‌یافت.

همراهان آپولن

موزها^{۸۶}

آپولن در نقش ایزد موسیقی، همراهانی همیشگی به نام موزها داشت. بدین گونه

اورا آپولن موزاگت^{۴۸۷} می نامیدند.

موزها همانند پریان، در اصل الهگان چشمه بودند، آنگاه به ایزدبانوانِ خاطره، و سپس به ایزدبانوان الهام شاعرانه مبدل گردیدند.

شمار موزها گوناگون بود. نخستین موزها که در کوه هلیکون پرستیده می شدند، سه تن بودند: ملته^{۴۸۸}، منمه^{۴۸۹} و آئویده^{۴۹۰}. همچنین سه تن از موزها در سیسیون و نیز در دلفی بودند که نته^{۴۹۱}، مزه^{۴۹۲} و هیپاته^{۴۹۳} نام داشتند و نمودگار سه تار چنگ بودند. هفت موز در لسبوس و نیز در سیسیل، هشت تن ویژه ی فیثاغورثیان و ویژه ی آتن در اعصار نخستین بودند. سرانجام، همه بر این نکته توافق یافتند که در اصل ۹ موز وجود داشت: کلیو، اوترپ، تالیا، ملیومن، ترپسیکور، اراتو، پولی هیمینیا، اورانیا و کالیوپ^{۴۹۴}.

خویشکاری های موزها

موزها زمانی دراز به صورت یک گروه موسیقی جدا نشدنی بودند که به طور کلی کار شعر و موسیقی را برعهده داشتند. تنها در روزگاران بعد بود که هر یک از آنان را به یک ایالت ویژه منسوب کردند.

بدین گونه، کلیو، موز «تاریخ» گردید و ابزارش عبارت بود از شیپور ویژه ی پهلوانی و پنگان (نوعی ساعت باستانی)^{۴۹۵}.

اوترپ بر نی نوا نظارت داشت و آلت موسیقی اش نی بود.

تالیا، که نخست موز شبانی پنداشته می شد، موز «کمدی» گردید. چوبدست شبانی به دست می گرفت و نقاب خنده آور به چهره می زد.

ملیومن موز «تراژدی» بود و ابزارش عبارت بود از نقاب غمناک و نیز گرز هراکلس.

ترپسیکور، که آلت موسیقی اش سه تار بود، موز شعر تغزلی و موز رقص به شمار می رفت.

اراتو موز شعر عاشقانه بود.

پولی هیمینیا، پس از آن که موز سرودهای پهلوانی قلمداد شد، موز هنر

تقلید (لوده بازی) گردید. انگشت بر دهان می نهاد و نمودگار خلسه به شمار می رفت.

اورانیا موز «اخترشناسی» بود و ابزارش عبارت بودند از گوی آسمان نما و قطب نما.

کالیوپ، که نخست در میان خواهرانش مقام اول را داشت، بعدها موز شعر حماسی و سخنوری شد و ابزارش قلم و الواح بود.

خاستگاه آیین موزها و نمودگاری های آن

خاستگاه آیین موزها تراکیه، یا به طور دقیق تر، پیریا بود، زیرا کهن ترین محرابه ی ویژه ی موزها در این دو مکان گواهی بر این امر می دهد. آیین مذکور در لیبتروم واقع در سراسیمبی های خاوری الُمپ شکل گرفت و سپس در بثوسی، اطراف هلیکون اشعه یافت و شهرهای عسکره^{۹۶} و تسپیا^{۹۷} مراکز پرستش این آیین گشت. در تسپیا هر پنج سال جشن هایی به افتخار موزها برگزار می شد و مردم طی آن به مشاعره می پرداختند. در شهرهای دیگر یونان، بدین آیین چندان شوق نشان نمی دادند. در آتن، کوهی در نزدیکی آکروپلیس بدان ها اختصاص داشت و در سواحل ایلیسوس نیز موزها را می پرستیدند. در دلفی، موزها را در کنار آپولن محترم می شمردند. موزها همچنین در اسپارت، تروژن، سیسیون، الُمپ، در جزایر و شهرهای ماگنا گراسیا پرستیده می شدند و دارای پرستشگاه بودند.

شخصیت پیشین موزها به عنوان پریان چشمه نشان می دهد که چرا چشمه سارهای بسیاری را وقف آن ها کرده بودند.

نذورات ویژه ی موزها شامل گندم آغشته به غسل بود. جام های پر از آب، شیر و غسل نیز نثار آنان می کردند.

موزها را به گونه ی زنان جوانی می نمایانند با چهره های خندان، جذّاب و اندیشناک و این با خویشکاری آنان نیز هماهنگ بود. آنان جامه های بلند می پوشیدند و ردا به تن می کردند. اورانیا و کلیو را معمولاً به گونه ی نشسته می نمایانند. در غیر این صورت، آنان را با ابزار ویژه شان تشخیص می دادند.

افسانه‌ی موزها

روایات مربوط به موزها از سرچشمه‌های گوناگون است. بنا به گفته‌ی میمنرموس^{۴۹۸} و آلکمن^{۴۹۹}، آنان زاده‌ی اورانوس و گایا بودند؛ برخی می‌گفتند که آنان دختران پیروس و آنتیوپ یا پری دریایی پیم پلیا^{۵۰۰}، یا دختر زئوس و پری آرکادیایی، ندا، یا دختر آپولن و غیره بوده است. اما نظر هزیود که قابل قبول همگان است، آن بود که او آنان را دختران زئوس و تیتان بانوی به نام نموزینه (خاطره) خوانده است.

چنین می‌پنداشتند که پس از شکست تیتان‌ها، ایزدان از زئوس خواستند تا ایزدانی بیافریند که بتوانند پیروزی ایزدان المپ را جشن بگیرند. پس فرمانروی ایزدان به پیرا رفت و نه شب پیاپی با نموزینه خسبید. چون زمان مناسب فرا رسید، نموزینه نه دختر بزد که گروه همنازان «موزها» را تشکیل دادند.

هرچند موزها اغلب در المپ به سر می‌بردند و با آوازخوانی خود در جشن‌ها و شادمانی ایزدان شرکت می‌جستند، با این حال ترجیح می‌دادند که در هلیکون مأوا گزینند، کوهی بلند در بئوسی که دامنه‌های جنگلی‌اش پوشیده از گیاهان خوشبو بود و زهر ماران را می‌سترد. چشمه‌های بسیار با طراوتی بی‌نظیر در این جا وجود داشت که از همه معروف‌تر، چشمه‌های آگانیپ^{۵۰۱} و هیپوکرن^{۵۰۲} بودند که از زیر سُم پگاسوس برآمدند. هر که از این دو چشمه آب می‌نوشید، الهامی شادانه به وی دست می‌داد. موزها در پیرامون سرسبزی فرحبخش این چشمه‌سازان «با پاهایی خستگی‌ناپذیر می‌چمیدند و به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و بس فریبا بودند، هنگامی که با صدای شکوهمند خویش همنا می‌شدند» و بدان هنگام که خسته می‌شدند، طراوت سیمای خویش را به آب‌های نیلگون هیپوکرن^{۵۰۳} می‌سپردند. چون شب فرا می‌رسید، موزها چکادهای هلیکون را ترک کرده، پیچیده در ابری انبوه، به نزدیک منزلگاه‌های آدمیان رو می‌آمدند. پس آدمیان می‌توانستند نوای آهنگین آنان را فرا شنوند.

موزها همچنین بازدید از پاراناس واقع در فولیس را دوست می‌داشتند، آنجا که در حلقه‌ی دوستان آپولن در می‌آمدند. چشمه‌ای به نام کاستالیا از کنار این کوه

فرا می جهید که به موزها اختصاص داشت و وقف آنان بود و آب هایش باعث الهام شاعران می گردید. آنان می گفتند که این چشمه با چشمه ی سفیسوس^{۵۰۴} آمیخته بود و از کوه پارساس سرچشمه می گرفت، به عنوان دهانه ی رود استیکس^{۵۰۵} پنداشته می شد. آب های کاستالیا در مراسم تطهیر پرستشگاه دلفی به کار می رفت و آن را به پی تیا می نوشاندند. موزها به راستی پیوندی تنگاتنگ با آیین آپولن داشتند و نیز پشتیبانان شعر و شادی و نگاهبانان پرستشگاه دلفی به شمار می آمدند. از این گذشته، آنان دارای موهبت پیشگویی بودند: «آنان بر هر آنچه هست، هر آنچه خواهد بود و هر آنچه اتفاق افتاده است» آگاه بودند. نیز همین موزها بودند که هنر غیبگویی را به آریستائوس آموختند.

و اما افسانه ی موزها عمدتاً حاکی از آن است که آنان ایزدبانوانِ آوازخوانی اند. هزیود آورده است که موزها در کوه آلمپ، روح بزرگ زئوس را آواز سر می دهند. «نواهای خستگی ناپذیر از دهانشان با لحنی شیرین جاری است و این همنوایی دلنشین می گسترده و در کاخ پدر خویش خنده می پراکند، پدری که آذرخش را در هوا می گرداند.»

موزها همانند همه ی ایزدبانوان به آسانی خشم می گرفتند و هر که را که سر رقابت با آنان داشت، پادافره می کردند.

چون تامیریس^{۵۰۶} تراکیایی لاف زد که وی از موزها پیشی گرفته، آنان چندان بدو آزار رساندند که کور و لال شد.

پیروس، شهریار اماتیا واقع در ماسه دنیا، نه دختر داشت به نام «پیری ها» که دل به دریا زدند و با موزها بر سر جایزه ی شعر به هم آوردی برخاستند، اما به واسطه ی آپولن به کلاغ مبدل شدند و موزها نام آن ها را بر خود نهادند.

سرانجام، سیرن ها به خاطر گستاخی ای که به موزها روا داشتند، پس از درگیری با آنان، به رغم شیرینی و شیوایی صدایشان، ناپدید شدند و بال هایشان را از دست دادند.

موزها را اساساً همچون باکره هایی با دلفریبی بی همتا می نمایاندد. روزی آنان به پیرنئوس^{۵۰۷}، شهریار دالیس واقع در فوسیس، پناه بردند، اما پادشاه

خواست آنان را برنجاند، پس موزها بال گشوده، پرواز کردند. پیرنئوس سعی کرد آنان را تعقیب کند، اما از فراز کاخش فرو افتاد و جان سپرد.

در روزگاران بعد، ماجراهای عاشقانه‌ی بی‌شماری را به موزها نسبت دادند. کالیوپ نه تنها معشوقه‌ی آپولن بود و از او دو پسر داشت به نام هیمنائوس و ایالموس؛ بلکه با او آگروس^{۵۰۸} نیز پیمان زناشویی بست و از وی اُرفه را زاد که آوازخوان سرشناس تراکیه بود.

ملپومن با ایزد - رودخانه آخلوس خوابید و سیرن‌ها را زاد. او ترپ - به روایتی کالیوپ یا ترپسیکور - با استریمون، ایزد - رودخانه‌ی تراکیه، آمیخت و فرزندی آورد رسوس^{۵۰۹} نام که در جنگ تروا به دست اولیس و دیومدها کشته شد؛ چه بنا به گفته‌ی سروش، اگر اسبان رسوس از آب‌های خانتوس می‌نوشیدند، تروا تسخیرناپذیر می‌شد.

از دیگر موزها، کلیو، آفرودیت را به خاطر شیفتگی‌اش به آدونیس سرزنش کرد. پس آفرودیت وی را پادافراه داد و بذر عشق جنون‌آمیز به پیروس، شهریار ماسه‌دونیا را در دل وی کاشت. کلیو از او صاحب فرزندی شد هیاسینتوس نام که سرگذشت بدفرجام وی را پیش از این خواندیم.

تالیا از آمیزش با آپولن، کوریبانت‌ها^{۵۱۰} را زاد.

اورانیای نوازنده از آمیزش با آمفی‌ماروس، لینوس را زاد که او را فرزند آپولن و کالیوپ یا ترپسیکور نیز می‌پنداشتند. اختراع ملودی و ضرباهنگ را به لینوس نسبت می‌دادند. همچنین گفته می‌شود که وی در یک مسابقه‌ی آوازخوانی با آپولن به رقابت پرداخت و آپولن او را بکشت. تندیس‌ی از لینوس در هلیکون برپا بود، زیرا در آنجا او را همتای موزها می‌شمردند و ارج می‌نهادند. اهالی شهر تب ادعا می‌کردند که مقبره‌ی لینوس در آنجا واقع است.

سرانجام، تامیریس را فرزند اراتسو، و ترپتولموس را فرزند پولی هیمنیا می‌پنداشتند.

آرتمیس

اشتهاق نام «آرتمیس» ناشناخته است و هیچ نشانی از شخصیت وی را بازگو نمی‌کند. قوانین دگرگونی‌های آواشناختی مؤید پیوند این نام با زندگی «خرس» نیست و به پاس زایش وی در جزیره‌ی آرتمی‌ژیا، او را با «بلدرچین» مربوط دانستند. صفتی به معنای «سالم و بی‌نقص» را نیز پیشنهاد کرده‌اند که مطابق آن آرتمیس را می‌توان چنین معنی کرد: «او که بیماری را درمان کند». اما هیچ یک از این مقولات ریشه شناختی شخصیت پیچیده‌ی ایزدبانوی مذکور را در نظر نمی‌گیرند که ظاهراً بسیاری از ایزدان، همچون آپولن، از آن برخوردارند.

شخصیت و خویشکاری‌های آرتمیس

آرتمیس در روزگاران نخستین محتملاً چهره‌ی دیگری از آپولن نومیوس^{۵۱۱} و ایزد کشاورزی بود و به ویژه در آرکادیا پرستش می‌شد. او ایزدبانو شکار و جنگل (Agrotera) نیز به شمار می‌رفت و نمادش خرس ماده بود که از این نظر او را اساساً با کالیستو، که بعدها دوست و همراه وی شد، یکی می‌پنداشتند. همچنین می‌توان آرتمیس آرکادیایی را با آریتو^{۵۱۲}، ایزدبانوی سلتی برن^{۵۱۳}، که

نمادش ماده خرس بود، مربوط دانست.

آرتمیس را از آغاز با آپولن مربوط می‌دانستند، چه این دوایزد سرشتی یگانه داشتند. پس آرتمیس ایزد نور (فوبه) نیز به شمار می‌رفت، هرچند نور ماه قلمداد می‌شد. همچنین شخصیت ماه‌گونه‌ی وی به تدریج کم‌رنگ شد، چه وجود ایزدبانوی ویژه‌ی ماه، سیلنه، خود گواهی بر این مطلب است. آرتمیس در نقش ایزدبانوی نور شخصیتی همچند آپولن داشت و همانند وی به تیر و کمان زیناوند بود؛ او لقب «آپولوسا»^{۵۱۴} یعنی «بانوی نابودگر»، یا «ایوخیرا»^{۵۱۵} داشت و می‌خواست همراه تیر پرواز کند، با نیزه‌هایش بر میرایان ضربت زند و گله‌های آنان را به بیماری مرگبار درافکنده، نابود کند. او همچون آپولن، ایزد مرگ‌نا به هنگام بود، هرچند معمولاً نابودگر زنان به شمار می‌رفت. به هر حال، آرتمیس به همان اندازه بخشایشگر بود و برای آنان که او را بزرگ می‌داشتند، کامیابی به ارمغان می‌آورد.

آرتمیس در نقش ایزدبانوی ماه، بر فرزندزایی نظارت داشت و از این نظر با ایلی‌تیا شریک بود.

با این همه، آرتمیس را با ایزدان دیگری که هیچ پیوندی با وی نداشتند، می‌توان همانند کرد، از جمله با تائوریس^{۵۱۶}، ایزدبانوی ماه به خاطر لقب تائوروپولوس^{۵۱۷} که در شهرهایی چون ساموس، آمفی‌پولیس و ایکاروس بدو متصف کرده بودند. او را همچنین با ایزدبانوی کِرتی، برتومارتیس، و نیز با هکاته، ایزد تراکیایی که در عین حال هم ایزدبانوی ماه و هم ایزدبانوی جهان‌زیرین بود، قیاس می‌کردند. حتی میان آرتمیس یونانی و آرتمیس یا دیانای اِفِه‌سوس، نمودگار باروری و یکی از گونه‌های مادر - ایزدبانوی بزرگ شرق، پیوندهایی وجود دارد.

آرتمیس را به ویژه در آرکادیا مقدس می‌شمردند و در سراسر یونان، از جمله در پلوپونز، در اسپارت، کاریای لاکونیا، آتن، اژینا، آلمپ و دلوس می‌پرستیدند و برگ درخت غار (نشانه‌ی افتخار) بدو اختصاص یافت و دوشیزگان هیپربوری دَهِش‌هایی بدو پیشکش می‌کردند. او را همچنین در کِرت، آسیای صغیر و ماگنا

گراسیا بزرگ می داشتند.

جلوه های آرتمیس

هر چند نگاره ی آرتمیس در نقش ایزدبانوی ماه با مشعلی در دست، بر روی سکه ها به یادگار مانده است یا گرد سرش ستاره و ماه به چشم می خورد، تندیس گران عمتاً بر جنبه ی روستایی وی تأکید داشته اند. نگاره ی او در نظر ما همچون باکره ای جوان، باریک اندام و نرم می نماید با تهیگاهی باریک و اندامی موزون. زیبایی اش اندکی بی پیرایه است، با گیسوانی به پشت برآویخته یا تا حدودی به گونه ی بافته بر میان سر. او دامن کوتاهی پوشیده که زانوانش را نمی پوشاند؛ یعنی درواقع همچون پیراهن شهروندان «دوری» که تا خورده و به کمر بندی مزین است. پوزار یا چکمه ای بنددار بر پا دارد و معمولاً گوزن ماده یا سگی همراه اوست. نگاره ی آرتمیس افسوس که تاج بر سر دارد، کاملاً از گونه ای دیگر است، پیکرش گویی در جامه ای مزین به سر حیوانات غلاف گردیده و آغوشی برهنه دارد و سینه های چند گانه اش نمایان است، نگاره ی شگفت انگیزی از ایزدبانوی باروری که هیچ شباهتی به آرتمیس یونانی ندارد.

افسانه ی آرتمیس

آرتمیس را گاهی دختر زئوس و دمتر یا پرسفونه و گاه دختر دیونیزوس و ایزیس نمایانده اند. اما بنا به روایتی رایج در میان یونانیان، او دختر لتو، و خواهر همزاد آپولن به شمار می رفت.

یونانیان می گفتند که او در ششمین روز ماه تارگلیون^{۵۱۸} - یک روز پیش از برادرش - در جزیره ی آرئی ژیا که پس از زایش آپولن، تنها دلوس نامیده شد، زاده شد. او در حوادثی که در کودکی برادرش رخ داد، از جمله در مبارزه اش با مار پیتون و نیز به هنگام تبعید در تسالی، شرکت داشت. آنگاه آرکادیا را به عنوان منزلگاه و آرامشگه خویش برگزید. در این ناحیه ی کوهستانی و سرسخت، که سیلاب از سرایشی های جنگلی اش جاری می شد و به دره های باریک فرو

می ریخت، آرتیمیس همراه با شصت آقیان^{۵۱۹} (ایزدان چشمه و رود) و بیست پری که پرستار وی بودند، با سگان نیز تک از لذایذ شکار بهره مند می شد. او به محض زاده شدن، به راستی در پی پدرش زئوس شتافت، زانو بر زمین زد و از او نه آرایه و جواهر، بل دامنی کوتاه، چکمه‌ی شکار، کمان و ترکشی پر از تیر درخواست کرد. هنگامی که چون برادر مهارتی تمام یافت، «بر سایه سارِ دامنه‌ی کوه و بر چکادهای بادخیز کوهستان گام برمی داشت و کمان به زه زرین می کشید و تیرهای مرگبار رها می کرد». چون از شکار ددان یا از پیگرد گوزنان سپید پا خسته می شد، در کنار چشمه ساری زلال می غنود، و با همراهان در آب چشمه تن می شست تا طراوت چشمه خستگی از تن بزداید.

در این زندگی ددگونه و برون از خانمان، جایی برای عشق و رزی نبود. حتی لذایذ مشروع زناشویی برای این باکره‌ی شکارگر معنایی نداشت. او برای پاکدامنی همراهان خویش، قانونی سخت وضع کرده بود. وای بر پریانی که پرستار وی بودند و از وظیفه سر باز می زدند و در پی لذایذ ممنوع روانه می شدند! حتی اگر در دام نیرنگ ایزدی قرار می گرفت، می بایست سرسختانه از پاکدامنی خویش دفاع می کردند. زمانی زئوس خود را به شکل آرتیمیس درآورد و کالیستوی شوربخت را به دام انداخت و از وی کام گرفت. چون آرتیمیس از این کار نشایست آگاه شد، کالیستو را آماج تیرهای خود قرار داد.

نیز وای بر مرد گستاخی که بدو کنجکاو می شد! آختائون^{۵۲۰}، فرزند آریستائوس^{۵۲۱} و آوتونوئه^{۵۲۲}، خود شکارگری آتش مزاج بود. روزی با سگان شکاری در پی گوزن به نخجیرگاه دره‌ی گارگافیا^{۵۲۳}، نزدیک چشمه‌ی پارتنیوس^{۵۲۴} درآمد. آرتیمیس و دوستانش در همان هنگام در چشمه تن می شستند. آختائون از زیبایی ایزدبانو تاب نیاورد و طرح کام گیری از وی را در سر پرورد. آرتیمیس او را دید و از این که میرایی برهنگی وی را دید، از خشم برآشفته. پس آختائون را به گوزن مبدل کرد و سگان شکاری آختائون را به جان وی انداخت. پس سگان او را دریدند و بلعیدند.

اما در یک موقعیت ویژه، به نظر می رسد که آرتیمیس با دیدن آریون شکارگر،

قلبش به تپش درآمده باشد. اگر آپولن مداخله نمی کرد، شاید او با آریون پیمان زناشویی می بست. روزی آریون، که شناگری چالاک بود، در دریا، بسیار دور از ساحل، تن می شست. او چندان دور بود که در افق ناپدید شده بود. در آن هنگام آپولن خواهرش را به مسابقه‌ی تیراندازی فراخواند. هدف نقطه‌ی بسیار دوردست دریا، تقریباً نادیدنی و بر سطح امواج غلتان بود. آرتیمیس نتوانست شیئی شناور بر امواج دوردست را - که درواقع آریون بود که شنا می کرد - ببیند. پس پذیرای مسابقه شد. کمان برگرفت و تیری بینداخت که بی درنگ معبودش را کشت. آیا آپولن می خواست غرور خواهرش را پاس دارد، یا از رشکی پنهانی رنج می برد؟ به راستی در برخی روایات آمده که او در محرابه‌ی دلوس از خواهرش کام گرفت. اما بهتر است گمان بریم که ایزدبانو در پاکدامنی محض به سر می برده است.

در روایات دیگر آمده که آریون بدان روی که روزی جرئت یافت به ایزدبانو دست زند، ناپدید گشت و این زمانی بود که دو دلدادۀ در جزیره‌ی خیوس با هم به شکار رفته بودند. آنگاه آرتیمیس کژدمی را از زیرزمین فراخواند تا بر پاشنه‌ی پای آریون نیش زند.

این روایت با آنچه که ما درباره‌ی شخصیت ابهام آمیز و قابل دفاع آرتیمیس می دانیم، بیش تر هماهنگ است. هنگامی که آپولن، تیتوس را به خاطر شورش علیه لتو، مادر آپولن، پادافراه داد، آرتیمیس پشتیبانی کرد. همچنین مرگ آلواراها^{۵۲۵} را گناه بدو نسبت می دادند. دو غول مزبور در صدد آزار وی بودند، آرتیمیس خود را به گونه‌ی ماده گوزنی سپیدی درآورد و مابین آن دو قرار گرفت. آن دو با نیزه‌های خود می خواستند بر گوزن ضربت زنند، اما گوزن در رفت و آنان یکدیگر را هلاک کردند.

دیدیم که آرتیمیس، خیونه را که محبوب برادر او بود، کشت، زیرا خیونه به زیبایی فرزندانش می بالید. نیوب، دختر تانتالوس، پادافراهی سخت تر از این داشت. او صاحب شش پسر و شش دختر بود. غرقه در غرور مادرانه جرئت یافت که لتو را - که تنها دو فرزند داشت - بی اعتبار آماج تیر خود قرار دهد و نیوب دل شکسته سرانجام زئوس را متقاعد کرد که وی را به صخره‌ای مبدل کند.

کوچک‌ترین بی‌توجهی نسبت به آرتمیسیس، بی‌درنگ منجر به پادافراه می‌شد. آدمتوس^{۵۲۶} که به هنگام ازدواج، قربانی نثار این ایزدبانو نکرده بود، چون به حجله گاه قدم نهاد، با مارهای وحشتناک رو به رو گشت. اُنثوس^{۵۲۷}، که در کالیدون^{۵۲۸} واقع در آتولیا^{۵۲۹} حکومت می‌کرد، اهدای نخستین ثمره‌ی محصولات خود را به پیشگاه وی فراموش کرده بود. پس گرازِ سهمناک قلمرو شهر یاری وی را آشفته کرد و ماجراهایی شگفت‌آفرید تا آن‌که سرانجام به دستگیری گراز وحشی منجر گشت، اما کُل خاندان شهر یاری از میان رفتند.

آگاممنون^{۵۳۰} نیز زمانی ایزدبانو آرتمیسیس را آزرده بود، گویی گوزنی را که نذر او شده بود، در جنگلی بکشت یا زمانی لاف زد که در شکار از وی زیر دست تر است. پس ناوگانش در بندر آئولیس^{۵۳۱} اسیر توفان گشت. به ناچار، دخترش ایفی‌ژنی^{۵۳۲} را نذر ایزدبانو کرد و به قربانگاه برد تا باد موافق وزیدن گرفت و بدین گونه نجات یافت. اما آرتمیسیس بر دختر دل سوزاند و این قربانی بی‌گناه را در لحظه‌ی مقرر رهایی بخشید و او را به تائوریس برد و پرستار معبد خویش کرد.

در پرستشگاه تائوریک خرسونیس^{۵۳۳}، در حقیقت ایزدی بومی وجود داشت که بعدها با آرتمیسیس هلنی (یونانی) یکی پنداشته شد و قربانی‌های خونین نثار او می‌کردند. همه‌ی بیگانگانی که در سواحل تائوریس کشتی‌شان به صخره برخورد می‌کرد، برای او قربانی می‌کردند. ایفی‌ژنی برای این قربانی‌ها نظارت داشت. روزی برادرش اُرسس بدین سواحل خطرناک نزدیک شد. او محکوم به مرگ شده بود، اما خویشان را به خواهرش نشان داد و با هم از آن جا گریختند در حالی که تندیس ایزدبانو را با خود به شهر برائورن^{۵۳۴} واقع در آتیکا بردند. بعدها تندیس مزبور به محرابی در آکروپلیس آتن انتقال یافت و با نام آرتمیسیس برائورنیا پرستیده می‌شد و خرسی نذر او شده بود. می‌گفتند خرسی اهلی بود که آزادانه در روستاهای آتیکا می‌گشت و روزی دختری را با چنگال‌های خود دریده بود. برادران آن دختر خرس را کشتند. آرتمیسیس خشمناک گشت و بی‌درنگ بر آتنی‌ها طاعون نازل کرد. چون با کاهن پرستشگاه رای زدند، وی پاسخ داد که هنگامی فاجعه پایان خواهد یافت که شهروندان همگی دختران خویش را نذر

آرتمیس کنند. بدین گونه، هر پنج سال مراسمی اجرا می کردند و طی آن دختر بچگان پنج تا ده ساله ملبس به جامه های زعفرانی رنگ به طور جدی راه خویش را به سوی پرستشگاه آرتمیس در پیش می گرفتند.

شهر لیمنایون^{۵۳۵} واقع در لاکونیا نیز به داشتن آرتمیس راستین تائوری افتخار می کرد. تندیس او را به گونه ای ایستاده و راست قامت در میانه ی بیشه زاری یافتند. به همین سبب، آن را آرتمیس اُرتیا (راست قامت) نامیدند. این کشف شهروندان لیمنائون و ساکنان روستاهای مجاور را به جنون، قتل و امراض مُسری دچار کرد. آنان سرانجام با قربانی انسان به پیشگاه این ایزدبانوی تشنه ی خون موفق شدند او را خشنود سازند. در روزگاران بعد، به جای قربانی انسان، جوانان را در برابر تندیس آرتمیس تازیانه می زدند. کاهن بانوی پرستشگاه، تندیس را حمل می کرد و هرگاه شمار تازیانه ها کاهش می یافت، تندیس گویی سنگین تر می شد.

به هر حال، اگر دختر لئو (آرتمیس) را ایزدبانویی تنها دارای جنبه ی خشن و ددخوی تصور کنیم، به بیراهه رفته ایم. او هرچند مشتاق بود کوه ها و دره ها را به طغیان وادارد، سرگرمی های زیباتری هم داشت. او خواهر آپولن، ایزد چنگ، به شمار می رفت و ایزدبانوی موسیقی نیز بود. رقص و آواز «آرتمیس هیمنیا» (آرتمیس نغمه و سرود) را خوشنود می کرد. «هنگامی که شکار قلبش را سرشار از شادی می کرد، تیروکمان می انداخت و به منزلگاه فراخ برادرش در سرزمین ثروتمند دلفی گام می نهاد و به گروه محبوب همنازان موزها (الهگان موسیقی) و گریس ها (فیض بخشان یا ایزدان فریایی) می پیوست. تیروکمان خویش را در آن جا می آویخت، جامه ای فریبا می پوشید و گروه همنازان را رهبری و هدایت می کرد.»

آرتمیس افسوس و آمازون ها

پیش از این گفتیم که در افسوس، در پی اشتباهی شگفت آور، ایزدبانوی باروری را که به ویژه در آن جا سخت مورد احترام بود، یکی پنداشتند. سرچشمه ی این آیین گویا به آمازون ها بازمی گردد. قومی اسطوره ای متشکل از زنان جنگاور که از

ناحیه‌ی قفقاز بازآمدند و در کاپادوکیه، سواحل ترمودُن^{۵۳۶} سکنی گزیدند. آمازون‌ها در آن‌جا ایالتی تأسیس کردند و تمیس کیرا^{۵۳۷} را که شهبانویی بر آن فرمان می‌راند، مرکز فرمانروایی خود ساختند.

در این سرزمین مردان را نمی‌پذیرفتند. آنان سالی یک بار به نواحی مجاور خود به سرزمین گارگارسنی‌ها^{۵۳۸} می‌کوچیدند تا همسران موقت برگزینند و با آنان بیامیزند. از میان فرزندان که بدین گونه زاده می‌شدند، تنها دختران را برمی‌گزیدند و از کودکی بدانان شکار و جنگاوری می‌آموختند. یونانیان باستان نام آنان را از «mazos» (سینه) و «a» (بدون) مأخوذ می‌دانستند و می‌گفتند که آنان سینه‌ی راست خود را برمی‌کنند تا به آسانی تیر از کمان فرا افکنند. اما سوای آن که هیچ نشانه‌ای از نقص اندام در نگاره‌های آمازون‌ها به چشم نمی‌خورد، شخصیت ویژه‌ی آرتیمیس افه‌سوس، که ایزدبانوی بزرگ آنان به شمار می‌رفت، نشانگر آن است که پیشوند «a» در واژه‌ی «amazons» برعکس، ارزش افزونه‌ای (افزاینده‌ی) دارد.

بنیاد چندین شهر را به آمازون‌ها نسبت داده‌اند. از جمله سمیرنا^{۵۳۹}، افه‌سوس، سیمه^{۵۴۰}، میرینا^{۵۴۱} و پافوس^{۵۴۲}، آنان از کاپادوکیه به جزایری چون لسبوس^{۵۴۳} و سامورتراس^{۵۴۴} گام نهادند و حتی در بنوسی و آتیکا متمرکز شده بودند. انگیزه‌ی آنان از تاخت و تاز به آتیکا انتقام از ربایش یا متارکه‌ی آنتیوپ - دقیقاً معلوم نیست کدام - از سوی تزه بوده است. آنتیوپ خواهر شهبانوی آمازون، هیپولیتا^{۵۴۵}، بود. در آتن رسم بود که مقابر آمازون‌هایی را که در خلال جنگ کشته می‌شدند، به نمایش بگذارند. آتنی‌ها طره‌ی دشمنان را به یادگار نگاه می‌داشتند و هر ساله در برابر آن قربانی می‌کردند. آمازون‌ها همچنین در لیسیا در برابر بلروفن^{۵۴۶} و هراکلس، که هیپولیتا شهبانوی آنان را کشته بودند، می‌جنگیدند. آنان طی جنگ تروا به یاری ترواییان برخاستند و در سوگ شهبانوی جوان خود، پنتسی لیا^{۵۴۷} که زیر ضربات آشیل له شده بود، نشستند. همچنین می‌گفتند که آنان گروهی را به جنگ علیه جزیره‌نشینان لوسی واقع در دریای سیاه روانه کردند که در آن‌جا به دست آشیل نابود شدند، زیرا در صدد غارت پرستشگاه

وی بودند. آمازون‌ها با خوی جنگ جویانه و ترس آورشان تاحدودی به آرتمیسی
یونانی ماننده بودند و بی تردید، ایزدبانوی بزرگ آنان درست به همین دلیل
آرتمیسی نام داشت.

هرمس

همانند بسیاری از ایزدان دیگر یونانی، برای معنی نام هرمس نیز ریشه‌یابی و پیشنهاداتی کرده‌اند. برخی می‌گویند که با «sarameya» ودایی مربوط است و از «sarma»، ایزد توفان یا سپیده‌دم، اشتقاق یافته است؛ برخی نام هرمس را با واژه‌ی یونانی به معنی «جنبش» مربوط می‌دانند؛ با وجود این، هستند کسانی که با توجه به نخستین جلوه‌های ایزد مزبور، «هرمس» را به معنی «سنگ» یا «صخره» برشمرده‌اند و حتی با فعلی به معنی «نگاهبانی کردن» مربوط دانسته‌اند.

شخصیت و خویشکاری‌های هرمس

در برخی از جزییات افسانه‌ی هرمس آمده که او ایزد شفق یا ایزد باد است. زایش او - و نیز ربودن گوساله‌ی آپولن - را می‌توان با گاوهای ایندره‌ی ودایی که به گونه‌ی ابر شخصیت می‌یابند، قیاس کرد. در اسطوره‌ای آمده که وی کشنده‌ی آرگوس است و همین باعث شد که بعدها بدو لقب «Argephontes» داده‌اند که احتمالاً شکل مقلوب «Argeiphantes» (کسی که آسمان را صاف می‌کند) می‌باشد. به هر حال، بیش‌تر احتمال دارد که هرمس یکی از ایزدان باستانی پلاسگیایی^{۵۴۸} با

تباری تراکیایی بوده باشد که به ویژه از سوی شبانان آرکادیا پرستش می شد و خویشکاری اش نگاهبانی گله ها و حفظ کلبه هایشان بود. بی تردید، از همین رو بود که یونانیان نگاره ی نسبتاً ابتدایی ایزد مزبور را بر سر در خانه های خود می نهادند. تاخت و تاز «دوری ها» از اهمیت هرمس کاست. آپولن نومیوس جای او را گرفت و هرمس ایزد شبانان و باروری جانوران شخصیتی دیگر گونه یافت.

هرمس پیش از هر چیز، ایزد مسافران و راهنمای آنان در مسیرهای خطرناک پنداشته می شد. نگاره های او را در تقاطع جاده های فرعی بیرون شهر و نیز در چهارراه های شهر نصب می کردند. بی تردید در پی گسترش طبیعی همین خویشکاری بود که وی را بعدها راهنمای ارواح مردگان در جهان زیرین به شمار آوردند. در غیر این صورت، به راستی عنوان هرمس پسیکومپوس^{۵۴۹} (راهنمای ارواح)، که گاه با هرمس آسمانی تفاوت دارد، جایگزین ایزدی زیرزمینی و نسبتاً کهن تر - همانند زئوس پلوتوس - نمی شد.

چون در روزگاران نخستین سفر به ندرت انجام می پذیرفت مگر به قصد تجارت، نتیجتاً هرمس را ایزد تجارت، ایزد سود و بهره وری - قانونی یا غیر قانونی - و نیز ایزد بخت و اقبال به شمار می آوردند؛ و از آن جایی که خرید و فروش نیازمند بحث و چانه زدن بیش تری است و هنر بازرگان عبارت است از چیره شدن بر تردید خریدار به واسطه ی کلامی متین و قانع کننده، هرمس ایزد فصاحت (Logios) به شمار رفت.

خویشکاری های دیگری را نیز می توان به هرمس افزود، از جمله این که وی پیامبر زئوس بود. این بدان روی بود که هرمس در آثار هومر ظاهراً «Diactoros» (پیامبر) لقب گرفت. او بی وقفه به زمین می آمد و فرامین شهریار ایزدان را بر می خواند و مجری بهترین مأموریت ها بود. بنا به روایت هزیود، هرمس ایزدی است که عواطف و احساسات ملهم از زئوس را در دل مردمان بیدار می کند.

بعید است که این دونده ی خستگی ناپذیر مورد توجه و احترام ورزشکاران نبوده باشد. او به ویژه در بشوسی لقب «Agonios» (کسی که بر مسابقات نظارت دارد) داشت. تندیسش در سرسرای ورزشگاه المپیا نصب شده بود و رواج



مُشت زنی و اسب دوانی را بدو نسبت می دادند.

جلوه های هرمس

در اعصار کلاسیک، هرمس را ایزد ورزش می شمردند. در زمان های بدوی او را همچون انسان بالغی با ریشی انبوه و بلند و موهای بلند و بر شانه ها آویخته می نمایانند. آنگاه گونه ی آرمانی «ephebe» یا بازیگر جوان ژیمناستیک شد که اندامی نرم و زیبا داشت. مویی کوتاه و مجعد به زیبایی اش می افزود؛ سرش را اندکی بالا می گرفت، گویی که با شیفتگی به صدای آدم گوش فرا می دهد. اندام عضلانی و تَرَمَش، در حالی که ردایی از شانه یا از بازوی چپش آویخته، نمایان است. در نگاره ها او را اغلب با کلاهی بالدار (petasus) نمایانده اند که صندل های باد را به پا کرده است. چوبدستی یی در دست دارد که گرد آن مارهایی حلقه زده اند و کادوسوس^{۵۵۰} نام دارد.

ربودن گوساله های آپولن

هرمس، فرزند زئوس و مایا، در ژرفای غاری در کوه سیلن واقع در آرکادیا زاده شد. او درست در روز زایش، نادرست کاری خویش را با دزدیدن گوساله که پروراننده ی آپولن بود، نشان داد. ایزد نوزاده هنوز از گهواره درنیامده، از کوهستان پیرا بالا رفت و گله ی ایزدی را دید. از آن میان، پنجاه گوساله را جدا کرد و در تاریکی شب به سواحل آلفوس^{۵۵۱} راند. پیش از آن که گوساله ها را در غاری نهد، دو گوساله ی فربه را انتخاب کرد، کُشت و پوست برکنند و بر آتش نهاد و کبابی لذیذ فراهم آورد. پس گوشت را به افتخار دوازده ایزد بزرگ، به دوازده بهره ی مساوی بخش کرد. پس از آن که دوباره به بلندی های سیلن رسید، از سوراخ کلید در غار، «چونان بخار یا نَفَس پاییزی» وارد شد و دوباره در گهواره آرام گرفت. روز بعد، آپولن متوجه ناپدید شدن گوساله ها شد. بنا به الوهیت خویش دانست که چه اتفاق افتاده و بی درنگ به سیلن رهسپار شد و در آن جا با انکار سرسختانه ی هرمس روبه رو گردید. آپولن نوزاد را در دست گرفت و او را به اُلَمپ فراز برد و در برابر

زئوس ایستاند. فرمانروای ایزدان با مشاهده‌ی زیرکی کودک نوزاده‌ی خویش نتوانست از خنده باز ایستد و همچنان که به آپولن نیز می‌خندید، به هرمس فرمان داد تا گوساله‌ها را بازگرداند. «دو فرزند زیباروی زئوس آنگاه شتابان به شنزار پیلوس^{۵۲}، نزدیک گذرگاه آلفوس گام سپردند و به کشتزاران و اصطبل‌ی بزرگ فرا رسیدند، که گوساله‌های ربوده شده شبانه در آن جا نهاده شده بود.»

اختراع چنگ

هرمس با نبوغ خود یک آلت موسیقی طرح انداخت و با اهدای آن به آپولن، آشتی کامل میان آن دو پدید آمد. چون هرمس سفر شبانه و ماجراجویانه‌ی خویش را آغاز کرد، در راه به سنگ پستی برخورد. آن را برداشت و با اسکنه لاکش را درآورد و خالی کرد و چرم گاو بر آن نهاد و هفت تار از روده‌ی گوسفند بر آن گره زد و توانست نواهای آهنگین از آن برآورد. این نخستین چنگ بود که به دست هرمس ساخته شد.

آپولن هنوز از ربایش گوساله‌هایش خشمگین بود و هنگامی که با تلخی تمام بدو نزدیک شد، هرمس تارهای چنگ را به صدا درآورد و آپولن مسحور نوای آن شد و خشمش فرو نشست. «هنگامی که نوای شادی بخش موسیقی ایزدی حواسش را به خود جلب کرد، کامی شیرین سرپایش را فرا گرفت.» هرمس گمان برد که آپولن چنگ او را کام می‌برد و بی اختیار آن را بدو بخشید. آپولن نیز در عوض تازیانه‌ای سپید یا گریزی زرین - که نخستین نمونه‌ی چوب‌دست شبانی بود - بدو داد و نگاهبانی گله‌ی آسمانی را بدو سپرد. از آن پس آپولن ایزد موسیقی، و هرمس نگاهبان گله‌ها و رمه‌ها شد. دوستی میان این دو ایزد جاودانی گشت. هرمس در بسیاری از موارد پرستار آپولن بود و به ویژه، بسیاری از فرزندان وی را به هنگام تولد پاس می‌داشت.

گردگان (اعمال نیکوی) هرمس

هرمس به رغم شوخ‌چشمی خویش، همدردی ایزدان را به خود جلب کرده بود.

حتی هرای کینه جو چون به هرمس برمی خورد، رشک و رزی خویش از یاد می برد. در میان فرزندان نامشروع زئوس، تنها فرزند مایا محبت ایزدبانو را احساس کرد و حتی از پستان او شیر خورد.

هرمس همیشه می خواست مفید باشد و با کاردانی خویش، یآوری ارزشمند برای همه بود. او در طول جنگ با غولان، کلاه خود هادس را به سر کرد و نامرئی شد و هیپولیتوس غول را بکشت. پیش از این دیدیم که او زئوس را از بند تیفوئوس رها کرد. چون غول مزبور رگ و پی زئوس را بریده بود، او به ترمیم رگ و پی پرداخت و نیروی دوباره به زئوس بخشید. یآوری های وی در ماجراهای عاشقانه ی زئوس بی اندازه ارزشمند بود. زمانی آرگوس غول را با نوای نی خویش خواب کرد و آنگاه برای آزاد گردانیدن او، غول را کشت. چون دیونیزوس زاده شد، هرمس بود که نوزاد را به آرخومنوس^{۵۵۳} بازآورد و به دست اینو^{۵۵۴}، خواهر سمله، داد. از این گذشته، هرمس او را پیام آور خویش کرد. هرمس برای آن که شتابناک از فراز آسمان بگذرد، صندل هایی به پا کرد که او را «برفراز دریاها و فراز زمین پهناور، چونان نفّس باد» برمی کشاند. او گاه برای پرواز، بال هایی به کلاهش نصب می کرد.

هنگامی که آرس به چنگ آلوآدانه افتاد و سی ماه بی آن که کسی آگاه گردد، در زندان وی اسیر بود، هرمس توانست محل زندان را کشف کرده، او را از بند آزاد کند. بار دیگر هرمس به یاری ایریس، در منزلگاه تانتالوس، سگ زرّین زئوس را که پاندارئوس ربوده بود، یافت.

هرمس همچنین از پهلوانان نیز پاسداری می کرد. هنگامی که پرزئوس تزلزل یافت، دلاوری اش را به وی بازگرداند و نیز هراکلس را در هنگام هبوط به جهان زیرین همراهی کرد.

هرمس نسبت به انسان ها نیز برکت بخش بود و از رومه ها نگاهبانی می کرد، آدمیان را در سفرها می پایید، بر امور بازرگانی آنان نظارت داشت و فصاحت و شیواسخنی بدانان می بخشید. گاه حتی مستقیماً در امور آنان مداخله می کرد. با کمک چوبدست سحرآمیز خود، به خواب ژرف یونانیان درمی آمد و «با آن،

چشم‌های آنان را خواب‌آلوده‌تر می‌کرد یا اگر می‌خواست آنان را بیدار می‌نمود.» با این کار، زمانی پریام^{۵۵۵} را واداشت که پیکر فرزندش، هکتور، را به باروهای تروا بازآورد. بار دیگر به اولیس (آدیسه) گیاهی سحرآمیز داد که او را از افسون سیرسه^{۵۵۶} مصون داشت. حتی روزی هنگامی که اوبویی‌ها^{۵۵۷} آماده‌ی نبرد با شهروندان تاناگرا^{۵۵۸} شده بودند، خود در رأس جوانان آن شهر قرار گرفت و مهاجمان را دور کرد.

هرمس، چنان که دیده‌ایم، با جهان زیرزمینی نیز مربوط بود؛ زیرا همو بود که ارواح مردگان را به منزلگاه واپسین خویش راهبر می‌شد. به همین سبب او را پسیکومپوس نامیدند.

هو مر آورده است که خواستگاران پنلوپ به دست اولیس هلاک شدند و ارواح آنان چونان خفاشان از پس هرمس به پرواز درآمدند تا سرانجام به «کشتزاران نرگس» فرا رسیدند که منزلگاه روان‌های آدمیانی است که دیگر نیستند. «هرمس همچنین راهنمای ارواح مردگان به جهان روشنی است. هنگامی که تانتالوس فرزند خود را پاره‌پاره کرد و پاره‌های تن وی را سور ایزدان نمود، هرمس به فرمان زئوس، پاره‌های تن را از نو گرد آورد و آن جوان را به زندگی بازگرداند. هرمس یک بار نیز اُرفه را در جست و جوی اوریسید همراهی کرد.

فرزندان هرمس

هرمس همانند دیگر ایزدان ماجراهای عاشقانه‌ی بسیار داشت. از ایزدبانوانی که محبوه‌ی وی بودند، می‌توان پرسفونه، هکاته و آفرودیت را نام برد. از این گذشته، پریان بسیاری را در ژرفای تیره‌ی جنگل‌ها تعقیب کرده، بر آنان چیره گشت و فرزندان بی‌شمار از آنان داشت که کافی است از چند تن از آنان یاد کنیم: ساتون^{۵۵۹} از پری فنه^{۵۶۰}، که ساموتراس^{۵۶۱} را تصرف کرد؛ پلیدوروس^{۵۶۲}، فرزند پری تسالیایی پللی مله^{۵۶۳}؛ دافنیس^{۵۶۴}، شبان زیبا و تیره‌بخت سیسیل، که در همسایگی اتنا^{۵۶۵} چشم به جهان گشود؛ و از همه مهم‌تر، پان^{۵۶۶}، ایزد روستانشینان آرکادیا.

هرمس هنگامی که رمه‌های دریوپس^{۵۶۷} را در دامنه‌های کوه سیلن می‌پایید، دختر دریوپس را دید و بدو دل باخت و با وی آمیخت و صاحب فرزندی شد پشمو و شاخدار که پاهایش چون پای بُز بود. مادر چون او را بدید، پا به فرار گذاشت، اما هرمس او را برگرفت و در پوست خرگوش پیچید و به آلمپ برد. در آنجا ایزدان با دیدن وی شادی کردند. بنا به روایتی دیگر، پان فرزند انسانی بود پنلوپ نام که هرمس به شکل بزی درآمد و با وی آمیزش کرد.

از زنانی که هرمس شیفته‌شان شده بود، می‌توان آکا کالیس، دختر مینوس را نام برد که سیدون^{۵۶۸}، بنیانگذار شهر کرتی سیدونیا^{۵۶۹} بود. نیز زمانی با خیون در آمیخت که فرزندی زاد به نام اوتولیکوس^{۵۷۰}. او از پدرش صاحب اعجازی گشت که به هر چه دست می‌زد، غیب می‌شد و بدین گونه، توانست به دزدی‌های بسیار دست یازد تا آن که روزی سیزیف^{۵۷۱} - که ورزهایش به سرقت رفته بود - او را دستگیر کرد. فرزند دیگر هرمس، میرتیلوس^{۵۷۲} نام داشت که به دست پلوپس^{۵۷۳} کشته شد، اما هرمس انتقام گرفت و بازماندگان قاتل را بکشت.

آرس

آیا باید همانند ماکس مولر^{۵۷} نام آرس را - همچون مارس - با ریشه‌ی سنسکرت mar پیوند دهیم که خود از نام ودایی maruts (ایزد توفان) مشتق شده است؟ یا با ریشه‌ی یونانی به معنی «دور بردن و نابود کردن» مربوط بدانیم؟ هر دو نظر به گونه‌ای برابر هوشمندانه و در عین حال تردیدآمیز است.

شخصیت و جلوه‌های آرس

آرس ایزدی است که سرچشمه‌اش را باید در تراکیه جست و جو کرد. یونانیان او را همیشه بیش‌تر با ترس - و نه همدردی - نگریسته‌اند. نقش او کاملاً محدود بود. او تنها ایزد جنگ، دلاوری بی‌بصیرت و شقی و ایزد تهاجم و کشتار خونالود به شمار می‌رفت. نظریاتی که او را در ابتدا ایزد باروری یا ایزد خورشیدی برشمرده، شالوده‌ای استوار ندارد.

در واقع درباره‌ی این ایزد آگاهی اندکی داریم، مگر آنچه که شاعران برای ما گفته‌اند. به هر حال، او را در سراسر یونان بزرگ می‌داشتند و آیین وی به ویژه در تراکیه و سکائیبه گسترش یافت. پرستشگاه وی در آتن بود. در آلمپیا نیز او را با نام

آرس - هیپیوس^{۵۷۵}، و در اسپارت با نام آرس - انیالیوس^{۵۷۶} (جنگ جو) می پرستیدند. چشمه‌ای در نزدیک شهر تب، پای پرستشگاه آپولن، بدو اختصاص یافت.

تند پس آرس در یونان گونه‌ی ویژه و مشخصی نداشت. نگاره‌ی او را به ندرت می‌یابیم مگر در نقش‌های روی گلدان‌ها. در نخستین نگاره‌ها او را به گونه‌ی جنگ جویی ریشو با کلاه خود نوک تیز و ملبس به زره سنگین تصویر کرده‌اند. بعدها او را به گونه‌ی جوانمردی تقریباً برهنه نمایانده‌اند که به جز نیزه و کلاه خود، جنگ‌افزار دیگری ندارد.

شورش‌های آرس

در ایلیاد از زبان زئوس خطاب به آرس می‌خوانیم: «در میان ایزدان آلمپ، تو در نزد من از همه نفرت‌انگیزتری؛ چه، تو از هیچ چیز بهره‌ای نداری به جز شورش، جنگ و نبرد. تو خوی سرکش و رام نشدنی مادرت هرا را داری، که به سختی می‌توانم با کلام آرامش کنم.»

فرمانروای ایزدان با بیان این احساسات نادوستانه، شخصیت آرس را نیک و صف کرده است، «ایزدی خشمگین با سرشتی شرور و بی‌قرار»، که ظاهراً در انجمن ایزدان نامیرای آلمپ مونسی ندارد.

آرس به عنوان ایزد جنگ طبعاً از جنگ لذت می‌برد. او سوار بر گردونه‌ای که اسبان تیز تک با افسارهای زرین آن را می‌کشیدند، ملبس به زره‌ای مفرغی، در حالی که نیزه‌ای بزرگ به دست می‌گرفت، به نبرد گاه می‌رفت و از هر سو ضربات مرگ‌آسا وارد می‌کرد. همراهانش دمیوس^{۵۷۷} (ترس) و فوبوس^{۵۷۸} (وحشت) - گاه گفته می‌شد که فرزندان اویند - ملازمش بودند و اریس^{۵۷۹}، (ستیزه)، «با خشم سیری‌ناپذیر»، انیو^{۵۸۰}، «نابودگر شهرها»، و کره‌ها^{۵۸۱} - ایزدان ظلم که مشتاق نوشیدن خون سیاه مردگان بودند - نیز او را همراهی می‌کردند.

هرچند کسی با خوی جنگ جویانه‌ی آرس مخالفتی نداشت، او نه تنها به خاطر آن که همیشه تشنه‌ی خون و کشتار بود و او را «تازیانه‌ی میرایان»

می خواندند، بلکه به سبب ددمنشی و خشونت کور کورانه همواره، مورد تنفر همگان بود. به ویژه در همین نکته بود که با آتنا تفاوت داشت. آتنا همچون ایزدبانوی جنگاور، نمود گار دلاوری متین و هوشمندانه بود. بنابراین، آرس و آتنا همیشه در تضاد با یکدیگر بودند. بارها در دشت های ایلوم^{۵۸۲} با یکدیگر همآورد شدند و از دو سوی مختلف با هم جنگیدند. زمانی آرس با دیدن آتنا برافروخت: «پس ای مگس بی پروا، چرا شرارت سیری ناپذیرت آتش جنگ میان ایزدان را شعله ور می کند؟ چه شور و شوقی تو را از خود بی خود می کند؟ امروز اندیشم که پادافراه اعمال را پس خواهی داد! آرس در حالی که این کلمات را بر زبان می راند، بر سپر موحش خویش ضربتی چندان محکم فرود آورد که حتی آذرخش زئوس هم نمی توانست آن را درهم شکند. آتنا خود را عقب کشید و سنگی از روی زمین برداشت، سنگی سیاه، بزرگ و ناصاف که انسان های روزگار باستان آن را در مرزبندی کشتزاران خود به کار می بردند. بی درنگ سنگ را به گردن آرس تیره بخت کوبید. زانوان آرس سست شد و چون پیکرش بر زمین افتاد و مسافتی بالغ بر هفت جریب را اشغال کرد. موهایش گل آلوده گشت و صدای ناهنجاری از زره اش برخاست. پالاس آتنا خندید و در حالی که از فتح خود مغرور بود، خطاب بدو گفت: «ای یاوه ی نادان! هنوز ندانسته ای که یال و کوپالی برتر از تو دارم؟»

آرس تیره بخت به راستی به رغم انتظار ما، ندرتاً در نبردها پیروز می شد. او نه تنها مغلوب ایزدان نامیرا می شد، بلکه چند تن از میرایان نیز بر او چیره گشتند. از جمله اوتوس^{۵۸۳} و افیالتس^{۵۸۴} که دو تن از پهلوانان آلوآدایی به شمار می رفتند، توانستند او را به بند افکنند و تا سیزده ماه او را به زندان افکنند. هنگامی که با هراکلس - که فرزندش سیکنوس^{۵۸۵} را کشته بود - نبرد کرد، مجروح شد و غرولند کنان ناگزیر گشت به آلمپ باز گردد. برخی نیز روایت کرده اند که زئوس - که نمی خواست نزاع دو فرزندش را ببیند، آذرخش خویش را میان دو همآورد افکند، و به نبرد پایان داد.

معشوقه‌های آرس

آرس در امور عاشقانه‌ی خود به ندرت کامیاب بود. آفرودیت شیفته‌ی فریبایی این ایزد جنگاور و خوش اندام شد و بی‌تردید، او را با شوی نامحسوب خویش، هفائستوس، قیاس می‌کرد و بدو دل باخت. آرس نیز بی‌درنگ فریفته‌ی وی گشت و از غیبت نا به هنگام هفائستوس بهره گرفت و با آفرودیت همخوابه گشت؛ اما هلیوس، که دو دلداه را دیده بود، ماجرا را برای «ایزد آهنگری» (هفائستوس) بازگفت. هرچند شوی فریب خورده را مضحکه می‌کردند، هفائستوس با مهارتی تمام توانست بر تمسخر دیگران فایق آید. پس نهانی دامی گسترده نامرئی، اما چندان نیرومند که کسی نمی‌توانست پاره‌اش کند. دام را فراز تختی نهاد که دو دلداه معمولاً بر آن می‌خفتند. هفائستوس خود وانمود کرد که به لمنوس^{۵۸۶} رهسپار گردیده است.

آرس به محض آن که دریافت هفائستوس به سفر تجاری رفته، به سوی منزلگاه این ایزد برجسته گام نهاد و در آتش عشق سیترا^{۵۸۷} (آفرودیت) و تاج زیبایش می‌سوخت. آفرودیت نشسته بود. آرس دستش را گرفت و گفت: «بیا محبوبم، بیا تا در خوابگاه هفائستوس بیارمیم، چه نیک مرد تو به لمنوس، سرزمین سینتی‌های^{۵۸۸} بربر زبان، رهسپار شده است.» سخن او چندان دلکش بود که ایزدبانو را فریفته کرد. بی‌درنگ به بستر رفتند و آنگاه دام نامرئی هفائستوس بر آنان فرو افتاد. پس ایزد لنگ که به سختی گام برمی‌داشت، با نعره‌ای غول‌آسا بر خدایان فریاد زد: «ای زئوس و شما ای ایزدان! شتابان فراز آید و این صحنه‌ی غیر قابل تحمل را ببینید که شما را به خنده و خواهد داشت. چه آفرودیت به خاطر لنگ بودنم به من خیانت کرده است. بنگرید به آندو که در بسترم آرمیده‌اند! دو دلداه ناگهان از آرمیدن باز ایستادند، زیرا این تور آن دو را به بند خواهد داشت تا آن که زئوس هدایای مرا باز پس دهد، هدایایی که بدو بخشیده بودم تا این هرزه‌ی نابخرد را که جلوی شهوت خویش را نمی‌تواند بگیرد، به دست آورد.»

آنگاه ایزدان همگی در کاخ مفرغی گرد آمدند و خنده‌های نعره‌آسا سردادند و جلوی خویش نتوانستند گرفت، به گونه‌ای که آرس و آفرودیت سخت گیج و

مبهوت افتادند. سرانجام، هفائستوس هنگامی به رهایی دو گناهکار رضایت داد که آرس قول داد تاوان همخوابگی را بپردازد. همسر گناهکار به پافوس^{۵۸۹} واقع در جزیره ی قبرس گریخت و ایزد اغواگر به کوهستان تراکیه تبعید گشت. از آمیزش آرس و آفرودیت دختری زاده شد، هارمونیا^{۵۹۰} نام که بعدها همسر کادموس، شهریار تب گردید.

نمی دانیم آیا آرس ماجراهای عاشقانه ی بدفرجام دیگری داشت یا نه، اما همین قدر می دانیم که از فرزندان خود خیری ندید.

آرس از آگلوروس^{۵۹۱} پری صاحب دختری شد به نام آلسیپه^{۵۹۲}. روزی هالیرونتیسوس^{۵۹۳}، فرزند پوزئیدون به آلسیپه تجاوز کرد و آرس او را بکشت. به همین سبب، پوزئیدون او را فرا خواند تا در برابر دوازده ایزد بزرگ فراز ایستد که بر کوهی واقع در آکروپلیس آتن انجمن کردند. آرس تبرئه شد. به یادبود همین واقعه، کوه مزبور آرئوپاگوس^{۵۹۴} نام گرفت و از آن پس، ایزدان برای اعمال جنایی در آن جا رای می زدند.

از فرزندان دیگر آرس که فرجامی ناشاد داشتند، می توان افراد زیر را نام برد: فلگیاس^{۵۹۵} فرزند خیرمه^{۵۹۶} که به دست آپولن کشته شد؛ دیومد، شهریار بیستونز^{۵۹۷} تراکیه که به دست هراکلس کشته شد؛ سیکنوس^{۵۹۸}، فرزند پلئوپیا^{۵۹۹}، یا پیرن^{۶۰۰}، که به دست هراکلس هلاک گردید؛ سیگنوس که همچون پدر شقی و سرسخت بود، مسافران ناحیه ی تمپ (تمپه)^{۶۰۱} را می کشت و از استخوان تشنان، پرستشگاهی برای پدر ساخت؛ با هراکلس نبرد کرد و سخت بر زمین افتاد، آرس نیز که به پشتیبانی فرزند برخاسته بود، خود مجروح شد. در نسب نامه ها آمده که ملیاگر^{۶۰۲} تیره بخت، فرزند ائئوس^{۶۰۳} و آلتائیا^{۶۰۴}، نیز فرزند آرس بوده است.

آرس با تجاوز به هارپینا^{۶۰۵}، دختر آسوپوس^{۶۰۶}، ایزد رودخانه، از او صاحب پسری شد اونومائوس^{۶۰۷} نام که در نزدیکی آلمپیا فرمانروا گشت، و خود صاحب دختری شد به نام هیپودامیا^{۶۰۸}. چون کاهنی پیشگویی کرده بود که او به دست فرزند خوانده اش، اونومائوس، کشته خواهد شد تا از دست خواستگاران

هیپودامیا خلاص شود، اعلام کرد که دخترش را تنها به مردی خواهد داد که او را در مسابقه‌ی ارابه‌رانی شکست دهد. اونومائوس مطمئن بود که او همیشه برنده خواهد بود، چه پدرش، آرس، اسپانی بالدار بدو پیشکش کرده بود. با این حال، پلوپس^{۶۱۱} برنده‌ی جایزه شد، زیرا خود هیپودامیا با نیرنگی یاری‌اش داده بود، و اونومائوس شکست خورد و هلاک گردید.

سرانجام، می‌توان از زنانی که محبوبه‌ی آرس بودند، یاد کرد: آروپه^{۶۱۰}، دختر سفئوس^{۶۱۱}، که به هنگام زایش فرزندش به نام آروپوس^{۶۱۲}، درگذشت. آرس اما مداخله کرد و در پی اعجاز او، نوزاد از سینه‌ی مادر متوفا شیر نوشید.

هفائستوس

سرچشمه، خویشکاری و جلوه‌ها

نام هفائستوس چه از شکل یونانی شده‌ی واژه‌ی سنسکریت Yavishtha (بسیار جوان)، لقب آگنی، ایزد ودایی آتش باشد، یا از واژه‌های یونانی به معنی «آتشدان» و «برافروختن»، بی تردید هفائستوس از دورترین روزگاران نمودگار شخصیت یافته‌ی آتش زمینی بود که ترسناک‌ترین جلوه‌اش آشفشان بوده است.

بدین گونه، آیین هفائستوس، که محتملاً ایزدی آسیایی و بومی لیسیا^{۱۱۳} بوده، نخست بر جزیره‌ی آشفشانی لمنوس فراز آمد و از آنجا به آتیکا برده شد و همزمان با مهاجرنشینی به اهالی سیسیل معرفی گردید.

احتمال دارد که در روزگاران نخست، هفائستوس نمودگار آتش آسمانی، و بنابراین ایزد تندر بوده باشد؛ لنگ بودنش نیز می‌تواند نماد انکسار برق آسمانی باشد. اگر آتش سرچشمه‌ای آسمانی دارد، پس دلیلی ندارد که هفائستوس چنین شخصیتی نداشته باشد.

با این حال، آتشی که او نمودگار آن است، عنصری ویرانگر نیست، بلکه بیش‌تر عنصری سودبخش است که آدمیان را وای می‌دارد که با فلز کار کنند و تمدن

را گسترش دهند. پس هفائستوس همچون ایزد آهنگری، ایزد صنعتگر و آفریدگاری است که آثار تحسین‌آمیز آفریده و هنرهای دستی و صنعت را به انسان آموخته است.

به همین سبب، هفائستوس که نخست به گونه‌ی جوانمردی بی‌ریش نمایانده می‌شد، بعدها به طور سنتی به گونه‌ی ایزد آهنگری تنومند، با چهره‌ای ریشو، گردن قوی و سینه‌ی پشمو نشان داده شد. جامه‌ی کوتاه و بی‌آستینش شانه‌ی راست وی را نمی‌پوشاند؛ کلاهی مخروطی بر سر می‌نهاد و چکش و انبر در دست داشت.

زایش هفائستوس

هرچند در نسب‌نامه‌ی هزیود آمده که هفائستوس همانند تیفون، از هرا متولد شده، کلاً چنین پذیرفته شده که وی پسر هرا و زئوس بوده است. گاه گمان برده‌اند که او پیش از زناشویی رسمی دو ایزد مزبور چشم به جهان گشوده و هرا این افسانه‌ی زایش معجزه‌آسا را بر ساخته تا شرمگینی خویش را پنهان دارد. برخلاف دیگر ایزدان نامیرا که به زیبایی و تناسب اندام شهره بودند، هفائستوس نقص عضو داشت و هر دو پایش پیچ خورده و لنگ بود. چون لنگ لنگان و ناموزون در میان ایزدان گام بر می‌داشت، «خنده‌ی نعر‌آسای آنان» بر می‌خاست.

ماجرای بدفرجام هفائستوس

برعکس آنچه اغلب گفته‌اند، نقص عضو هفائستوس در نتیجه‌ی یک تصادف نبود. او از بدو زایش لنگ بود. در حقیقت، هومر روایت کرده که هرا از زشتی فرزند خویش شرمسار بود و سعی کرد او را از ایزدان پنهان دارد: «چون لنگ بود.» پس او را از ارتفاعات آلمپ به دریا انداخت و در آن جا تتیس، دختر نرئوس و اورینوم، دختر اقیانوس پیر او را نجات دادند. او تا ۹ سال به طور پنهانی در غار ژرف آنان زیست، «و هزار شیئی فوق‌العاده برای دو پری مذکور بساخت»، و در عین حال،

هوشمندانه انتقام خویش بستد. روزی هدیه‌ای از سوی فرزند خویش دریافت کرد، تختی زرین که هنرمندانه ساخته بود. او شادمانه بر آن تخت نشست، اما چون خواست دوباره برخیزد، ناگهان به وسیله‌ی بندهای نامرئی بر آن تخت بسته شد. ایزدان بیهوده تلاش کردند او را از تخت برانند. تنها هفائستوس توانست او را رهایی بخشد، اما خود نخواست اعماق اقیانوس را ترک گوید. آرس خواست به زور او را فراز کشد، اما هفائستوس که گدازه‌های آتش سوی او پرت می‌کرد، او را ناگزیر به پرواز کرد. دیونیزوس موفق‌تر بود، او هفائستوس را مست کرد و بر قاطری نشاند و بدین گونه او را به آلمپ بازگرداند. هفائستوس از آزاد کردن هرا خودداری کرد و شرط گذاشت که هنگامی او را از بند خواهد رهاند که یکی از زیباترین ایزدبانوان - هرا یا به قولی آتنا - را عروس وی کنند. بنا به روایتی دیگر، هرا را به بند کرد تا راز زایش وی را بازگوید.

از آن پس میان هرا و فرزندش هفائستوس صلح افتاد. هفائستوس به راستی کار ناشایست پیشین از یاد برد و در مواقع خطر، پشتیبان مادر بود، به‌ویژه هنگامی که زئوس هرا را زیر ضربات خود گرفته بود. زئوس که از فرزندش برآشفته بود، با یک پا او را گرفت و از آستان بهشت او را راند. هفائستوس تمام روز را در میان فضا معلق بود و غروب هنگام با پیکری نیمه جان بر جزیره‌ی لمنوس فرو افتاد و سین تین‌ها، بر او گرد آمدند.

آهنگر آلمپ

هفائستوس در کُنه این ظاهر نامیمون، روحی هشیار و خلاق داشت و به هنر فلزکاری پرداخت. کاخ‌هایی در آلمپ برای ایزدان بساخت و برای خویش «منزلگاهی درخشان از مفرغ براق و ویران ناشدنی» بنا کرد و کارگاهی در آن ساخت. در آن‌جا او در کنار کوره‌های شعله‌خیز دیده می‌شد، در حالی که عرق کرده و بادبزین خود را به جنبش درمی‌آورد و همزمان بیست کوره‌ی آتش برپا می‌داشت، یا با پُتکی غول‌آسا بر فلز گدازان می‌کوفت. هنگامی که ایزدی به دیدنش می‌آمد، این آهنگر غول‌پیکر از کار باز می‌ایستاد تا چهره، دست‌ها، گردن

برومند و سینه‌ی پر مویش را پاک کند. دامنی می پوشید، به کمک عصای سنگین، خود را به تخت شکوهمند می رساند. برای آن که گام هایش را استوارتر سازد - چه پاهای لنگ وی به سختی پیکر تنومندش را تاب می آوردند - دو تندیس زرین بساخت که شبیه دختران زنده بود و بدانان حرکت بخشید تا او را به هنگام راه رفتن یاری دهند.

منزلگاه‌های زمینی هفائستوس

بنا به گفته‌ی هومر، کارگاه هفائستوس در آلمپ قرار داشت. اما این ایزد آتش بر زمین زیاد تردد داشت و در چندین اقامتگاه زیرزمینی نیز به سر می برد؛ در جزیره‌ی ناکسوس به فراگیری آهنگری پرداخت و می گفتند که بر سر تصاحب آن جزیره، با دیونیزوس درگیری ناموفقی داشت. شاید چنین باشد، اما به زودی میان دو ایزد آشتی برقرار گردید و از آن پس همیشه روابط حسنه با یکدیگر داشتند. سیلنی^{۱۱۴} و ساتیرها^{۱۱۵} اغلب به هفائستوس کمک می کردند. هرا برای آشنا کردن هفائستوس به کار ذوب فلزات، او را به سدالیون^{۱۱۶} کو توله سپرد که هویتش نسبتاً رازگونه است. برخی او را پدر و برخی فرزند هفائستوس می شمارند. تنها می دانیم که او همیشه با ایزد آتش در ارتباط بود و هنگامی که هفائستوس در لمنوس به کار پرداخت، همراه وی بود.

به راستی هفائستوس سپاسداری سین تین ها به هنگام سقوطش از آلمپ و مقیم شدنش در آن جزیره‌ی آتش فشانی را هرگز فراموش نکرد. زبانه‌های آتشین که از کوه موسخیلوس^{۱۱۷} برمی خاست، با غرش کرکننده‌اش، به حضور هفائستوس در آن جا گواهی می داد. این همان صدای پُتک‌های ایزد آهنگری بود که از کارگاه وی واقع در دهانه‌ی کوهستان برمی خاست. سدالیون وفادار در کنارش کار می کرد و آنی از وی جدا نمی شد، به جز هنگامی که به عنوان راهنمای غول نابینایی به نام اُریون^{۱۱۸} روانه می شد؛ اُریون می خواست کسی او را به دیار باختر راهبر شود تا بینایی اش را بازیابد. هفائستوس همچنین از یاورهای کابیرها نیز برخوردار بود. آنان محتملاً فرزندان او بودند. بنا به روایتی، پرومته به لمنوس فراز آمد تا آتش

ایزدی را برباید و به انسان بدهد.

مدتی بعد، هفائستوس به سیسیل کوچ کرد. نخست به منطقه‌ی آتش فشانی جزایر لیپاری^{۶۱۹} رفت. بی‌تردید او در آن جا به گونه‌ای غریب به کار آهنگری می‌پرداخت. شبانه فلزاتی را که غروب هنگام بر دهانه‌ی شکافی نهاده می‌شد، صیقل می‌داد و صبح روز بعد آن را همان جا می‌یافت در حالی که به گونه‌ی شگفت‌انگیزی روی آن کار شده بود. جزایر لیپاری با اشنعابات زیرزمینی به کوه اتنا واقع در سیسیل، وصل می‌شد؛ هفائستوس سرانجام در همین کوه مقیم گردید و دیوی آدرانوس^{۶۲۰} نام را بی‌خانمان کرد. هفائستوس در اتنا همچنین زندانبان تیفوئوس شد و باید به یاد آورد که زئوس، تیفوئوس را در زیر همین کوه له کرد. زمین لرزه‌ها و فوران گدازه‌های آتش فشان در نتیجه‌ی تشنج‌های همین غول بود، به ویژه بدان هنگام که می‌خواست از زندان بگریزد. اما نتوانست فرار کند، زیرا هفائستوس سندان سنگین بر سر وی نهاد و با انرژی هرچه تمام‌تر، با پتک بر آهن و مفرغ می‌کوفت. هنگامی که ملوانان به سواحل سیسیل باز آمدند و جویباران طویل دود را دیدند که از سینه‌ی کوه اتنا بر می‌خاست، تردیدی نداشتند که این هفائستوس بود که کوره‌اش را روشن کرده بود. پالیس‌ها^{۶۲۱}، دوقلوبی که فرزند هفائستوس و اتنای اقیانوسی بودند، به پدر کمک می‌کردند (هرچند برخی گویند که پالیس‌ها فرزندان زئوس و آتالیای پری، دُخت هفائستوس، به شمار می‌آمدند). سیکلوپ‌های غول نیز یاور هفائستوس بودند.

دستکاری‌های هفائستوس

فعالیت هفائستوس خارق‌العاده بود و به همین اندازه نیز مهارتی به سزا داشت. بی‌وقفه به کاری بزرگ و شایان می‌پرداخت. از جمله ساختن کاخ‌های آلپ با آرایه‌ای مفرغی و نیز تخت زرین، عصای شهریاری، آذرخش، سپر ترسناک، گردونه‌ی بالدار هلیوس، تیرهای آپولن و آرتمیس، داس دمتر، جوشن هراکلس، اسلحه‌ی پلئوس، زره آشیل، گردنبندی که هارمونیا، همسر کادموس، در عروسی خود بر گردن آویخت، دیهیم آریادنه^{۶۲۲}، عصای شهریاری آگاممنون، سرداب یا

اتاق زیرزمینی اونوپیون^{۶۲۳} همگی از دستکارهای هفائستوس بود. نیز نباید فراموش کرد که ساغری که زئوس به آفرودیت تعارف کرد، گلدانی که دیونیزوس به آریادنه بخشید، چنگ پیرزئوس و شکار افزار آدونیس، از آثار او به شمار می رفت. آثار شگفت آوری چون سه پایه هایی با چرخ های زرین که آن را در میان ایزدان می گرداندند، ورزاهای مفرغی که از منخرینشان شعله ی آتش فرا می جهید، سگان زرین و سیمین کاخ آلسینوس^{۶۲۴}، و حتی تالوس^{۶۲۵} غول، «آن مرد مفرغی» که وظیفه اش نگاهبانی از درخت کِرتی بود، همه از شاهکارهای وی بودند. هیچ چیز برای او غیر ممکن نبود. هنگامی که زئوس برای پادافره آدمیان بر آن شد که نخستین زن، پاندورا، را بیافریند، به هفائستوس رو آورد و بدو فرمان داد پیکر زنی را با آب و گل رس قالب زند، بدو حیات دَمَد و صدای انسانی ببخشد و با کره ای با زیبایی فریبنده از آن بیافریند. هفائستوس برای تکمیل کار خویش، تارک پاندورا را با تاجی زرین که خود ساخته بود، بیاراست.

هفائستوس در بسیاری از موارد دیگر به زئوس یاری داد. مجموعه اش را با تبری شکافت تا آتنا بتواند از آن فرا جهد و به فرمان او پرومته را در کوه های قفقاز به بند کرد. او بی تردید درس خوبی را که زئوس به هنگام سرپیچی از فرامینش بدو داده بود، هرگز از یاد نمی برد. به همین سبب، هفائستوس ایزدان دیگر اَلْمپ، به ویژه هِرا، را که با خشم زئوس روبه رو می شدند، آرام می کرد. به همه پند می داد که تسلیم شوند و می گفت: «بشکيب ای مادرم! و به جای اندوهان، از کار کناره گیر، تا با چشمان خویش آزدنت را نبینم و تا چه مایه اندوهناک است آنگاه که نتوانم به یاری ات شتابم؛ چه در افتادن با فرمانروی اَلْمپ بس دشخوار است!» این همه نزاع، نابود گر شادی های زندگی بود. «چون نزاع برخیزد، شکوهمندترین جشن نیز حلاوتی نخواهد داشت.»

معشوقه های هفائستوس

هفائستوس از همه ی لذایذ بهره مند بود. او به رغم زشت بودنش، همسر آفرودیت بود. این مقام چندان بی تاوان و دور از خطر نبود. همسرش پیوسته نسبت به او

بی وفا بود، به ویژه با آرس می آمیخت. پیش تر دیدیم که هفائستوس چگونه دو دل داده را به بند افکند و آنان را مضحکه‌ی ایزدان المپ نمود. این ماجرای بدفرجام نتوانست هفائستوس را از اظهار عشق به آتنا خردمند باز دارد. اما ایزدبانوی مزبور پیروزمندانه مقاومت نمود و او بیهوده تلاش کرد که در دشت ماراثن از وی کام گیرد. از برخی افسانه‌ها برمی آید که عشق هفائستوس به آتنا از بدو زایش ایزدبانوی مزبور نطفه بست. پیش از آن که او با تبری به زئوس ضربت زند که باعث می شد آتنا از سرش فرا خیزد، هفائستوس دست ایزدبانوی باکره را که ظاهر می شد، بر گرفت. می گویند زئوس رضایت داد، اما آتنا خود از قول پدر سر باز زد. آیا تعقیب و گریز دو ایزد کنش مند، نمادی از رقابت به شمار می رفت، یا نمایانگر تضاد میان آتش آسمانی (آتنا) و آتش زمینی (هفائستوس) بود؟ بسیار محتمل است که سرگذشت آنان با هم آمیخت، تنها بدان روی که هر دو پشتیبان کار آدمیان بودند و حوادث زندگی شان به هم گره می خورد.

نیز روایت کرده اند که هفائستوس با خاریس^{۶۲۶} و آکلائیا^{۶۲۷}ی زیبا، یکی از گریس ها (ایزدان فریبا)، پیمان زناشویی بست. از کابیرو، دختر پیروتئوس، فرزندی داشت به نام کابیرها. اتنای اقیانوسی نیز از او صاحب دوقلوبی شد به نام پالیسی و دیوسکوری^{۶۲۸} سیسیلی، هرچند بنا به روایتی دیگر، آن دو فرزندان زئوس و آتالیای پری، دختر هفائستوس به شمار می رفتند. آتالیا برای گریز از انتقام جویی هرا، از زمین درخواست کرد تا وی را تا روز وضع حمل پنهان نگاه دارد و چون زمانش فرا رسید، دو نوزاد از زمین فرا جهیدند و نامشان بدین معنی بود: «آنان که به نور باز می گردند». دو دریاچه‌ی کوچک در دامنه‌ی کوه اتنا که همیشه پر از آب گوگردی جوشان بود، نمایانگر کاخی بود که آن دو نوزاد در آن چشم به جهان گشودند. پرستشگاه آنان که در آن به پیشگویی می پرداختند، نیز در همان جا واقع بود.

در میان فرزندان دیگر هفائستوس، می توان از شخصیت های زیر یاد کرد: از آردالوس، پالامون^{۶۲۹}، پیلیوس^{۶۳۰} - که در لمنوس پرستار فیلوکتس^{۶۳۱} بود، و پریفتس^{۶۳۲} که مانند پدر، لنگ بود، اما با وجود این با مسافران

اپیداروس^{۶۳۳} نبرد کرد و با گرز برنجی خویش آنان را بکشت، و خود سرانجام به دست تزه^{۶۳۴} هلاک گردید.

همراهان هفائستوس

پیش از این گفتیم که هفائستوس از یاری شماری از ایزدان زیرزمینی یا ایزدان نگاهبان آتش برخوردار بود. معروف‌ترین آنان سیکلوپ‌ها بودند که او را در کوره‌های آهنگری زیر کوه اتنا یاری می‌کردند. نخستین سیکلوپ‌هایی که در اساطیر یونان ظاهر می‌شوند، سه فرزند اورانوس و گایا بودند: آرگس^{۶۳۵}، استروپس^{۶۳۶} و برونس^{۶۳۷}. می‌توان به یاد آورد که پدرشان آنان را به تارتاروس (دوزخ) فروافکند و آنگاه زئوس آنان را گرفت و در نبرد علیه تیتان‌ها از آن‌ها یاری جست. آنان افزون بر اهدای تندر، آذرخش و برق آسمانی به زئوس، کلاه خودی مفرغی به هادس و نیزه‌های سه شاخه به پوزئیدون بخشیدند. آپولن آنان را کشت و انتقام مرگ فرزند خویش آسکله پیوس را از آنان باز گرفت.

این سیکلوپ‌های نخستین با سیکلوپ‌هایی که هومر در آدیسه معرفی می‌کند تفاوت دارند. سیکلوپ‌های اخیر آدمیانی غول‌پیکر و زشت‌منظر بودند و تنها یک چشم در میان پیشانی داشتند و در ساحل جنوب غربی سیسیل می‌زیستند. آنان زندگی شبانی داشته، عظیم‌پیکر و بد رفتار بودند و در غارها به انزوا روزگار می‌گذراندند. کارشان کشتار و بلعیدن بیگانگانی بود که به ساحل آنان گام می‌نهادند. پرآوازه‌ترین آنان پُلی فموس بود که اولیس و همراهانش را زندانی کرد. این پهلوان یونانی برای گریز از بند، پُلی فموس را مست کرد و با تیری تیز و گداخته تنها چشمش را برکند؛ اولیس و همراهانش آنگاه خود را زیر شکم قوچ‌ها بستند و نهانی از غار گریختند. پُلی فموس پیش از آن که بدین عقوبت دچار شود، عاشق گالاتیای نرئی^{۶۳۸} شده بود و هر روز با هدیه‌ی یک خرس یا فیل به محبوب خویش، بدو ابراز عشق می‌کرد. گالاتیا اما آسیس^{۶۳۹} شبان و فرزند سیموتیس^{۶۴۰} پری را بدین دل‌داده‌ی زشت‌رو ترجیح داد. پُلی فموس که بدین رقیب رشک می‌ورزید، او را زیر صخره‌ای خرد کرد، اما

ایزدان، آسیس را به رودخانه بدل کرد.

در روایات آمده که چون کوه اتنا منزلگاه هفائستوس گشت، سیکلوپ‌ها همراهان وی شدند. ویژگی‌های آنان در این روایات مأخوذ از نوشته‌های هزیود و هومر بود. کالیماخوس گوید: «آنان غول‌های عظیم‌پیکر، به بزرگی کوه بودند و تنها یک چشم زیر ابرویی پرپشت داشتند که با حالتی تهدیدآمیز می‌درخشید. برخی نعره می‌کشیدند و برخی پتک‌های سنگین خود را بلند می‌کردند و بر مفرغ و آهن گداخته که از کوه برآورده بودند، ضرباتی فرود می‌آوردند.» تعداد آنان را نمی‌دانیم. نام‌هایی که می‌شناسیم عبارت‌اند از: برون‌تس، استروپس، آکاماس^{۶۴۱} و پیراکمون^{۶۴۲}.

سیکلوپ‌ها در جزیره‌ی لمنوس جای خود را به کابیرها دادند، ایزدانی که سرچشمه و سرشت آنان هنوز رازگونه است، به ویژه از آن هنگام که آنان در نواحی گوناگون با شخصیت‌های کاملاً متمایز ظاهر می‌شدند. می‌گویند کابیرهای لمنوس فرزندان هفائستوس بودند که ایزدان (ارواح) برکت‌بخش و آهنگرانی زیرزمینی بودند که ظاهراً با طبیعت آتش‌فشانی جزیره مربوط می‌شدند. کابیرها در ساموتراس نوعی ایزد دوزخی به شمار می‌رفتند که به پرستاری ایزدان بزرگ جزیره سوگند خورده بودند؛ در روایات آمده که آنان فرزندان زئوس و کالیوپ محسوب می‌شدند.

کابیرها در تب واقع در بئوسی ظاهراً با آیین دمتر و کُره (kore) مربوط بودند، چون پرستشگاه آنان در نزدیکی بیشه‌ای که به دوایزدبانوی مزبور اختصاص داشت، واقع بود. می‌گفتند در تسالی، یکی از کابیرها به دست دو برادرش کشته شد و در دامنه‌ی آلمپ دفن گردید. سرانجام، کابیرها را در پرگاموس^{۶۴۳}، واقع در فنیقیه، می‌یابیم. هرودوت باور داشت که او آنان را در مصر باز شناخته بود. از همه‌ی این روایات برمی‌آید که کابیرها که نامشان با «qabirim» (قدرتمندان) فنیقی قیاس شده بود، در روزگار باستان ارواحی زیرزمینی به شمار می‌آمدند که از فریجیه منشأ گرفته بودند و در جزایر آتش‌فشانی طبیعتاً به ایزدان نگاهبان آتش مبدل شدند و به عنوان نخستین فلزکاران آوازه یافتند.

به هر حال، یونانیان ایزدان فلزکار دیگری نیز می‌شناختند که ارتباط مستقیم با آیین هفائستوس نداشتند و آن‌ها را می‌توان در همین جا یادآور شد.

در جنگل‌های ایدای فریجیه، جادوگران زیرکی می‌زیستند به نام داکتیل‌ها^{۶۴۴} که تعدادشان در اصل سه تا بود: سلیمیس^{۶۴۵}، دامانمنئوس^{۶۴۶} و آکمون^{۶۴۷} نیرومند، که نخستین کسانی بودند که در غارها به هنر و صنعت هفائستوس پرداختند و آهنگری آموختند و آن‌ها را در کوره‌ی داغ‌گداخته و قالب زدند. بعدها شمارشان افزون گردید. آنان از فریجیه به کرت رفتند و به ساکنان آن جا آهنگری و فلزکاری آموختند. کشف حساب و حروف الفبا را نیز بدانان نسبت می‌دادند.

ایزدانی که نقش مدّنیّت را برعهده داشتند و بعدها شخصیتی اهریمنی یافتند عبارت بودند از: تلخین‌ها^{۶۴۸} که فرزندان پوزئیدون و تالاسا^{۶۴۹} به شمار می‌رفتند، هرچند بنا به روایتی دیگر نگاهبانان پوزئیدون شدند. مرکز پرستش آنان جزیره‌ی رودس بود و بعدها تا کرت و بثوسی پراکنده گشتند. چنان که از نام سه تن از آنان برمی‌آید، آنان فلزکاران بزرگی بودند، خریسون^{۶۵۰}، آرگیرون^{۶۵۱} و خالکون^{۶۵۲}. آنان نخستین تندیس ایزدان را قالب زدند و در میان آثارشان می‌توان از داس کروئوس و تیر سه شاخه‌ی پوزئیدون یاد کرد. اما همه از افسون آنان می‌ترسیدند. آنان می‌توانستند اهریمنانه نظر بردوزند و با پراکندن آب‌های استیکس که به گوگرد آمیخته بود، به محصولات کشاورزی آسیب رسانند و گله‌ها از میان برند.

آفرودیت

هرچند یونانیان باستان بی تردید دارای ایزدبانوی عشق بودند، اما ظاهراً نامش «آفرودیت» نبود. بعدها افسانه‌ای بر ساختند و اشتقاق نام او را به قیاس با واژه‌ای یونانی به معنای «کف» یکی شمردند، اما نباید بدان اعتماد کرد. نام «آفرودیت» در واقع، بُنی شرقی دارد و همانند خود ایزدبانو محتملاً فنیقی است. او خواهر ایشتر ایزدبانوی آشوری - بابلی و عشتارِت سوری - فنیقی به شمار می‌رود. آیین آفرودیت از فنیقیه به سیترا^{۶۵۳}، ناحیه‌ای تجاری در فنیقیه، و آنگاه به قبرس نفوذ کرد (و از همین هنگام است که در آثار هومر به القاب سیترایبی و قبرسی ایزدبانوی مذکور برمی‌خوریم)؛ پس از آن، آفرودیت را در سراسر یونان و حتی در سیسیل می‌پرستیدند.

تردیدی نیست که آفرودیت در اصل - همانند ایزدبانوان بزرگ آسیایی - ایزدبانوی باروری بود و حوزه‌ی اقتدارش همه‌ی طبیعت، سبزینه‌ها، جانوران و آدمیان را دربرمی‌گرفت. بعدها از خویشکاری‌های وی کاسته شد و به بهترین وجه، ایزدبانوی عشق گشت.

آفرودیت اورانیا یا آفرودیت آسمانی، ایزدبانوی عشق ناب و آرمانی بود.

آفرودیت ژنتریکس^{۶۵۴} یا نیمفیا^{۶۵۵} (پری) ایزدبانوی نگاهبان زناشویی بود؛ دوشیزگان و بیوگان بدو نیایش می‌بردند تا شوی کنند. آفرودیت پاندموس^{۶۵۶} (عادی) یا آفرودیت پرن^{۶۵۷} (روسپی) ایزدبانوی شهوت و عشق‌بازی و پشتیبان روسپیان بود. آفرودیت بعدها تحت تأثیر این افسانه، ایزد دریا (پلاژیا، پونتیا^{۶۵۸}) شد.

آیین آفرودیت و جلوه‌های او

مراکز مهم آیین آفرودیت عبارت بودند از پافوس^{۶۵۹} واقع در قبرس و سیترا در کرت. از پرآوازه‌ترین محرابه‌های آفرودیت می‌توان پرستشگاه کندیوس^{۶۶۰} واقع در کاریا^{۶۶۱} و پرستشگاهی در جزیره‌ی خوس^{۶۶۲} را برشمرد. آفرودیت پاندموس در شهر تب نیز پرستیده می‌شد؛ در آن‌جا تندیس ایزدبانو برپا بود و می‌گفتند که از تخته پاره‌های کشتی‌هایی ساخته شد که کادموس^{۶۶۳} را به یونان باز آورده بودند. پرستشگاه آفرودیت هتائرا^{۶۶۴} در آتن بود که در آن ایزدبانو را به گونه‌ی بز نشسته نمایانده بودند. او را در عبیدوس، افه‌سوس و بیش از همه در کورینت می‌پرستیدند. در این شهرها، روسپیان، کاهن بانوان واقعی پرستشگاه آفرودیت به شمار می‌رفتند. آفرودیت ژنتریکس را در اسپارت و نائوپاکتوس^{۶۶۵} می‌پرستیدند. آفرودیت اورانیا در سیسیون، آرگوس و آتن نیز دارای پرستشگاه بود. سرانجام، آفرودیت پلاژیا، ایزدبانوی دریا، به ویژه در هرمیون^{۶۶۶} پرستیده می‌شد. در تسالی، آفرودیت آنوسیا^{۶۶۷} (ناپرهیزگار) را به یاد قتل روسپی لائیس^{۶۶۸} به دست همسران آن ناحیه محترم می‌شمردند.

آفرودیت بنا بر شخصیت‌هایی که داشت، جلوه‌های گوناگون می‌یافت. در سیسیون، تندیس مزین به عاج را می‌پرستیدند که ایزدبانو را با تاج پولوس^{۶۶۹} نشان می‌داد. این تندیس شخصیتی والا و آزرمگین را نشان می‌داد که آشکارا نمایانگر آفرودیت اورانیا یا ژنتریکس بود.

تمثال‌های متأخر آفرودیت از ویژگی شهوانی برخوردار است. درواقع، مدل‌هایی که تندیس‌گران به کار برده‌اند، اغلب روسپیانی چون کراتینا^{۶۷۰}،

فرینه^{۶۷۱} یا کامبیس^{۶۷۲} - معشوقه‌ی اسکندر - بوده‌اند. اینان آفرودیت‌های برهنه‌ی پراکسی‌تلس^{۶۷۳} بودند که بر باد دهنده‌ی تقوای ساکنان خوس به شمار می‌رفتند. آفرودیتی که در کنیدوس محترم شمرده می‌شد، بسیار شهوت‌انگیز بود. اسطوره‌ی زایش آفرودیت را هزیود روایت کرده‌است و ملهم از انواع گوناگون آفرودیت آنادیومنه^{۶۷۴} - یعنی برخاسته از آب‌ها - است، همانند آفرودیت (یا ونوس) مشهور مدیسی، و آفرودیت‌هایی در حال شست و شو که تندیس‌هایشان پس محبوب همگان است.

گونه‌ای آفرودیت که با همتای پیشین اندکی متفاوت است، آفرودیت جنگجو است که زیناوند (مسلح) است و کلاه‌خودی بر سر دارد. او را به ویژه در اسپارت می‌پرستیدند و بازتابی از ایشتر، جنگجوی بابلی بود.

زایش آفرودیت

هومر، آفرودیت را دختر زئوس و دیونه شمرده‌است. دیونه شخصیتی نسبتاً ابهام‌آمیز داشت و می‌گفتند که دختر اقیانوس و تتیس بوده‌است. درباره‌اش تنها می‌دانیم که او پیوندی نزدیک با آیین زئوس در دُونا داشته‌است. حتی نام او که گونه‌ی مؤنث نام «زئوس» است، چیزی از شخصیت واقعی او را مشخص نمی‌کند. افسانه‌ای خیال‌انگیز که عامه‌ی مردم برای او بر ساخته‌اند، چندان خشنودکننده نیست و روایت هومر با روایت دیگری تکمیل می‌گردد که در نظر عامه غنی‌تر است.

هنگامی که کروئوس فریبکار به تحریک مادرش، گایا، پدرش، اورانوس را اخته کرد، جهاز تناسلی‌اش را دریا افکند که بر سطح آب شناور شد، کف سپیدرنگی پدید آورد که نطفه‌ی آفرودیت از آن به وجود آمد. این نطفه با دم‌مه‌آلود زفیروس^{۶۷۵}، بادِ باختر، در دریای توفانی به حرکت درآمده بود. آفرودیت در طول ساحل سیترا از آن زاده شد و آنگاه در کرانه‌های قبرس به خشکی فرارسید. هورائه^{۶۷۶} بدو درود فرستاد، جامه‌ی گرانبها بر تن او کرد، جواهرات ارزشمند بدو بخشید و او را به انجمن جاودانان (ایزدان) فراز برد. ایزد عشق و

هیمروس^{۶۷۷}، ایزد میل و شهوت، در کنار او بودند. چون زیبایی او را دیدند، به دیده‌ی تحسین نگریستند. بنا به گفته‌ی شاعر، هر یک «در دل آرزو کردند که او همسرشان شود و او را به منزلگاه خویش ببرند».

طبیعی بود که همه‌ی ایزدان یگه‌خوردند، چه آفرودیت گوهر زیبایی زنانه بود. از موی درخشان و زیبای سر تا پاهای سیمینش، همه‌ی اندام، بس فریبا و موزون بود. هرا و آتنا نیز بی‌تردید بس دلربا بودند، اما زیبایی غرورآمیز هرا احترام برمی‌انگیخت و زیبایی بی‌پیرایه‌ی آتنا کام‌بازدارنده بود. آفرودیت اما اغواگر بود. چه افزون بر کمال زیبایی، دارای جذابیتی بود که همه را به سوی خویش می‌کشید و پیروزگر بود. «او چهره‌ای فریبا و همیشه لبخندی شیرین بر لب داشت».

داوری پاریس

می‌توان حدس زد که دیگر ایزدبانوان آلمپ از پذیرش این رقیب سرسخت سر باز می‌زدند. ایزدان برای آنان مسابقه‌ی زیبایی ترتیب دادند. هنگام مراسم زناشویی تتیس و پلئوس، همه‌ی ایزدان به جز اریس، ایزد ناسازگار (Discord)، دعوت شدند. اریس که از این امر آگاه شد، سخت برآشفته و به تالار جشن درآمد که در آن جا مهمانان گرد سیبی زرین جمع شده بودند. عبارت «برای زیباترین»، روی سیب زرین حک شده بود. هرا، آتنا و آفرودیت هر سه تصاحب آن را در سر می‌پروراندند. زئوس برای اجرای این امر، بدانان فرمان داد که تسلیم رأی یک انسان شوند. قرعه به نام پاریس، فرزند پریام، پادشاه تروا افتاد. پس هرمس این سه ایزدبانو را به فریجیه برد، جایی که پاریس گل‌ی پدرش را در سرایشی کوه‌ایدا به چرا برده بود. پاریس سخت آشفته گشت و خواست از این کار سر باز زند، اما ناگزیر شد در برابر فرمان زئوس که توسط هرمس بدو ابلاغ شده بود، سر اطاعت فرود آرد. سه ایزدبانو را یکی پس از دیگری در برابر او آوردند. هر یک سعی می‌کردند که به نیروی افسون و با وعده‌های درخشان نظر او را به خود جلب کنند. هرا گفت: «اگر جایزه را نصیب من گردانی، تو را شهریار سراسر آسیا خواهم کرد». آتنا بدین چوپان برنا وعده داد که همیشه او را در نبردها پیروز گرداند. آفرودیت که

نه می توانست عصای شهریاری یا پیروزی بدو عطا کند، تنها دکمه های دامن خویش را باز کرد و کمر بند گشود؛ پس قول داد که زیباترین زنان را بدو ببخشد. رأی صادر شد و چوپان کوه ایدا جایزه ی سیب زرین را از آن آفرودیت کرد. بدین گونه، پاریس هلن، همسر منلاس را تصاحب کرد؛ اما هرا و آتنا به پاس غرورشان هرگز او را نبخشیدند و سرسختانه انتقام گرفتند. کشور، خانواده و مردم سرزمینش را به ویرانی کشاندند و او را نیز آماج ضربات یونانیان قرار دادند.

اما از آن به بعد دیگر اقتدار و برتری آفرودیت تثبیت گشت و دیگر همواردی نداشت. حتی هرا هنگامی که می خواست عشق شوی خود را دوباره به سوی خویش جلب کند، بی درنگ سوی رقیب پیشین شتافت تا کمر بند جادویی وی را به امانت گیرد، کمر بندی که به واسطه ی آن می توانست دل ایزدان و آدمیان را به دست آورد. کمر بندی شگفت، زیبا و گلدوزی شده بود که همه را اغوا می کرد و به گفته ی هومر میل به کامجویی و عشق ورزی شیرین را حتی در دل خردمندترین انسان بیدار می نمود.

آفرودیت، ایزدبانوی عشق، بانوی گفت و گوی اغواگر، «خنده های جذّاب، فریبندگی شیرین، افسون ها و شادی های عاشقانه» بود. چنین بود قلمرو شهریاری او، اما گاه همانند دیگر ایزدان، میان آدمیان نزاع برمی انگیزخت. در چنین مواقعی، او نیز خود را به میدان معرکه می افکند و زمانی پشتیبان ترواییان بود و در جنگ پشت دیوارهای ایلیم شرکت داشت و البته باید گفت که پیروزی چندان چشمگیری به دست نیاورد. روزی هنگامی که به یاری فرزندش انیاس^{۱۷۸} شتافت و او را با نقاب درخشان خویش، از تیررس یونانیان در امان نگاه داشت، دیومد او را شناخت. دیومد چون نیک آگاه بود که او ایزدبانویی نه چندان دلاور است، با وی نبرد کرد و با نوک پیکان خویش دست ظریفش را اندکی زخمی کرد. آفرودیت شتابان به آلمپ بازگشت و مورد استهزاء آتنا واقع شد که می گفت: «بی تردید این قبرسی یکی از زنان یونانی را ترغیب کرده است تا به پاس ترواییان دلبند و محبوبش بجنگد، و هنگامی که او آن زن را نوازش می کرد، سنجاقی زرین دست نازنینش را خراشیده است!» آفرودیت از خشم برافروخت و پیش پدر ایزدان شکایت کرد.

ژئوس لبخندی زد و گفت: «تو ای فرزندم، هرگز خود را به جنگ میافکن، بلکه تنها به کامجویی های شیرین و عاشقانه بپرداز!»

عشق ورزی های آفرودیت

زیبایی آفرودیت همه ی ایزدان را برانگیخته بود؛ اما تنها هفائستوس، زشت ترین ایزد و عاری از هر گونه جذابیت توانست او را به همسری برگزیند. چنین پیمان ناهمگونی چندان خوشایند نبود. حتی در آلمپ ایزدانی به آفرودیت تسلیت گفتند. آرس و هرمس - که هشیارتر به نظر می رسیدند - از این زناشویی شگفت زده شدند. از این گذشته، آفرودیت از برانگیختن احساسات ایزدانِ نامیرا و دلسوزی آنان پنهانی لذت می برد و آنان را به ماجراهای عاشقانه می افکند. به جز آتنا، آرتمیس و هستیا، همه ی ایزدان زیر تأثیر او قرار گرفتند. فرمانروای ایزدان خود را تسلیم قدرت او کرد. «او حتی اندیشه ی ژئوس را مغشوش کرده بود، روح دوراندیش او را فریفت و او را به شکار زنان میرا واداشت.»

ژئوس نیز به نوبه خود برای انتقام از آفرودیت، «این میل را در او بیدار کرد که با انسانی میرا بخشید.» و بدین گونه، آفرودیت میل شدیدی نسبت به آنکیز^{۶۷۹} تروایی، که زیبایی اش همتای ایزدان بود، احساس کرد. روزی هنگامی که آنکیز گله اش را در کوه ایدا به چرا برده بود، آفرودیت بدو پیوست. آفرودیت پیش از عزیمت، به پرستشگاه پافوس رفت و در آنجا گریس ها (ایزدان فریبایی) روغن خوشبو و فاسدنشدنی بر پیکرش مالیدند و او را با گران ترین زیورآلات آراستند. «روبندش درخشان تر از مشعل بود، دستبندها و گوشواره های زیبا و گردنبندی زرین داشت، سینه ی فریبایش چونان ماه می درخشید.» چون از دامنه ی کوه ایدا فراز می رفت، گرگان پشمالو، شیران زبرموی و پلنگان چابک پیرامون او از شادی جست و خیز می کردند؛ «او با دیدن آنان شاد شد و قلب هایشان را سرشار از عشق کرد.»

چون به نزد آنکیز فراز آمد، گفت که دختر اُتروس، شهریار فریجیه است و کام خویش بر وی آشکاره کرد و گفت که می خواهد به همسری اش درآید. آنکیز

بی درنگ آفرودیت را به خوابگاه نیک آراسته‌اش که پوشیده از پوست خرس و شیر بود، فراز برد. آن جا «انسانی میرا به اراده‌ی ایزدان و سرنوشت با ایزدبانویی نامیرا خسبید، بی آن که او را بشناسد.»

آفرودیت چون بیدار شد، با همی شکوه ایزدوارش در برابر آنکیز نمایان شد. آنکیز شبان با ترس و لرز به وی نگریست و از این امر وحشت داشت که پیری زود هنگام بدو روی کند، زیرا با ایزدبانویی خفته بود. اما آفرودیت او را مطمئن کرد و قول داد که فرزندی همانند ایزدان برای او آورده و از وی خواست که هرگز نباید نام مادر نوزاد را فاش کند. فرزند بعدها آنیاس پرهیزگار نام گرفت.

آنکیز تنها انسانی نبود که از آفرودیت کام گرفت. فنیقیانی که بین جزایر اژه و بنادر پلوپونز در تردد بودند، حکایت عشق ایزدبانو عستارت و آدونیس را با خود باز آوردند. یونانیان طبیعتاً همین حکایت را برای آفرودیت نقل کردند و داستان آفرودیت و آدونیس یکی از موضوعات روایی مورد علاقه‌ی شاعران و هنرمندان گردید.

از مقرّبان آفرودیت باید از فانتون، فرزند اثوس و سفالوس یاد کرد که از کودکی در دامان او پرورش یافت و «نگاهبان شبانه‌ی پرستشگاه‌های مقدس او» شد. همچنین سینیراس^{۶۸۰} که گاه او را همچون پدر میره^{۶۸۱} - و نتیجتاً پدر آدونیس - خوانده‌اند. معمولاً او را بنیانگذار آیین آفرودیت در جزیره‌ی قبرس پنداشته‌اند و خود فرمانروای آن سرزمین نیز بوده است.

در همین جزیره‌ی قبرس، در آماتوس، تندیسگری پیگمالیون^{۶۸۲} نام به سر می برد. او عاشقانه به هنر خویش می پرداخت و تنها در جهان ساکت تندیس‌های خود شادمانه می زیست؛ تندیس‌هایی که آفریده‌ی تراش و قلم او بود. بیزاری او از جامعه به رفتار پروپونتی‌ها^{۶۸۳} مربوط می شد. اینان دخترانی بودند در آماتوس که وجود ایزدی آفرودیت را سخت انکار می کردند. آفرودیت برای پادافره آنان هرزگی در آنان پدید آورد، چونان که احساس شرمساری خویش از دست دادند و به راحتی خود را در اختیار همگان قرار می دادند. سرانجام به صخره بدل شدند. بدین گونه، پیگمالیون از جامعه‌ی زنان پرهیز می کرد، اما با وجود این، آفرودیت را

سخت محترم می شمرد. اکنون چنین پیش آمد که او تندیزی از عاچ از زنی چندان زیبا بساخت و بدان دل باخت. افسوس! این نگاره‌ی سرد هرگز پاسخگوی عشق ورزی‌های او نبود. آفرودیت بر این دلدادهی تنها دل سوزاند. روزی هنگامی که پیگمالیون این تندیس خاموش را در آغوش می فشرد، ناگهان احساس کرد که تندیس عاچ به حرکت درآمده، بوسه‌های وی را پاسخ می دهد. تندیس به گونه‌ی معجزه‌آمیزی زنده گشت.

این امر شگفت، نمونه‌ای از نیروی مقتدر آفرودیت در کل آفرینش بود. او شادی زندگی بخش را در تمامی طبیعت می گسترانند. بنا به گفته‌ی لاکرتیوس^{۶۸۴}، او با ظاهر شدنش «در آسمان‌ها آرامش پدید می آورد و توفان نور فرا می افکند؛ امواج دریا بدو لبخند می زنند.» باری، آفرودیت ایزد حیرت‌انگیزی بود که قلب زنان را سرشار از شوریدگی و کام می کرد. آنان که برگزیده‌ی وی بودند، قربانی و شوربخت می شدند؛ برخی مانند مدیا^{۶۸۵} یا اریادنه^{۶۸۶}، حتی پدران خویش را لو می دادند. آنان همچون هلن، سرزمین خود را ترک کردند تا به یک بیگانه بپیوندند و مغلوب می شدند همچون میره یا فاندرا، و امیال سرکش داشتند یا همانند پاسیفائه دستخوش امیال بهیمی و غول آسا می شدند.

با وجود این، همین آفرودیت نگاهبان زناشویی‌های قانونی بود و در میان ایزدانی که تقدیس زناشویی را محترم می شمردند، همتا نداشت. مادران اسپارتی چون دختران خویش را شوهر می دادند، برای او قربانی می کردند. همو بود که پرستاری دختران پانداروس، مِروپه و کلئوترا را به عهده گرفته بود و هنگامی که والدینشان در گذشته بودند، بدانان شیر و غسل و شراب خوشگوار داد و چون آنان بزرگ شدند، از زئوس قدرتمند خواست که زفاف آنان را خجسته کند. اگر مِروپه و کلئوترا تنها به آفرودیت وابسته بودند، همسرانی خوشبخت می شدند؛ اما این دو زن جوان و شوربخت درست در لحظه‌ی ازدواج، از سوی هارپی‌ها^{۶۸۷} ربوده شده، در شمار پیروان نیروهای نفرت‌انگیز خشم^{۶۸۸} درآمدند.

هرمافرودیت^{۶۸۹}

فرزندان آفرودیت عبارت بودند از هارمونیا^{۶۹۰}، که آفرودیت او را پس از همبستری با آرس زاد. هارمونیا با کادموس ازدواج کرد؛ هرمافرودیت پسر آفرودیت، و پدرش هرمس بود.

آفرودیت برای نهان داشتن زایش هرمافرودیت، بی درنگ او را به پریان کوه ایدا سپرد. آنان نوزاد را در جنگل ها پروردند. او در پانزده سالگی برنایی وحشی و ددخوی بود که همه کارش شکار در کوهستان های جنگلی بود. روزی در کاریا به سواحل دریاچه ای فرحبخش رسید که طراوتش او را به شنا وا داشت. سالماسیس^{۶۹۱} پری که بر آن دریاچه فرمانروا بود، او را دید و دلباخته ی زیبایی اش شد. پس عشق خویش بر او آشکاره کرد، اما هرمافرودیت جوان و کمرو می خواست دست رد به او زند. سالماسیس دست هایش را گرد پیکرش حلقه کرد. او تلاش می کرد پری را از خود براند؛ اما پری دلدادۀ فریاد زد: «ای جوان خام! بیهوده تلاش مکن. آه شما ای ایزدان! مباد هرگز بگذارید که پاره های تنش از من جدا شود و آن من از وی!» دو پیکر بی درنگ یگانه گشت و به یک تن مبدل شد. «آنان گونه ی مضاعفی یافتند که نه مرد بود و نه زن؛ گویی از جنسی واحد نبودند، اما در عین حال دو جنسیت مخالف داشتند.»

پس از این رویداد، آب های آن دریاچه هر کسی را که در آن شنا می کرد، از رجولیت می انداخت. این آخرین آرزوی هرمافرودیت بود که پیش از آن که سالماسیس او را به ژرفای آب دراندازد، از او خواسته بود. برخی چنین تفسیر کرده اند که این افسانه ی شگفت بازمانده ی آیین آفرودیت ریشوی قبرس بوده است.

همراهان آفرودیت

اروس

یکی از مهم ترین همراهان آفرودیت، اروس بود. او در عصر هومر ناشناخته بود و

در منظومه‌ی تنوگنی هزیود همچون پسر اربوس و نایت (شب) مطرح گردید. نقش او هماهنگ کردن عناصر تشکیل دهنده‌ی کیهان بود. او «به آشفتنگی نخستین جهان هماهنگی می‌بخشد» و حیات را گسترش می‌دهد. این ایزد بدوی، شخصیت نیمه انتزاعی نیروی کیهانی است و شباهت اندکی با اروس سنتی دارد که چهره‌اش تنها در اعصار متأخر تحول یافت.

درباره‌ی خاستگاه او همه توافق ندارند. برخی می‌گویند که مادرش، ایزدبانو ایلی تیا بوده است؛ برخی بر آن‌اند که او از ایریس و زفیروس پدید آمد. گاه او را ایزدی پنداشته‌اند که پیش از آفرودیت زاده شده و به اتفاق هورائه در سواحل قبرس به آفرودیت خوشباش گفته است. گاهی - بنا به روایتی بسیار رایج - او را پسر آفرودیت پنداشته‌اند. و اما درباره‌ی پدرش، باستانیان میان آرس، هرمس و زئوس تردید کرده‌اند.

اروس جوان‌ترین ایزدان بود؛ وی کودک‌کی بالدار، هرچند طغیانگر، اما جذاب بود و شوخ‌طبعی و بوالهوسی‌اش آدمیان و ایزدان را رنج بسیار می‌داد. او به تیر و کمان زیناوند بود. او چندان شرور بود که حتی به مادرش احترام نمی‌گذارد و آفرودیت گاه ناگزیر به پادافراش می‌شد و بال‌ها و ترکش او را باز می‌گرفت. با این حال، اروس معمولاً پرستار شیفته‌ی او بود. در آرایش بدو کمک می‌کرد و در سفرها همراه وی بود. هنگامی که ایزدبانو آفرودیت در آغوش آرس می‌غنود، اروس سلاح‌های سنگین این ایزد جنگ را در دست می‌گرفت و خود را سرگرم می‌کرد؛ کلاه خود او را با پَر درخشنده‌اش بر سر می‌نهاد. به همین گونه بعدها خواهیم دید که او با سلاح هراکلس نیز بازی می‌کند.

این ایزد شرور و فریبنده که از شکنجه دادن آدمیان شعفناک می‌شد و بنا به نوشته‌ی آناکرائون^{۶۹۲}، هر تیر هنرمندانه‌رها شده را پاسخ می‌گفت و خود گاه قربانی کام‌هایی می‌شد که در دیگران پدید می‌آورد. این نکته در حکایت جذاب پسیکه^{۶۹۳} آمده و معروف است، هرچند این حکایت در اعصار متأخر باز ساخته شده و بیش‌تر جنبه‌ی فلسفی دارد تا اساطیری.

اروس و پسیکه

پسیکه (در یونانی به معنی «روح») شاهدختی دارای زیبایی فوق العاده بود، چندان که آفرودیت بدو رشک می برد. او به فرزندش اروس می آموخت که این موجود فانی بی پروا را پادافراه دهد. اندکی پس از آن، سروشی با فریادهای موحش و تهدیدآمیز به پدر پسیکه فرمان داد که دخترش را به چکاد کوهی فراز برد تا در آن جا طعمه‌ی غولی شود. پسیکه لرزان اما تسلیم سرنوشت بر صخره‌ای پرت نشسته، منتظر اجرای فرمان سروش بود که ناگهان خود را در میان دست‌های زفیروس احساس کرد که با مهربانی او را بلند کرده، به کوشک شکوهمند خویش فراز برد. چون شب فرا رسید، پسیکه مهیای خواب شد که ناگهان موجودی شگفت در تاریکی بدو پیوست و گفت که همان شوی مقدر اوست. پسیکه نتوانست چهره‌اش را ببیند، اما صدایش لطیف و سخنش سرشار از جذابیت بود. این میهمان شگفت‌انگیز پیش از سپیده‌دم ناپدید گشت و از پسیکه قول گرفت که مبادا هرگز به چهره‌اش بنگرد. پسیکه به رغم غریب بودن ماجرا، از زندگی جدیدش ناخشنود نبود؛ هرچه آرزو می کرد، در آن کوشک برایش فراهم بود، به جز حضور همیشگی شوی شادی‌آورش که تنها در ساعات تیره‌ی شب به دیدار دلبنده می آمد. بدین گونه شادی‌هایش ادامه یافت تا آن زمان که خواهرانش - که در آتش رشک می سوختند - بذر تردید را در دل او کاشتند و گفتند: «اگر شویت می هراسد که مبادا چهره‌اش را ببینی، از آن روست که او باید به رامستی غولی نهانکار بوده باشد.» آن‌ها چندان از او خرده گرفتند که شبی پسیکه به رغم قول خود، از بستر برخاست، پنهانی چراغ برافروخت و آن را در برابر آن چهره‌ی رازآمیز گرفت. اما به جای غولی موحش، فریباترین باشنده‌ی جهان را دید. او خود اروس بود که تیر و کمانش را کنار بستر نهاده بود. پسیکه غرق در شادی گشت و چون خواست که چهره‌ی شوی دلبنده خویش را نزدیک‌تر ببیند، چراغ را نزدیک‌تر برد و همین سبب شد که قطره‌ای روغن بر شانه‌ی عریان ایزد بیفتد. بی‌درنگ بیدار شد و پسیکه را به خاطر پیمان شکنی سرزنش کرد و ناگهان ناپدید گشت.

کوشک نیز در همان لحظه ناپدید شد و پسیکه‌ی بینوا خود را دوباره روی

صخره‌ای تنها یافت و تنهایی ترس‌آورش از نو آغاز گشت. نخست دست به خودکشی زد و خود را به رودخانه افکند؛ اما آب‌ها او را به مهربانی به آن سوی ساحل بردند. او از آن پس در معرض خشم آفرودیت قرار گرفت و عذاب جسمی بسیار وحشتناکی را متحمل شد. اما با کمک‌های اسرارآمیز بر رنج‌ها غلبه یافت. او حتی ناگزیر شد به جهان زیرین هبوط کند. سرانجام، اروس که با توبه‌ی همسر تیره‌بخش مواجه گشت، و از سویی همیشه او را دوست می‌داشت و نگاهبانی می‌کرد، نزد زئوس رفت و اجازه خواست که پس‌یکه دوباره بدو بپیوندد. زئوس رضایت داد و به پس‌یکه جاودانگی اعطاء کرد. آفرودیت از کینه و دشمنی دست کشید و ایزدان‌آلمپ از دواج این دو دل‌داه را جشن گرفتند و غرق در شادی شدند. ایزدان دیگری نیز در کنار اروس دیده می‌شوند که از همه مهم‌تر هیمروس^{۶۹۴} و پوتوس^{۶۹۵} بودند که شخصیت‌هایی از میل عاشقانه‌اند.

گریس‌ها (ایزدان فریبایی)

همراهان آفرودیت با گریس‌ها کامل می‌شوند. هرچند گاهی گفته می‌شود که آنان دختران هلیوس و آگله^{۶۹۶} بوده‌اند، اما عموماً می‌پندارند که گریس‌ها زاده‌ی اورینوم اقیانوسی و پدرشان زئوس بوده‌است. آنان ایزدان خندانی بودند که حضورشان نه تنها در سراسر جهان بیرون، بلکه در قلب آدمیان شادی می‌پراکند. پیندار^{۶۹۷} درباره‌ی آنان گوید: «با وجود شما همه سرشار از شیرینی و فریبایی شوند». تعداد و نام‌هایشان اغلب متفاوت است. در زمان‌ها و سرزمین‌های گوناگون، آنان چنین نام داشتند: خاریس^{۶۹۸} و پاسی‌تیا^{۶۹۹} (از هومر)؛ در اسپارت، کلیا^{۷۰۰} و فائنا^{۷۰۱}؛ در آتن هرژمونه^{۷۰۲} و آئوخو^{۷۰۳}. اما بنا به روایتی که بیش از همه پذیرفته شده‌است، شمار آنان سه و نام‌هایشان آگلایا^{۷۰۴}، اوفرورزین^{۷۰۵} و تالیا^{۷۰۶} می‌باشد. آنان همراهان آفرودیت بودند و او را می‌آراستند. ایزدبانو آفرودیت هرگاه که می‌خواست ایزدان را فریفته‌ی خویش کند، از هنر آرایشگری گریس‌ها بهره می‌جست. گریس‌ها هنگام بازگشت بهار با پریان می‌آمیختند و شادی می‌کردند و

گروه‌هایی از رقصندگان که با گام‌های چابک بر زمین به پایکوبی می پرداختند، بدانان می پیوستند. این بدان روی بود که ایزدان مزبور - که برخی آنان را جنبه‌های شخصیت یافته‌ی پرتوهای خورشید پنداشته‌اند، و حال آن که اساساً ایزدبانوان طبیعت بوده‌اند - نیز بر شکوفایی حیات گیاهی و رسیدن میوه‌ها نظارت داشتند. آگلائیا ایزدبانوی «درخشان» بود. تالیا «همو که گل‌ها را آورد» لقب داشت. آن شادمانی که از مواهب خورشید برمی‌خاست، در معنی نام «اوفرورزین» آشکاره بود: «او که قلب‌ها را شادی می‌بخشد». گریس‌ها خاستگاه و کارکردی بسیار همانند آپولن داشتند؛ با وجود این، آنان بخشی از همراهان او را تشکیل می‌دادند. آنان همچنین ایزدبانوان سپاسگزاری به شمار می‌آمدند. بدین گونه، مادرشان گاه‌لته^{۷۷} (فراموشی) نام داشت، زیرا سپاس و حق‌شناسی، بی‌درنگ به فراموشی سپرده می‌شود. پرآوازه‌ترین پرستشگاه گریس‌ها در اُرخومِنوس^{۷۸} واقع در بنوسی بود. در این پرستشگاه، «ایزدان فریبایی» را به شکل سنگ‌های آسمانی یا شهاب می‌پرستیدند. در یونان نیز دو پرستشگاه ویژه‌ی آنان بود. گریس‌ها نخست ملبس به جامه‌ی بلند بوده، تاج بر سر می‌نهادند. اما از پایان سده‌ی چهارم پ.م. آنان را به گونه‌ی سه‌زن جوان برهنه نمایانده‌اند که شانه‌های یکدیگر را گرفته‌اند.

پوزئیدون

شخصیت و خویشکاری

هرچند حوزه‌ی پوزئیدون دریا بود، اما مقام برجسته‌ی خود را در میان ایزدان بزرگ‌الмп داشت.

از هرودوت برمی‌آید که او ایزدی لیبیایی بوده و در واقع، ایزد بسیار کهن پلاسگی ۷۰۹ به شمار می‌رفت و حتی کهن‌تر از زئوس بود. قلمرو او که بعدها به دریا نسبت داده شد، در اعصار باستانی بسی گسترده‌تر بود.

در ریشه‌شناسی باستانی، نام او را با «نوشیدن» و «رود» مربوط می‌دانستند که تردیدآمیز است. نام «پوزئیدون» ظاهراً بیش‌تر مشتق از ریشه‌ای به معنی «صاحب بودن» و «استاد بودن» می‌باشد که در معنی واژه‌ی لاتینی «potens» نیز باز می‌یابیم.

محتمل است که پوزئیدون بدوی، این «صاحب یا استاد» مقتدر، زمانی ایزدی آسمانی و نشانه‌اش - نیزه‌ای سه شاخه - محتملاً نماد آذرخش - بوده باشد. هرچند زئوس جانشین او شده بود، با این حال، پوزئیدون همچنان به فرمانروایی خود بر کل زمین ادامه می‌داد. زیرا با ایزدان دیگری که با او بر سر اقتدار بخش‌های

گوناگون سرزمین یونان رقابت می کردند، به نبرد برخاست و نیز هومر عناوینی همچون «Enosichthon» (تکان دهنده‌ی زمین) بدو داده بود. پوزئیدون به راستی ایزد زمین لرزه بود. حتی هنگامی که قلمرو او تنها به دریا منحصر گشت، شخصیت خود را به عنوان خدایی بزرگ حفظ کرد؛ برابر زئوس آسمانی، زئوس الالیوس^{۷۱۰} (دریایی) گردید که قدرتش در سراسر کیهان مادی گسترش یافت. پوزئیدون در مقام شخصیت یافته‌ی عنصر آب‌ها، همیشه ایزد باروری و رویش به شمار می‌رفت.

آیین و جلوه‌های پوزئیدون

پوزئیدون ایزد ملی ایونی‌های پلوپونز بود که آیین او را به هنگام مهاجرت از آسیا باز آوردند و به ویژه در این بخش از یونان مورد پرستش بود. او حتی در اسپارت «Genethlios» یعنی «آفریننده» نام داشت. اما آیین وی در سراسر یونان، به ویژه در شهرهای ساحلی گسترش یافت. در کورینت، رودس و تائناروس عملاً جانشین ایزدان بومی شد.

حیوانات ویژه‌ی او عبارت بودند از اسب، نماد چشمه‌های روان، و ورزا، نشانه‌ی قدرت باروری یا بی‌پروایی او. طی جشن‌های ویژه‌ای که به افتخار پوزئیدون برگزار می‌شد و تائوریا^{۷۱۱} نام داشت، ورزاهای سیاه‌رنگی را به امواج می‌سپردند.

به همین گونه برای تقدیس نژاد اسب به افتخار پوزئیدون جشن می‌گرفتند. خاستگاه این سنت در تسالی بود که در آن‌جا معتقد بودند ایزد نامبرده، اسب را با ضربه‌ی نیزه‌ی سه شاخه‌اش آفرید.

پوزئیدون در هنر عتیق و کهن بسیار همانند زئوس بود. در نگاره‌ها او را همچون زئوس شکوه بخشیده، در حالی که با سینه‌ی عریان ایستاده، نیزه‌ی سه شاخه در دست دارد. اما چهره‌های پوزئیدون معمولاً آرام‌تر است، ریشی انبوه و مویی ژولیده دارد و حالتی فرسوده از اندوه را باز می‌نماید.

افسانه‌ی پوزئیدون

پوزئیدون فرزند کرونوس و رئا بود. در سرنوشت برادران و خواهران خویش سهم بود و به هنگام تولد توسط پدر بلعیده شد. آنگاه زئوس به توصیه‌ی متیس به کرونوس جرعه‌ای دوا خوراند که باعث شد قی کند و فرزندان بلعیده را بالا آورد. بنا به روایتی دیگر، رئا توانست مادیانی بدو بخوراند و در جا پوزئیدون را نجات دهد. با این حال، فرزندش را در میان رمه‌ی بره‌ی نزدیک مانتی نیا^{۷۱۲} پنهان کرد. از آن پس، دایه‌ای آر^{۷۱۳} نام، پوزئیدون را پرورد و او پنهان از خشم پدر بزرگ شد. همچنین می‌گفتند که رئا، پوزئیدون را به کافئیرا^{۷۱۴}، دختر اقیانوسی سپرد و پوزئیدون به یاری تلخینس^{۷۱۵} به رودس رهسپار شد.

هنگامی که زئوس با تیتان‌ها غولان می‌جنگید، پوزئیدون در کنارش نبرد می‌کرد و پولی‌بوتس^{۷۱۶} غول را به ضرب تخته سنگی که از جزیره‌ی خوس^{۷۱۷} با خود باز آورده بود، کشت. این جزیره بعدها به خلیج نیسیروس^{۷۱۸} مبدل شد. پس از پیروزی مشترکشان، میراث پدری تا آن‌جا که به یاد داریم، به سه بخش تقسیم شد: آسمان‌های پهناور به زئوس، جهان زیرین به هادس و دریای ژرف به پوزئیدون رسید.

پوزئیدون هرچند در اصل و نسب و جاه‌همتای زئوس بود، با وجود این، تحت الشعاع نیروی مقتدر برادر قرار داشت. این ایزد دریا گاه شکایت و ناله می‌کرد. زمانی چندان پیشروی کرد که با هرا و آتنا در توطئه‌ی سرنگونی زئوس همدست شد. زئوس نیرومندتر بود و پوزئیدون ناگزیر گردید تاوان شورش خویش را پس دهد. پس سالی را در خدمت لائومدون^{۷۱۹} بلندپایه بود و دیوارهای شهر تروا را برای او بنا کرد.

به هر حال، فرمانروایی پوزئیدون می‌توانست برآورنده‌ی آرزوهای او باشد. او نه تنها خداوند گار دریا، که خداوند گار دریاچه‌ها و رودها نیز بود. حتی زمین نیز به یک معنی بدو تعلق داشت، زیرا دریاهای قلمرو او بودند که زمین را نگاه می‌داشتند و او هرگاه اراده می‌کرد، می‌توانست آن را به لرزه درآورد. او به راحتی در طول جنگ با غولان، کوه‌ها را با نیزه‌ی سه شاخه‌اش شکافت و تخته سنگ‌ها را به

سوی دریا سرازری کرد تا نخستین جزیره‌ها را بنا کند. همو بود که در ایامی که تسالی را دریاچه‌ای عظیم فرا گرفته بود، کوه‌آسا را به دو نیم کرد و مسیر رود پنه‌ئیوس^{۷۲۰} را پاک کرد.

تشنگی پوزئیدون به تصاحب هر چیز چندان بود که اغلب در ستیز با ایزدان دیگر به سر می‌برد.

پیش‌تر گفتیم که او با آتنا بر سر تصاحب آتیکا در جنگ بود، ستیزه‌ای که به سود آتنا پایان یافت. با وجود این، پوزئیدون، آتیکا را در آب شناور ساخت. در تصاحب سرزمین تروئن^{۷۲۱} نیز با آتنا سر جنگ داشت که پیروز نشد، اما زئوس آن را به طور اشتراکی به هر دو بخشید.

پوزئیدون دیگر از هرا چندان خشنود نبود و با او بر سر تصاحب آلوگولیس رقابت می‌کرد. پس تصمیم‌نهایی را به داوری ایناخوس^{۷۲۲}، ایزد رود واگذارند که رودهای آستریون^{۷۲۳} و خفیسوس^{۷۲۴} او را همراهی می‌کردند. برای پوزئیدون چندان مطلوب نبود که دست به انتقام‌جویی زند و سه رودخانه را همراه با آرگولیس به خشکسالی بسپارد.

پوزئیدون همچنین با هلیوس نیز بر سر تنگه‌ی کورینت رقابت داشت. بریارئوس^{۷۲۵} را به داوری برگزیدند که آکروپلیس کورینت را به هلیوس و بقیه‌ی تنگه‌ی کورینت را به پوزئیدون بخشید. این سرچشمه‌ی آیین پوزئیدون شد و از آن پس او را در تنگه‌ی کورینت می‌پرستیدند؛ در روزهای جشن، مسابقات مشهور «تنگه‌ی کورینت» برگزار می‌شد.

سرانجام، پوزئیدون بر سر آژینا^{۷۲۶} نبرد ناموفقی با زئوس داشت و نیز بر سر تصاحب ناکسوس با دیونیزوس جنگید، اما پیروزی از آن او نشد. او ناگزیر گردید قلمرو دلفی را - که تا آن زمان به طور اشتراکی با گایا داشت - به آپولن واگذار کند و در عوض جزیره‌ی کالائوریا^{۷۲۷} را بگیرد.

از سوی دیگر، هیچ‌کس با پوزئیدون بر سر اقتدار دریا هرگز نبرد نکرد. او منزلگاه خویش را در اعماق دریای اژه ساخت، جایی که «کوشکی شکوهمند برایش بنا شده بود که از طلا می‌درخشید و برای ابد دوام می‌آورد». هنگامی که او

کوشک را ترک می کرد، بر گردونه اش می نشست و اسبان تیز تک با بال های زرین و نعل های برنزی آن را می کشیدند. او زیناوند به زره، تازیانه ای در دست داشت و گردونه اش را در پهنه ی آب ها می راند. غولان دریایی گرد او پرسه می زدند، از ژرفای مفاک فراز می آمدند و به فرمانروای خود اقتدا می کردند. دریای شاد به محض آن که گردونه ی پوزئیدون به نرمی از امواج فراز می رفت، در برابرش گشوده می شد، چنان که محور چرخ آن خیس نمی شد. به هر حال در بیش تر مواقع، پیدایی پوزئیدون همراه با توفان های سخت بود که نمایانگر خشم دیوانه وار این ایزد بود.

آمفی تربیت^{۷۲۸}

همسر پوزئیدون، آمفی تربیت بود که در اصل تجسم زنانه ی دریا به شمار می رفت. او دختر اقیانوس یا دختر نرئوس بود. روزی هنگامی که آمفی تربیت با خواهرانش در جزیره ی ناکسوس می رقصید، پوزئیدون او را ربود. چون پوزئیدون از او خواست با وی پیمان زناشویی بندد، آمفی تربیت نخست خودداری کرد و به اقیانوس اطلس گریخت. پوزئیدون دلفینی را به جست و جوی او فرستاد. دلفین پناهگاه او را کشف کرد و او را به نزد خداوندگار بازآورد. پوزئیدون نیز برای پاداش دلفین، او را در میان مجمع الکواکب قرار داد.

آمفی تربیت از آن پس در شهر یاری پوزئیدون شریک شد و در کنار شوی، بر گردونه ی ایزدی که غولان دریایی آن را می کشیدند، سوار می شد. او گاه نیزه ی سه شاخه، نشان فرمانروایی پوزئیدون را در دست می گرفت.

از اتحاد پوزئیدون و آمفی تربیت، پسری تربیتون^{۷۲۹} نام و دو دختر به پیدایی آمدند: رود^{۷۳۰}، که جزیره ی رودس نامش را از وی گرفت و مادر هلیادها^{۷۳۱} بود؛ و بنته سی سیم^{۷۳۲} که در اتیوپی اقامت داشت.

آمفی تربیت همسری سازگار و خانواده دوست بود و با شکیبایی تمام بی وفایی های مکرر شوهر را تحمل می کرد. تنها یک بار حسادت ورزید و آن زمانی بود که با اسکیل^{۷۳۳}، یکی از زیباترین پریان دریایی روبه رو شد. آمفی تربیت که از عشق پوزئیدون بدو به خشم آمده بود، گیاهان جادویی را در

حوضچه‌ای انداخت که اسکیلا در آن شنا می‌کرد. بدین گونه پری دریایی به غولی موخش مبدل شد. این جنبه‌ی دگردیسی او را گاهی به سیرسه^{۷۳۴} نسبت می‌دهند.

عشق‌ورزی‌های پوزئیدون

از میان معشوقه‌های بی‌شمار پوزئیدون تنها به چهره‌های مهم اشاره خواهیم کرد. ایزدبانوان محبوب او عبارت بودند از: گایا، مادر آنتائوس، غول ترسناک؛ دمتر که خود را به گونه‌ی مادبانانی درآورد تا از او بگریزد. اما پوزئیدون خود را به شکل نریانی درآورد و با وی درآمیخت. از این آمیزش - غیر از دختری که نامش اسرارآمیز است (شاید دسپوئنا^{۷۳۵}) - اسبی وحشی به نام آریون^{۷۳۶} به پیدایی آمد که پاهای راستش انسان‌گونه بود و از نیروی سخن‌گویی نیز برخوردار گشت.

پوزئیدون بار دیگر خود را به شکل اسب - بنا به روایتی به شکل پرنده - درآورد و موفق شد مدوسا را در پرستشگاه آتنا بفریبد. آتنا که از این بی‌حرمتی به خشم آمده بود، گیسوی مدوسا را به مار مبدل کرد. هنگامی که پرزئوس سر مدوسا را برید، از خون جهنده‌اش کریزاتور^{۷۳۷} و پگاسوس، اسب بالدار، پدید آمدند.

پوزئیدون از آلسیونه^{۷۳۸}، یکی از ایزدبانوان پلثیاد، صاحب دختری شد آتوسا^{۷۳۹} نام که آپولن بدو دل باخت. از این آمیزش، دو فرزند دیگر نیز پدید آمدند: هیپرنور^{۷۴۰} و هیریوس^{۷۴۱}. هیریوس در بتوسی فرمان می‌راند و به موهبت ایزدان، پدر آریون غول شد که بعدها از او سخن خواهیم گفت.

پوزئیدون از سلاتنو^{۷۴۲} صاحب دو پسر شد: لیسوس که فرمانروای جزایر نیک‌بخت بود، و اوریبیلوس^{۷۴۳} که در جنگ تروا بسیار فعال بود و در لشکرکشی آرگونوت‌ها^{۷۴۴} شرکت داشت.

اوریبیلوسی دیگر - که فرمانروای جزیره‌ی خوس بود و به دست هراکلس کشته شد - و آرگونوت آنکائوس^{۷۴۵} در پی آمیزش پوزئیدون و آستپالاتیآ^{۷۴۶}، خواهر اوروپ، به دنیا آمدند.

خیونه^{۷۴۷}، دختر بوریاس نیز فریفته‌ی پوزئیدون گشت و از وی صاحب

فرزندی شد اومولپوس^{۷۴۸} نام. خبونه برای آن که شرمگینی خویش را پنهان کند، فرزند را به دریا افکند؛ اما پوزئیدون او را نجات داد و به اتیوپی برد و در آنجا به دخترش بنته سی سیم، که بعدها نامادری اومولپوس شده بود، سپرد.

آترا^{۷۴۹} دختر پیتوس^{۷۵۰}، شهریار تروزن بود. آتنا در خواب بدو فرمان داد تا به جزیره‌ی سفیریا^{۷۵۱} برود و در آنجا برای آرامگاه سفروس^{۷۵۲} قربانی کند. آترا چون بدان معبد رفت، از دیدن پوزئیدون، شگفت زده گشت. پوزئیدون همانجا او را فریفت. آترا بعدها با ازوس^{۷۵۳} ازدواج کرد و مادر تزه شد.

تثوفانه^{۷۵۴}، دختر بیزال^{۷۵۵}، به سبب زیبایی بیکران^{۷۵۶}ش همیشه تحت تعقیب عشاق بود. پوزئیدون که خود دلباخته‌ی تثوفانه بود، برای آن که او را از مزاحمان درامان نگاه دارد، او را به جزیره‌ی کرینیس^{۷۵۶} (کرومیس) برد. عشاق به دنبال او روانه شدند. آنگاه پوزئیدون او را به میش و ساکنان جزیره را به گوسپند مبدل کرد و خود به صورت قوچ درآمد. تثوفانه از او قوچ پرآوازه‌ی زرین پشم زاد.

آلوه^{۷۵۷}، دختر سرسیون^{۷۵۸}، نیز از پوزئیدون صاحب فرزندی شد و او را در جامه‌ای زربفت پیچید. آنگاه او را سر راه نهاد. نوزاد از مادیانی شیر می نوشید. گاوچرانان او را یافتند و به نزد سرسیون بردند. سرسیون بی درنگ جامه‌ی زربفت را شناخت و از زشتکاری دختر خویش آگاه شد. پس او را به زندان ابد محکوم کرد و بار دیگر نوزاد را سر راه گذارد. اما این بار نیز همان مادیان باوفا برای شیردهی نزد نوزاد آمد. به همین سبب، بعدها نوزاد را هیپوتوس^{۷۵۹} نامیدند. بعدها هنگامی که سرسیون به دست تزه کشته شد، هیپوتوس بر اورنگ پدر بزرگ جلوس کرد.

اریزیکتون^{۷۶۰}، شهریار تسالی، به خاطر قطع کردن درختان جنگل مقدسی که از آن دمنه بود، به گرسنگی سیری ناپذیر دچار شد و برای رهایی از آن ناگزیر گردید همه‌ی اموالش را بفروشد. پس همه چیزش را فروخت و در پایان، نوبت به دخترش مسترا^{۷۶۱} رسید. اما پوزئیدون دلباخته‌ی وی بود و نیروی مسخ شدن بدو بخشید. پس هر بار که خریداران او را می خریدند، او می توانست بگریزد. این کار سبب شد که پدرش او را چندین بار بفروشد. سرانجام، راز او آشکاره گشت و

اریزیکتون دیگر چاره‌ای ندید، مگر آن که خویشتن را ببلعد و به هلاکت رساند.

در طول خشکسالی آرگولیس، که در نتیجه‌ی خشم پوزئیدون بر ایناخوس^{۷۶۲} پدید آمده بود، داناتوس^{۷۶۳} دخترانش را به جست و جوی آب فرستاد. یکی از آن‌ها، آمیمونه^{۷۶۴} در اثر بی‌توجهی، نیم خدای جنگلی (ساتیر)^{۷۶۵} را در خواب مجروح کرد. ساتیر آنگاه با وی خسبید. برخی گویند که آمیمونه در خواب بود که ناگهان ساتیر بر وی وارد شد و او را شگفت‌زده کرد. در هر صورت، پوزئیدون سر رسید، ساتیر را به جنگ فرا خواند و آمیمونه را - که بعدها از مواهب وی برخوردار گشت - نجات داد. پوزئیدون برای سپاس از این همه محبت او، نیزه‌ی سه شاخه‌اش را بر صخره‌ای کوبید و ناگهان چشمه‌های لرنا از آن فرا جهید. از آمیزش پوزئیدون با آمیمونه، پسری به دنیا آمد، ناپلیوس^{۷۶۶} نام که بعدها ناپلیا را بنیان‌نهاد و پس از لعن ایزدان، در کام امواج فرو غلتید. سرمنشاء چشمه‌ی پیرنه، نزدیک کورینت نیز در پیوند با افسانه‌ی پوزئیدون بود. پوزئیدون از پری پیرنه، دختر آکلوس^{۷۶۷} یا آسوپوس^{۷۶۸}، صاحب دو پسر شد که به گونه‌ی آسفانگیزی نابود شدند. پیرنه بی‌طاقت گشت و از گریستن خودداری نتوانست کرد؛ اشک‌های او سرمنشاء چشمه‌ی پرآوازه‌ی پیرنه شد.

تیروی^{۷۶۹} پری، دختر سالمونیوس^{۷۷۰} و آسیدیس^{۷۷۱}، دلش به حال انی‌پیوس^{۷۷۲}، ایزد رود، سوخت. پوزئیدون که دل‌باخته‌ی او بود، از اندوه او رنج می‌برد. روزی هنگامی که تیرو در کناره‌ی رود انی‌پیوس پرسه می‌زد، پوزئیدون ظاهر ایزدرو را دید و بدو نزدیک شد. پری فریفته شد و خود را تسلیم پوزئیدون کرد و آنگاه از او دو فرزند زاد به نام‌های پلیاس^{۷۷۳} و نلیوس^{۷۷۴}، اما آن‌ها را سر راه گذاشت و رها کرد. شبانان دو نوزاد را یافتند و او را در میان گله‌های اسب پروردند. با این حال، تیرو با کرتیوس^{۷۷۵}، شهریار ایون کوس^{۷۷۶}، ازدواج کرد. سیدرو^{۷۷۷}، مادر خوانده‌اش، نسبت به او بدرفتار شد. چون پلیاس و نلیوس نزد مادر بازگشتند، به دست سیدروی شرور کشته شدند.

هستیا: ایزدبانوی آتش

شخصیت و خویشکاری های وی

واژه ی یونانی «هستیا» به معنی آتشدان و مکانی در خانه است که در آن آتش برآورند. مشکلاتی که انسان نخستین برای فراهم کردن آتش داشت، باعث گردید که وی آتش را در کنار خود نگاه دارد و آن را بپاید و تقدیس نماید. از این گذشته، افراد خانواده نیز کنار آتش گرد هم جمع می شدند. چون یکی از اعضای خانواده راه استقلال می گزید، پاره ای از آتش موجود در آتشدان خانواده را به خانه ی جدید می برد و این خود نماد بقای خانواده بود. هنگامی که خانواده ها کم کم به صورت گروه هایی در شهر گرد هم آمدند، هر شهری آتشدان قبیله ای خود را داشت و همه آتش خانگی خود را از آن فراهم می کردند. سرانجام، آتش هستیا در قربانی ها به کار رفت. به همین دلایل بسیار که ذکرش رفت، هستیا همانند اگنی، ایزد آتش عصر ودایی، خیلی زود شخصیتی مقدس یافت. این شخصیت بعدها به صورت ایزدی جلوه یافت که نام واقعی شیشی را به خود گرفت که نمادش بود.

بنابراین، هستیا همانند هفائستوس، ایزد آتش بود. اما هنگامی که هفائستوس نمود گار عنصری آتشین بود و جلوه های آسمانی و زیرزمینی داشت، هستیا نماد آتش خانگی بود. با این حال، خصیصه ی اجتماعی و خانگی این ایزدبانو آن بود که نه تنها خانه و خانواده، بلکه شهر را نیز بایست می پایید. بعدها

هستیا به قیاس نمودگار آتش مرکز زمین و آتش زمینی شد؛ اما این مفهوم کم‌تر اساطیری بود و بیش‌تر جنبه‌ی فلسفی داشت.

هستیا در سراسر شهرهای یونان پرستیده می‌شد و در هر آتشکده‌ی عمومی شهر، محرابی برای خود داشت. هستیای دلفی آیین ویژه‌ای داشت، زیرا می‌پنداشتند که دلفی مرکز کیهان بوده و بنابراین، آتشکده‌اش، آتشگاه مشترک سراسر یونان به شمار می‌رفت. پرستشگاه‌های هستیا شکلی ویژه و مدور داشت. جلوه‌های هستیا نادر است. گلاکوس^{۷۷۸} آرگومنی تندیس‌ی از او برای آلمپیا ساخت. همچنین تندیس مشهوری از او در پاروس بود. این ایزدبانو را گاه به گونه‌ی نشسته، گاه ایستاده، اما همیشه در حالت سکون نمایانده‌اند.

هستیا همانند دیگر ایزدان، از تخیل عامه پدید نیامد و افسانه‌های کمی درباره‌اش وجود دارد.

هومر درباره‌ی هستیا سخنی نگفته است، اما هزیود آورده که او نخست کودکی بود که از کروئوس و رئا پدید آمد. بنابراین، او کهن‌ترین ایزدان آلمپ بود و پیش از ایزدان دیگر وجود داشت. آدمیان این را نیک می‌دانستند و هنگامی که برای ایزدان قربانی می‌کردند، نخستین بهره‌ی قربانی را نذر هستیا می‌کردند و نیز در جشنواره‌های مذهبی، نخستین و واپسین جرعه‌ی نذری را برای او می‌ریختند. اقتدار او در آلمپ نیز زبانزد بود و حقوق او به عنوان پیرترین ایزدان رعایت می‌شد. او ظاهراً از این مقام بهره‌ای چندان نبرد و نقش کهری در حوادث آلمپ داشت. افلاطون می‌گوید: «در منزلگاه ایزدان، تنها هستیا آسوده است.» تنها می‌دانیم که پوزئیدون و آپولن هر دو از او تقاضای ازدواج کردند. اما جواب رد بر سینه‌ی هر دو زد و برای خلاصی از دست آنان، خود را تحت‌الحمایه‌ی زئوس کرد و دست نوازش بر سر او کشید و پیمان بست که برای همیشه باکره بماند. زئوس پیمان‌ش را پذیرفت و «به جای ازدواج، بدو پاداش بخشید: این که او در میانه‌ی منزلگاه آسمانی باشد و غنی‌ترین بخش قربانی از آن او گردد و محبوب‌ترین ایزدان باشد.» بنابراین، هستیا با آتنا و آرتیس در امتیاز جذابیت و فریبایی شریک شد. او در شمار ایزدانی بود که آفرودیت هرگز نتوانست بر او چیره گردد.

تمیس

ایزدبانوی پرستاری و دادگری

یکی از مهم‌ترین ایزدان کهتر الپ تمیس بود. او دختر اورانوس و گایا بود و به نژاد تیتان‌ها - که الپی‌ها بر آنان چیره گشتند - تعلق داشت. تمیس به رغم زشت کاری‌های برادرانش، هرگز محبوبیتش را از دست نداد. به راستی زئوس در آغاز فرمانروایی خویش، او را به همسری برگزید. می‌گفتند که موثرها^{۷۷۹} او را از سرزمین‌های دوردست، منزلگاه اورانوس، نزد زئوس بازآوردند. بعدها هنگامی که هرا همسر زئوس شد، تمیس به پرستاری و تیمار او منسوب گردید. ظاهراً هرا با این کار مخالفتی نداشت؛ وقتی که هرا به گردهمایی ایزدان وارد می‌شد، همیشه از تمیس ساغر برمی‌گرفت.

وظیفه‌ی تمیس در الپ نه تنها فرمانبری بود، بلکه مسئول نظم جشن‌ها نیز به شمار می‌رفت. او ایزدان را به گردهمایی فرا می‌خواند و سور فراهم می‌کرد. او بسیار وظیفه‌شناس و عنصری مفید بود. رثا چون خواست زئوس نوزاد را از شرارت پدرش، کروئوس، درامان نگاه دارد، نوزاد را بدو سپرد. بعدها نیز برزایش آپولن و آرتیمیس نظارت داشت. همچنین می‌گفتند که او پرستشگاهی در دلفی را که از مادرش گایا به ارث برده بود، به عنوان هدیه به آپولن بخشید.

قلمرو تمیس در زمین نیز پهناور بود؛ او پیش از هر چیز، ایزدبانوی دادگری بود و از عدالت پاسداری می کرد؛ عنوان سوتیرا (Soteira: نگاهبان بانو) را داشت و مجرمان را پادافره می داد. قاضیان به نام و به توصیه‌ی او رأی صادر می کردند. تمیس همچنین ایزدبانوی خرد بود و ابولوس^{۷۸} (رایزنِ نیک) لقب داشت و با همین عنوان بر گردهمایی‌های عمومی نظارت می کرد. سرانجام، چون او مفسر مشیت ایزدان بود، می توانست پیشگوییانی داشته باشد. همو بود که پس از توفان، به دوکالیون پیشنهاد کرد که جمعیت زمین را از نو افزایش دهد.

تمیس از اتحاد با زئوس دارای چند فرزند شد: هوراها و موئراها یا ایزدان سرنوشت. هسپری‌ها نیز گاهی دختران او پنداشته می شدند.

آیین تمیس در سراسر یونان گسترده گشت؛ در دژ آتن، پرستشگاهی بدو اختصاص یافت. او همچنین صاحب محراب‌هایی در تروژن، تاناگرا، آلمپیا و در تب بود و در کنار زئوس آگوراتیوس پرستیده می شد.

او نماینده‌ی زنی دلاور با چهره‌ای عبوس، و نشان ویژه‌اش ترازو بود.

ایریس

پیام آور ایزدان

پونتوس و گایا در میان فرزندان خود، پسری تائوماس نام داشتند که با الکترا، دختر اقیانوس و تتیس، یگانه گشت. از این اتحاد هارپی‌ها و ایریس زاده شدند. ایریس در نزد باستانی‌ان نمودگار رنگین‌کمانی بود که در آلمپ دیده می‌شد. بدین گونه، پیام آور ایزدان به شمار آمد. او به ویژه پرستار زئوس بود. چون زئوس می‌خواست فرمانی به یکی از ایزدان صادر کند، ایریس مسئول اعلام فرمان بود؛ و هرگاه می‌خواست آدمیان را از اراده‌ی خویش آگاه کند، ایریس به زمین هبوط می‌کرد. گاه به هیأت میرایان در می‌آمد و گاه همان شکل ایزدی خویش را حفظ می‌کرد. او به پیکر ایزدی، دامن بلندی می‌پوشید، گیسوانش را می‌بافت و عصا به دست می‌گرفت؛ او را با حلقه‌های زرینی که بر شانه‌هایش نصب می‌کرد، می‌توانستند باز شناسند. گاهی همانند هرِمِس، صندل‌های حلقه‌مانند می‌پوشید. هومر آورده است که هنگامی که زئوس او را به جست و جوی ایزدبانوی دریایی، تتیس، فرستاد، در امواج تیره‌ی میان ساموس و صخره‌های ایمبروس غوطه‌ور شد. حتی جهان زیرزمینی به فرمان زئوس در برابرش دهان گشود. او بدان جا رفت تا جام زرینش را از آب قلمرو استیکس^{۷۸۱} پر کند.

هبه

ایزدبانوی جوانی

یونانیان هبه را همچون ایزدبانوی جوانی می پرستیدند و محرابی برای او در آتن برپا داشتند. یکی از جنگل های سرو فلیوس^{۷۸۲} بدو اختصاص داشت. او همچنین در سیسیون دارای پرستشگاه بود.

هبه دختر زئوس و هرا بود و دَهِش جوانی همیشگی بدو بخشیده شد. او نمودگار نوع ایزدی بانوی جوانی بود که در خانواده ی بدوی به خانه داری می پرداخت. بدین گونه، او در آلمپ وظایف بسیاری داشت.

به برادرش، آرس، کمک می کرد تا جامه هایش را بپوشد؛ او را می شست و جامه های فاخر بر تنش می کرد. هنگامی که مادرش هرا می خواست از آلمپ فراز رود، هبه گردونه را آماده می کرد. اما وظیفه ی عمده ی او آن بود که در جشن های ایزدی، ساغر ایزدان را پُر کند. می گفتند که زمانی در برابر چشم ایزدان بر زمین افتاد و اندام زشتش نمایان شد؛ پس از آن مقامش را از دست داد و گانیمده^{۷۸۳} جانشینش شد.

هلیوس

ایزد خورشید

هرچند یونانیان آپولن را ایزد نور خورشیدی می پنداشتند، خورشید نیز خود جلوه گاه ایزدی ویژه بود که هلیوس نام داشت. آیین هلیوس در یونان پیشینه‌ای بسیار کهن دارد. در سراسر این سرزمین، از جمله در الیس، آپولنیا، آکروپلیس کورینت، آرگوس، تروژن، دماغه‌ی تاناروم، آتن، تراکیه و به ویژه در جزیره‌ی رودس - که جزیره‌ی مقدس هلیوس شمرده می شد - محبوبیت داشت. تندیس عظیم پیکر هلیوس در رودس دیده می شد که شاهکار تندیسگری به نام خارس^{۷۸۴} بود. این تندیس در حدود ۳۰۰ متر بلند داشت، چنان که کشتی‌ها با بادبان‌های برافراشته از میان پاهای این تندیس به آسانی می توانستند بگذرند.

یونانیان می گفتند که تیتان‌ها، عموهای هلیوس، تندیس مزبور را به اقیانوس انداخته‌اند. آنگاه پیکر به آسمان رفت و خورشید درخشان را پدید آورد.

هلیوس هر سپیده از سوی خاور، از باتلاقی که به واسطه‌ی رود - اقیانوسی در سرزمین دوردست اتیوپی‌ها پدید آمده بود، برمی‌خاست؛ بر گردونه‌ی زرینش می نشست که ساخته‌ی هفائستوس بود و هورائه با اسبان بالدار آن را هدایت می کرد؛ اسبانی سپید و برآق که از منخرینشان آتش فرا می جهید و نام‌هایشان

لامپون، فائتون، کرونوس، آتن، آستروپ، برون، پیروئیس، اثوس و فالگن بود. آنگاه هلیوس فرمان می‌راند و از گنبد آسمان فراز می‌رفت. «با گردونه‌اش می‌تاخت و بر ایزدان و آدمیان پرتوافکن بود. برق پر صلابت چشم‌هایش کلاه خود زرین را می‌گسیخت؛ پرتوهای درخشان از سینه‌اش برمی‌خاست؛ کلاه خود درخنده‌اش بس تابناک و رخشان بود و پیکرش را در توری درخنده می‌پیچید که باد آن را پریشان می‌کرد.»

هلیوس در میانه‌ی روز به بالست (نقطه‌ی اوج) خود می‌رسید و به سوی باختر فرود می‌آمد و در پایان روز به سرزمین هسپری‌ها می‌رسید و در آن‌جا ظاهراً به داخل اقیانوس غوطه‌ور می‌شد. درواقع او وارد کرجی یا جامی زرین می‌شد که ساخته‌ی هفائستوس بود و مادر، همسر و فرزندانش در آن انتظارش را می‌کشیدند. او تمام شب را با کرجی می‌راند و در سپیده‌ای دیگر سفرش را آغاز می‌کرد.

نیز آورده‌اند که منزلگاه هلیوس در جزیره‌ی آثیا^{۷۸۵} واقع بود. فرزندانش آئیس^{۷۸۶} و سیرسه^{۷۸۷} در آن‌جا می‌زیستند. نیز می‌گفتند که اسبان هلیوس در جزایر خجسته^{۷۸۸}، در منتهی‌الیه باختری زمین می‌زیستند و از گیاهی جادویی تغذیه می‌کردند.

هلیوس صاحب قلمروهای دیگری در زمین بود. چون ایزدان جهان را بخش کردند، هلیوس حضور نداشت و فراموش شده بود. او از این بابت نزد زئوس گلایه کرد. پس جزیره‌ای که تازه از امواج برآمده بود، از آن او شد. هلیوس آن را «رودس» نامید. چه محبوبه‌اش رود^{۷۸۹} نام داشت که یکی از پریان دریایی بود و هلیوس سخت دل‌باخته‌اش گشت. روزی میان هلیوس و پوزئیدون بر سر تصاحب گردنه‌ی کورینت نزاع در گرفت. بریارئوس غول به داوری برگزیده شد که گردنه‌ی کورینت را به پوزئیدون بخشید، اما آکروکورینت را نیز به هلیوس داد که بعدها به آفرودیت رسید.

هلیوس در جزیره‌ی تریناسیا^{۷۹۰} افزون بر اسب، صاحب هفت گله و رزا و هفت رمه میش زیبا پشم بود، هر گله و رمه شامل پنجاه رأس بود. این تعداد همانند

سیصد و پنجاه شبانه روز مطابق سال بدوی، همیشه ثابت بود. دو دختر هلیوس، فائتوسا^{۷۹۱} و لامپتیا^{۷۹۲}، نگاهبان این حیوانات بودند. هنگامی که اُدیسه و یارانش به جزیره‌ی تریناسیا رفتند، جنگاوران با وجود هشدار فرماندهان، بدین گله‌ی مقدس دست یازیدند. «در پشت رَمه، گوساله‌های زیبا و پهن پیشانی می‌چریدند. آنان دشنه بر گلوگاهشان نهادند، سپس گوشت تنشان را پاره‌پاره کردند. چون هلیوس به واسطه‌ی لامپتیا از ماجرا آگاه شد، به ایزدان شکایت برد و تهدید کرد که خود را در قلمرو هادِس پنهان خواهد ساخت و نورش را به وادی مردگان خواهد برد. زئوس او را آرام کرد و بدو قول داد که این میرایان نادان را با آذرخش خود پادافره دهد.

هلیوس در مقام ایزد روشنی همه چیز را به چشم می‌دید و بر همه‌ی اسرار آگاه بود. سخن‌پنندار^{۷۹۳} درباره‌ی آپولن در مورد او نیز صادق است: «او ایزدی است که بر همه‌ی قلب‌ها نفوذ دارد، شکست‌ناپذیر است و هیچ آدمی یا ایزدی نخواهد توانست او را در عمل یا با پنهانی‌ترین اندیشه‌هایش بفریزد».

شَمَش، ایزد خورشید در اساطیر آشوری - بابلی نیز ایزدی بود که جرایم پلیدان را کشف می‌کرد. هیچ چیزی از چشم هلیوس پنهان نمی‌ماند. همو بود که دِمتَر را از اغوای دخترش آگاهی داد و بی‌وفایی آفرودیت را نسبت به هفائستوس آشکار کرد.

آفرودیت انتقام این کار باز گرفت و او را به کام عشق سوزان لوکوتیا^{۷۹۴}، دختر اُرکاموس^{۷۹۵}، شهریار بابل، و به کام عشق اورینوم درانداخت. هلیوس چون ظاهر محترم اورینوم را دید، می‌خواست که به دوشیزه‌ی جوان نزدیک شود، اما او بی‌هیچ ظَنّی پذیرایش شد. کلیتیه^{۷۹۶}، خواهر لوکوتیا که خود از مواهب هلیوس بهره‌مند شده بود، به شادخواری خواهرش رشک برد. پس پدر خویش، اُرکاموس را آگاه کرد. شهریار نیز دخترش را زنده به گور کرد. هلیوس شتابان فراز آمد، اما پرتوش نتوانست «گرمای زندگی را به اندام منجمد محبوبه‌اش بازگرداند». او که قادر نبود محبوبش را به زندگی بازگرداند، او را به بُته‌ی معطری مبدل کرد. و اما کلیتیه دریافت که هلیوس اکنون نسبت به عشق او بی‌تفاوت شده و چنان که از

روایت اُوید^{۷۹۷} برمی آید، از نومیدي جان سپرد.

سلنه

ایزدبانوی ماه

سلنه که مننه نیز خوانده می شد، خواهر هلیوس (ایزد خورشید) بود و با تاج زرین خویش شب ظلمانی را روشنی می بخشید. هر شامگاه، سفر او آغاز می شد، درست بدان هنگام که برادرش خسته از سفر خویش باز می آمد، سلنه ی ایزدی با بال های گشوده اش، «پس از شست و شوی پیکر زیبا در اقیانوس، جامه های شکوهمند و فاخر می پوشید و سوار بر گردونه با اسبان درخشان، فراز آسمان می رفت.» گاه سوار بر اسب، قاطر یا حتی ورزا می شد.

او هر چند عمدتاً دختر هیپیرون و تیا (یا اوریفانسا) تصور می شد، پدرش را گاه هلیوس و گاه زئوس می پنداشتند. زیبایی اش توجه زئوس را به خود جلب کرد. بدین گونه، سلنه از زئوس صاحب سه دختر شد. پان نیز عاشق سلنه شده بود. او به شکل قوچ سپیدی درآمد و سلنه را به اعماق جنگلی در آرکادیا برد.

ایزدان زمین

گایا، رثا و سی بل

گایا نمودگار زمین، چنان که پیش از این گفتیم، ایزدبانوی نخستین یونانیان بود. هر چند آیین وی در سراسر قرون دوام داشت، فردیت او با ایزدان مشابه ادغام شد. گایای پلاسیایی^{۷۹۸} در دوران نخستین جای خود را به رثا داد که خاستگاهش محتملاً کِرت بود و خود تنها ایزد زمین شد. نامش ظاهراً از واژه‌ای باستانی به معنی «زمین» است.

افسانه‌ی رثا کمابیش برگرفته از افسانه‌ی گایاست. رثا - کروئوس زوجی را تشکیل دادند که عیناً همانند زوج گایا - اورانوس بود. هر دو ایزدبانو گرفتاری همانند دارند و شویشان نیز به سرنوشتی ناشاد دست می‌یابند. یونانیان باستان همان گونه که گایا را بزرگی مادر و پدیدآورنده‌ی همه‌ی آفریدگان می‌دانستند، به اقتدار رثا نیز قابل بودند و او را مادر ایزدان بزرگ فرمانروای آلمپ می‌شمردند.

رثا به رغم خاستگاه بیگانه‌اش، به زودی چهره‌ای کاملاً یونانی به خود گرفت. در بسیاری از نواحی یونان مدّعی بودند که رثا از سرزمین آنان برخاسته و ماجراهای زندگی او در آن جا به وقوع پیوسته است. از جمله، می‌گفتند که رثا در

نزدیکی خائرونیا^{۷۹۹}، بر صخره‌ی پتراخوس^{۸۰۰}، سنگی را به کروئوس هدیه کرد؛ همین ماجرا در متیدیوم^{۸۰۱} واقع در آرکادیا نیز به وقوع پیوست. شهروندان تب نیز از مکانی سخن می‌گفتند که در آن جارتا زئوس را به دنیا آورد، در حالی که آرکادیایی‌ها معتقد بودند که او در کوه لیکائیوس چشم به جهان گشوده بود. ایزد مذکور هم در المپای الیس و هم در کوه اینوم واقع در مسینا پرورده شد. سرانجام، می‌پنداشتند که رتا در کوه تائوماسیوم^{۸۰۲} واقع در آرکادیا اقامت داشته است. شخصیت هلنی رتا زیر نفوذ سی‌بل، ایزدبانوی بزرگ فریجی، تغییر کرد. آیین سی‌بل از همان آغاز در یونان شناخته شد؛ اما در پایان، دو ایزدبانو با هم یکی شدند.

سی‌بل از نظرگاه ریشه‌شناسی، ایزدبانوی غارها بود. او نمودگار زمین به شکل بدوی و بهیمی بود و در ارتفاعات کوهستانی پرستیده می‌شد؛ از جمله در کوه ایدا واقع در فریجیه، بر سینتوس^{۸۰۳}، سیپیل^{۸۰۴} و دیندیموس^{۸۰۵}. او بر همه‌ی جانوران وحشی فرمان می‌راند.

جلوه‌های سی‌بل ویژگی آسیایی خود را حفظ کرد. او با تاج کنگره‌ای - که نشان رایج ایزدبانوان مادر آسیایی است - بر اورنگی مزین به تصویر دو شیر جلوس کرده است، یا بر گردونه‌ای نشسته که شیران آن رامی کشیده‌اند. گاهی تازیانه‌ای به دست دارد که از استخوان‌های بند انگشت چهارپایان ساخته شده است. این نشان که نمودگار قدرت است، وسیله‌ای بود که گالوس‌ها^{۸۰۶}، کاهنان سی‌بل، با آن شناخته می‌شدند.

دمتر: ایزدبانوی باروری

گایا و جانشینانش، رتا و سی‌بل، نمودگار زمین بودند، در حالی که دمتر نمودگار باروری و خاک حاصلخیز بود. نامش از دو جزء تشکیل شده، که گونه‌ی تغییر یافته‌ای از یک واژه‌ی بسیار باستانی است به معنی «مادر زمین». این جنبه‌ی مادرانه سرانجام در میان یونانیان اهمیتی به سزا یافت.

شخصیت بدوی دمتر بی‌تردید در برخی از نواحی یونان بازماند، از جمله

در آرکادیا که در آنجا دمتر را با سراسب تصویر می کرده‌اند در حالی که ماران و جانوران وحشی گردش را گرفته‌اند؛ در یک دست دلفینی را گرفته و در دست دیگرش کبوتر را نگاه می‌دارد. اما در سرزمین‌های دیگر، به ویژه در آتیکا، دمتر پیش از هر چیز، همچون ایزدبانوی میوه‌ها و ثروت کشتزاران مطرح بوده است. او ایزدبانوی ذرت نیز به شمار می‌رفت و بر کار درو و عملیات کشاورزی نظارت داشت.

دمتر به عنوان ایزدبانوی زمین، حتی در جهان زیرزمینی نیز نفوذ داشت؛ هر چند شخصیت او به عنوان ایزد جهان زیرین به زودی به ایزدبانوی ویژه‌ای به نام پرسفونه واگذار شد، که دختر او به شمار می‌رفت.

دمتر همیشه با میرایانی که از منافع تمدن برخوردار بودند، در تضاد قرار داشت. بدین گونه، او را «Thesmophoros» (او که قوانین می‌آورد) نامیدند، هر چند ممکن است این عنوان را به او در مقام ایزدبانوی ازدواج داده باشند.

دیونیزوس: ایزد شراب و باروری طبیعت

دیونیزوس از نظر اشتقاق «زنوس نیسا»^{۸۰۷} است و ظاهراً به لحاظ همانندی‌های بسیاری که با افسانه‌ها و کارکردهای ایزد ودایی سومه^{۸۰۸} دارد، او را گونه‌ی یونانی سومه می‌دانند. مهد آیین او تراکیه بود. قبایل تراکیایی آن را به بثوسی بازآوردند و خود را در این سرزمین تثبیت کردند. در روزگاران بعد، دیونیزوس به واسطه‌ی استعمارگران بثوسی در جزیره‌ی ناکسوس نیز شناخته شد. آیین دیونیزوسی در سراسر جزایر هم‌جوار گسترش یافت، آنگاه به سرزمین یونان رسید، نخست به آتیکا سپس به پلوپونز.

چهره‌ی بدوی دیونیزوس با ویژگی‌هایی که از ایزدان بیگانه به وام گرفت، پیچیده است. از جمله از ایزد کرتی زاگرتوس^{۸۰۹}، ایزد فریجی سبازیوس^{۸۱۰}، و ایزد لیدیایی باسارثوس^{۸۱۱}. بنابراین، تنها ایزد شراب بود؛ بعدها ایزد باروری و گرما و نمناکی شد؛ آنگاه همچون ایزد لذات و ایزد تمدن ظاهر شد؛ و سرانجام، بنا به نظریات اُرفه‌ای، گونه‌ای خدای برتر تلقی گشت.

جهان زیرزمینی

پرسفونه: ایزدبانوی جهان زیرین

نام همسر هادس به چند گونه آمده است: پرسفونه، پرسفونیا^{۸۱۲}، پرسفون^{۸۱۳}، پرسفاسا^{۸۱۴} و پرسفاتا^{۸۱۵}. کشف ریشه شناسی همی این گونه های اسمی دشوار است. چنین می پندارند که بخش دوم نام «پرسفونه» از واژه ای به معنای «نشان دادن» و بیانگر آرمان نور است. تصمیم گیری درباره ی معنی بخش نخست نام «پرسفونه» نیز دشوار می نماید؛ یا از واژه ای به معنی «نابود کردن» - که در این صورت، «پرسفونه» به معنی «او که نور را نابود می کند»، است - یا از ریشه ی قیدی به معنی «پرتو درخشنده» است، چنان که در نام پرژئوس نیز می یابیم.

مسئله هنگامی پیچیده تر می شود که می بینیم پرسفونه تنها یک ایزد صرفاً دوزخی نیست. او پیش از زناشویی با هادس، در روی زمین می زیست. در آن هنگام با مادر خویش، دمتر، به سر می برد و از ژئوس باردار شد. در آن زمان نامش کره^{۸۱۶} بود.

احتمال دارد که این مادر و دختر در اصل به یک ایزد تبدیل شده باشند. دمتر، چنان که گفتیم، در ایالت خود نه تنها سطح زمین، بلکه درون زمین را نیز از آن

خویش داشت. نتیجتاً شخصیت دمتر دگرگون گشت و خویشکاری زیرزمینی اش به ایزدبانوی مستقلی واگذار شد که به هر حال یکی از فرزندان این ایزدبانوی نخستین بود. مفهوم اسطوره‌ی «کره - پرسفونه» همین است.

شرایط اندوهبار ربودن کره در خور یادآوری است. هنگامی که او در بوستانی سرگرم گل چینی بود، هادس را دید و شگفت زده شد. هادس او را سوار گردونه اش کرد و او را به ژرفای زمین فرو برد؛ دمتر که دیگر قادر نبود به دخترش دست یابد، پیشنهاد هادس را پذیرفت مبنی بر این که پرسفونه دست کم بخشی از سال را نزد او باشد.

افسانه‌ی پرسفونه منحصر به همین روایت ساده است، هرچند آغازگران آیین اُرفه‌ای سعی کردند آن را غنی تر کنند و این ایزدبانو را مادر دیونیزوس - زاگرتوس قلمداد نمودند. پرسفونه که همانند هادس ناگزیر به ماندن در قلمرو تیره‌ی خود بود، از علایقی که ایزدان دیگر را گرفتار کرده بود، معاف شد. تنها می گفتند که او توجه ویژه‌ای به آدونیس زیبا داشت. نشانه‌های پرسفونه همچون ایزدبانوی جهان زیرین عبارت بودند از: خفاش، نرگس و انار. در آرکادیا او را با نام پرسفونه سوتیرا^{۸۱۷} و دسپوئنا^{۸۱۸} بزرگ می داشتند. او را در سارد و سیسیل نیز می پرستیدند. اما آیین وی معمولاً در پیوند با آیین دمتر بود و شعایر هر دو ایزدبانو همیشه همانند یکدیگر بود.

ایزدان قهرمان

هراکلس (هرکول)

از اشتقاق واژه‌ی هراکلس چندان مطمئن نیستیم (هراکلس گونه‌ی لاتینی هرکول است). فرضیات بسیاری برای توجیه نام او پیشنهاد کرده‌اند. باستانیان معتقد بودند که هراکلس بدان روی این نام را به خود پذیرفت که شکوه و جلالش را به هرا مدیون بود. این نام را به «شکوه‌اندر وای (هوا)» نیز معنی کرده‌اند. اما هیچ‌یک از معانی پیشنهاد شده متقاعد کننده نیست.

خویشکاری‌های هراکلس

هراکلس را همچون نمودگار نیروی جسمانی می‌پنداشتند. به پاس همین جنبه‌ی ورزشکار - پهلوانی او بود که بنیاد بازی المپیک را بدو نسبت داده‌اند. پیندار آورده که او همه‌ی قوانین و جزئیات مربوط به المپیک را وضع کرده است. اما خویشکاری مهم هراکلس، سهمی بود که در نگاهبانی داشت. هنگامی که انسان‌ها به خطر می‌افتادند، هراکلس الکسیاکاوس^{۸۱۹} پناهنده‌ی آنان بود. در نتیجه، او حتی خویشکاری طبابت را نیز برعهده می‌گرفت. در امراض مُسری بدو التّجاء

می کردند و چشمه های شفا بخش هیمرا^{۸۲۰} و ترموپیلانه^{۸۲۱} بدو اختصاص داشت. سرانجام، گاهی چنگ نیز می نواخت. خلاصه آن که، هراکلس بر همه ی جنبه های آموزشی هلنی نظارت داشت، و پس از آن که به عنوان ایزد دلاوری آوازه یافت، آواز پیروزی سر می داد و چنگ می نواخت. او پیش از هر چیز، دوست و مشاور انسان ها بود.

جلوه ها و آیین هراکلس

این پهلوان شکوهمند و ورزشکار شکست ناپذیر را به گونه ی مردی با قدرت بدنی کامل نمایانده اند، عضلات تنش بر جسته، و سرش نسبت به پیکر اندکی کوچک است. هراکلس در نگاره ها و تندیس ها عموماً ایستاده و به گرز سنگینش تکیه داده است. در تندیس ها و نگاره ها او را اندکی غمناک و تندخو می بینیم، هر چند هراکلس، این فاتح جاویدان، هرگز آسایش نمی شناخت. ظاهر چهره اش چنان بود که گویی هنوز آبر مرد دیگری را انتظار می کشید تا با وی همآورد گردد.

هراکلس همانند دیگر پهلوانان مورد ستایش بود و شعایری همانند داشت، اما آیین وی عمومیت بیش تری داشت. همه ی یونانیان وی را بزرگ می داشتند و اعمال برجسته ی او به راستی در سراسر جهان هلنی رخ داده بود. تب و آرگوس مراکز مهم گسترش افسانه ی هراکلس به شمار می رفت.

سیزیف

اگر بلروئن^{۸۲۲} دلاورترین پهلوان کورینت بود، پدر بزرگش، سیزیف هشیارترین پهلوان آن سرزمین به شمار می رفت. سیزیف فرزند آئولوس^{۸۲۳} و بنیانگذار افیرا^{۸۲۴} یا سرزمین باستانی کورینت بود. او از روزگار باستانی هومر، زیرک ترین آدمیان به شمار می آمد. گاه حتی او را پدر آدیسه می دانستند و از این لحاظ، همانندی های بسیار میان آن دو قابل بودند. سیزیف به آسوپوس^{۸۲۵}، ایزد رود، خبر داد که دخترش اژینا^{۸۲۶} به دست زئوس ربوده شده است. زئوس خشماگین تاناتوس^{۸۲۷} را سوی او گسیل کرد، اما سیزیف تیزهوش در به دام انداختن این

ایزد مرگ پیروز آمد و آرس بود که توانست تاناتوس را از بند برهاند. این بار، سیزیف ناگزیر گردید که در برابر سرنوشت تسلیم شود. اما پیش از مرگ، به همسرش توصیه کرد که مراسم تدفین به جای نیارود. او به ندرت به جهان زیرین سفر کرده بود، اما این بار که به هادس رفته بود، خواست از اِهمال همسرش گلایه کند و فرصتی خواست تا لحظه‌ای به زمین برگردد و او را پادافراه دهد. این فرصت به سیزیف داده شد و او دوباره به زمین فراز آمد، اما از برگشتن به جهان زیرین سر باز زد. هر مس شخصاً مأمور رسیدگی بدان سرکشی و کار تمرّدا میزد. پس سیزیف به پاس این دُرُکُنشی پادافراه دید و برای ابد محکوم گردید که تخته سنگ عظیمی را از سر کوه به پایین افکند و دوباره از پای کوه به چکاد فراز برد.

هلن

هلن به زیبایی شهره بود. چون به ده سالگی فراز آمد، تیزه او را ربود، اما دیوسکورها^{۲۸} (برادران هلن) او را به خانه باز آوردند. دل باختگانش گرداگردش را گرفته بودند. پدرش، تینداروس^{۲۹} هر یک از آنان را واداشت سوگند خورند که در صورت نیاز یار و همراه شوی نیک بخت هلن باشند. پس هلن منلاس را به همسری برگزید. این زوج خوشبخت تا سه سال در کامرانی زیستند. آنگاه پاریس، فرزند پریام، شهریار تروا، از دربار منلاس بازدید کرد و به هلن دل باخت و او را ربود. چنین بود سبب جنگ تروا. شهزادگان یونان جمله هم پیمان شدند و سوگند یاد کردند که زیناوند (مسلّح) شوند و به فرمان آگاممنون درآیند تا به پاس توهینی که به منلاس رفته، از پاریس انتقام گیرند. ده سال در برابر باروهای سترگ تروا جنگیدند. نه دلاوری‌های اُدیسه، پهلوان دیومد، و نه قهرمانی‌های آشیل نتوانست مقاومت ترواییان را - که به فرماندهی هکتور دلیر می جنگیدند - درهم شکنند. سرانجام، جنگاوران یونانی توانستند با پنهان شدن در اسب چوبی بزرگی وارد شهر تروا شوند. اسب چوبی را خود ترواییان به داخل شهر کشیدند. بدین گونه، تروا فتح شد و در آتش سوخت. پریام، شهریار پیر کشته شد و دیگر اعضای خاندان شاهی یا کشته شدند یا به اسارت درآمدند. منلاس همسرش را باز یافت و

با وی آشتی کرد. می گفتند که هلن واقعی در این مدت در مصر مانده بود و شویس بعدها او را در آن جا یافت. پاریس تنها شبیح او را به تروا برده بود. به هر حال، آشکار است که این روایت را تنها بدان سبب بر ساخته بودند تا منلاس شوربخت اتکا به نفس خویش را باز یابد.

پایان سرگذشت هلن را به چند گونه روایت کرده اند. او پس از مرگ شوی خویش، با برادرانش، دیوسکورها، به درگاه ستارگان پذیرفته شد، یا این که به آشیل پیوست و با هم به جزایری دوردست رفتند. نیز روایت کرده اند که او از اسپارت رانده شد و به رودس پناه برد و در آن جا به فرمان ملکه پولیکسو^{۸۳۰}، بر درختی به دار آویخته شد. او را در جزیره ی رودس با عنوان دندریتیس^{۸۳۱} می پرستیدند.

أدیپ

لائئوس^{۸۳۲}، فرزند لابداکوس^{۸۳۳}، شهریار تب، با ژوکاستا^{۸۳۴} ازدواج کرد. پیشگویی بدو هشدار داد که فرزندش روزی او را خواهد کشت. پس لائئوس نوزاد را به کوه سیتائرون برد. پاهایش را با میخ خراشید و محکم بست، بدان امید که دیگر از دست او خلاص گردد. اما شبانی نوزاد را یافت و او را به نزد پلیبوس، شهریار کورینت، برد. شهریار نوزاد را به فرزند پذیرفت و او را به خاطر پاهای مجروحش، ادیپ نام نهاد. چون ادیپ بزرگ شد، از سرنوشت خویش آگاه گشت. پیشگویی بدو گفت که او پدرش را خواهد کشت و با مادر خویش یگانه خواهد شد. ادیپ باور داشت که از این سرنوشتی که برایش رقم زده اند، خواهد گریخت. پس خویش را برای همیشه از کورینت تبعید کرد تا هرگز پلیبوس و همسرش را که می پنداشت والدین حقیقی اویند، نبیند. به بثوسی رفت. در راه با مرد ناشناخته ای نبرد کرد. با چوبدستی اش ضربتی بدو زد و او را بکشت. ادیپ نمی دانست که این مرد ناشناس لائئوس، پدر وی بود. پس بی آن که ظنی بر د که نیمی از پیشگویی انجام گرفته، به سفر خویش ادامه داد. به شهر تب درآمد. در آنجا دریافت که غولی افسانه ای که چهره ای زنانه، پیکری شیرمانند و بال های پرنده

داشت، شهر را آشفته است. این غول ققنوس نام داشت که نگاهبان جاده‌هایی بود که به شهر تب می‌پیوست. ققنوس همه‌ی مسافران را باز می‌داشت و چیستانی از آنان می‌پرسید و هر که را پاسخ چیستان نمی‌دانست، می‌بلعید. کرئون، شهریار تب، که به تازگی پس از مرگ لائیوس بر تخت نشسته بود، به حفظ تاج و تخت سوگند خورده بود و قول داد که ژوکاستا را به همسری دلوری درخواهد آورد که بتواند مردم را از این غول برهاند و شهر تب را نجات دهد. ادیپ توانست از عهده‌ی این کار برآید. ققنوس از او پرسید: «کدام جانور است که صبحگاهان چهار پا و به نیمروز دو پا و شب هنگام سه پا دارد؟» او پاسخ گفت: «انسان است که به گاه طفولیت بر چهار پا می‌خزد، به بُرنایی بر دو پا راه می‌رود و به هنگام پیری به عصایی تکیه می‌کند و راه می‌پوید.» پس ققنوس ناپدید شد و خود را به دریا افکند.

بدین گونه، ادیپ بی‌آن که بداند، با مادرش ژوکاستا ازدواج کرد. از این پیمان دو پسر به نام اتشوکلس^{۸۳۵} و پُلی نیسس^{۸۳۶}، و دو دختر به نام آنتیگونه^{۸۳۷} و ایسمنه^{۸۳۸} پدید آمدند. ادیپ به رغم جرم مضاعفی که از سر بی‌گناهی مرتکب شده بود، همچون فرمانروایی که به خدمت مردم کمر بسته بود، محترم شمرده می‌شد و ظاهراً خوشبخت بود. اما ارینی‌ها^{۸۳۹} انتظار می‌کشیدند، نوعی بیماری واگیری سرزمین تب را فرا گرفت و مردم را از بین می‌برد و در عین حال، خشکسالی و قحطی بدان جا روی کرد. پیشگوی پرستشگاه دلفی گفت که این بلایا به پایان نخواهد رسید مگر آن که شهروندان تب، قاتل ناشناخته‌ی لائیوس را از سرزمین خویش دور کنند. ادیپ پس از آن که قاتل را نفرین کرد، پذیرفت که او را بیاابد. باز جست‌های وی بدین امر منجر شد که سرانجام دریافت که قاتل حقیقی کسی جز خود او نیست. پس دریافت که ژوکاستا، همسر وی، در واقع مادر اوست. ژوکاستا از سر شرم و اندوه خود را به دار آویخت و ادیپ چشم‌های خویش برکند. آنگاه به همراه دختر وفادار خویش، آنتیگونه، به تبعیدگاه روانه شد و به شهر کولونوس واقع در آتیکا پناه برد. سرانجام، خود را از گناهان میرا داشت و به گونه‌ای رازآمیز در پهنه‌ی زمین ناپدید گشت. و اما فرزندان او که قربانیان خطای

پدر بودند، به دست یکدیگر نابود شدند. آنان موافقت کردند که در سال‌های متناوب شهریار تب گردند. اما چون زمان فرا رسید، اتئوکلس از باز پس دادن تاج و تخت سر باز زد. پُلی نیسس سپاه آرگیوز^{۴۱} را گرد آورد و شهر تب را در محاصره‌ی خویش گرفت. در همین هنگام بود که دو برادر در جنگ تن به تن یکدیگر را هلاک کردند. مجلس تب رأی زد که پیکر پُلی نیسس نباید دفن گردد، اما آنتیگونه خود پیکر برادر را با احترام دفن کرد. به همین سبب، او را زنده به گور کردند. خواهرش ایسمنه نیز در سرنوشت او سهیم بود. و بدین گونه زندگی این خانودای شوربخت به پایان آمد.

آشیل

آشیل را به هنگام جوانی به سانتور کیرون^{۴۱} سپردند. کیرون او را با مغز استخوان خرس‌ها و احشاء شیران تغذیه کرد. بدین گونه آشیل پرورش یافت و بالیده شد. چون نه ساله شد، غیگویی به نام کالخاس^{۴۲} پیش بینی کرد که او به تنهایی قاتح تروا خواهد شد. تتیس (مادر آشیل)، که می دانست او در تروا به هلاکت خواهد رسید، سعی کرد که او را پنهان کند و از این مخاطره درامان دارد، در کاخ لیکومدس^{۴۳}، شهریار اسکیروس^{۴۴} به هیأت دختری درآمد. اما یونانیان که مدافعی چون اُدیسه داشتند، از نیرنگ این «دوشیزه» آگاه شدند. روزی اُدیسه به کاخ لیکومدس درآمد و هدایایی برای دختران شاه آورد. در میان هدایا، نیزه و سپری نهاد. آنگاه او و همراهانش فریاد نبرد سر دادند و شیپورها را به صدا درآوردند. آشیل اندیشید که به آنان حمله شده و بی درنگ سوی اسلحه رفت. پس یونانیان او را با خود بردند؛ چه او قادر نبود از سرنوشت محتوم خویش بگریزد. می دانیم که او در پشت دیوارهای ایلیم چه دلاوری‌هایی از خود نشان داده بود؛ در نبردی تن به تن هکتور پهلوان را کشته بود. اما خود پیش از آن که تروا فتح شود، هلاک شد. زیرا آپولن یا پاریس تیری به پاشنه‌ی زخم پذیرش زده بود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- Crete: جزیره‌ای در یونان با مساحت ۳/۲۳۵ مایل مربع در مدیترانه، آن سوی ساحل جنوب شرقی یونان؛ جمعیت: ۴۸۳۰۰۰، مرکز: کانیا. Heritage Dic. 1975.
- ۲- Argolis/Mycenae: شهری اژه‌ای واقع در شرق مدیترانه که آثاری از عصر مفرغ در آن به دست آمد و از ۱۴۰۰ تا ۱۱۰۰ پ.م بسیاری از رویدادهای تاریخی در آن اتفاق افتاد. Webster's third New Int. Dic. 1971, vol. 2.
- ۳- Dorians: یکی از اقوام هلنی که در حدود ۱۱۰۰ پ.م یونان را فتح کردند.
- ۴- این واژه را برابر Pantheon آورده‌ایم که به معنای پرستشگاه و جایگاه ویژه‌ی خدایان یک قوم است.
- ۵- Zeus: خدای خدایان در ایزدستان یونانی، برابر ژوپیتر رومیان.
- ۶- Europa: شاهدخت فنیقی که زئوس او را ربود و به شکل ورزایی سپید، به کِرت بازآورد.
- ۷- Apollo: ایزد خورشید، پیامبری، موسیقی، پزشکی و شعر.
- ۸- Delphi: نام پرستشگاهی است.
- ۹- Minotaur: موجود شگفت‌انگیزی که بدن انسان و سر گاو داشت. وی آمستریون نیز نام داشت و پسر پازیفه، همسر مینوس، و گاوی بود که از سوی پوزئیدون برای او فرستاده شده بود. پیرگرمال اساطیر یونان و روم، ج ۲، ص ۵۸۶-۷.
- ۱۰- Physiognomy: چهره‌شناسی یا قیافه‌شناسی.
- ۱۱- Rhea: ایزدبانوی یونانی و همسر کروئوس.
- ۱۲- Hesiod: شاعر یونانی سده‌ی هشتم پ.م. از آثار او تشوگنی (نسب‌نامه‌ی ایزدان) را می‌توان ذکر کرد.
- ۱۳- Dictynna: ایزدبانوی کرتی که مورد علاقه‌ی مینوس بود.
- ۱۴- Britomartis: یکی از ایزدبانوان کرت که نامش به معنی «باکره‌ی مهربان»، دختر زئوس و کارمه.
- ۱۵- Dicté: محتملاً کوهی در کرت؛ برخی آن را نام دیگر دیکتونا می‌شمردند.
- ۱۶- Minos: پادشاه کرت که سه نسل پیش از جنگ تروا می‌زیست. او را پسر اوروپ و زئوس دانسته‌اند که برای پوزئیدون قربانی کرد و همسرش پازینه (دختر هلیوس «خورشید») نام داشت. رک. گرمال، اساطیر یونان و روم ۵۸۴/۲.
- ۱۷- Tammuz: نام سامی دومیوزی، ایزد باروری که در پایان سال می‌مرد و در آغاز بهار دوباره زنده می‌شد.
- ۱۸- Ishtar: ایزدبانوی عشق و جنگ در اساطیر بین‌النهرین که با اینانا و ونوس (زهره)

یکی پنداشته می‌شد.

۱۹- Attis: در اساطیر فریجی نام ایزد باروری و شوی «سی بل» Cybele.

۲۰- Cybele: در اساطیر فریجی همسر آتیس.

۲۱- Adonis: در اساطیر یونان جوانی است که آفرودیت بدو دل می‌بازد، در اصل ایزدی فنیقی است.

۲۲- Astarte: ایزدبانو - مادر و همسر بعل، ایزد کنعانی.

23. Asterius

24. Asterion

۲۵- Ocean: تجسم ایزدی اقیانوس های جهان پیش از آفرینش.

۲۶- Tethys: یکی از تیتان های مونث و ایزدبانوی دریا که خواهر و همسر اقیانوس بود.

۲۷- Orphic: وابسته به ارفه یا ارفشوس، شاعر و نوازنده ای افسانه ای تراکیایی که اسرار ارفه ای بدو منسوب است.

۲۸- Chaos: آشفتگی کیهان پیش از آفرینش.

۲۹- Gaea: ایزدبانوی زمین و همسر اورانوس.

۳۰- Eros: ایزد عشق و فرزند آفرودیت.

۳۱- Erebus: منطقه ای ظلمانی زیر زمین که مردگان پیش از آن که به هادس (دوزخ) برسند، باید از آن بگذرند.

۳۲- Ether: منطقه ای فضایی فراسوی جو زمین.

۳۳- Hemera: تجسم روز، ایزدبانویی که دختر ایزد شب و خواهر اتر (اثر) می باشد.

۳۴- Titans: یکی از خانواده های ایزدان ازلی، فرزندان اورانوس و گایا که مغلوب ایزدان الهی شدند.

۳۵- Cocus: یکی از اعضاء خانواده ی تیتان ها، پسر اورانوس و گایا و برادر اقیانوس.

۳۶- Hyperion: یکی از تیتان ها که با خواهر خود تیا وصلت کرد و خورشید، ماه و فلق را پدید آورد.

۳۷- Crius: یکی از تیتان ها، فرزند اورانوس و گایا.

۳۸- Iapetus: یکی از اعضاء خانواده ی تیتان، فرزند اورانوس و گایا.

۳۹- Cronus: یکی از تیتان ها که بر کیهان فرمان می راند و مغلوب فرزند خویش، زئوس شد.

۴۰- Theia: از نخستین دودمان ایزدی، یکی از تیتان ها که با هیپریون وصلت کرد.

۴۱- Mnemosyne: ایزد تجسم حافظه، دختر اورانوس و گایا. زئوس نه شب با وی در آمیخت و موزها را به وجود آورد.

۴۲- Phoebe: به معنی «رخشنده»، یکی از تیتان ها که با کوئوس ازدواج کرد.

۴۳- Themis: ایزدبانوی قانون، از خانواده‌ی تیتان‌ها، یکی از همسران زئوس.
 ۴۴- Cyclopes: سیکلوپ‌ها را به سه دسته بخش می‌کردند: سیکلوپ‌های اورانوسی، سیکلوپ‌های سیسیلی و سیکلوپ‌های سازنده یا رازیگر. سیکلوپ‌های اورانوسی از نخستین دودمان ایزدی بودند که تنها یک چشم در وسط پیشانی داشتند و به واسطه‌ی قدرت و مهارت در کارهایی که با دست خود انجام می‌دادند، شهرت زیادی کسب کردند. برای آگاهی بیش‌تر رک. پیرگرمال، اساطیر یونان و روم، ص ۲۲۳ - ۲۲۵.

۴۵- Brontes: ایزدان صاعقه.

۴۶- Steropes: ایزدان برق.

۴۷- Arges: ایزدان رعد.

48. Cottus

49. Briareus

50. Gyges

51. Hecatoncheires

52. Centimanes

53. Meliae

۵۴- Aphrodite: ایزدبانوی عشق و زیبایی.

۵۵- Cythera: از جزایر اژه که امروز Cériga خوانده می‌شود. آفرودیت معبد باشکوهی در این جا داشت و در اصطلاح شعرا، این جزیره به سرزمین عشق معروف بود. اساطیر یونان و روم، ۸۳/۱.

۵۶- Erichthonius: در لغت به معنی «پشم‌روی زمین» یا «خاک فراوان»، یکی از نخستین پادشاهان آتن بود. عده‌ای او را فرزند آتیس می‌دانستند اما بیش‌تر معتقد بودند که ی در پی عشق هفائستوس به آتنا چشم به جهان گشود. پیرگرمال، اساطیر یونان و روم، ج ۲، ۲۹۱.

۵۷- Attica: سرزمین آتن در یونان باستان.

58. Patras

59. Dodona

60. Tegea

61. Areopagus

62. Onomacritus

63. Phanes

۶۴- Dionysus: یا باکوس، ایزد شراب و آیین‌ارجی (همبسته‌ی گروه) و پشتیبان باروری طبیعت.

65. Moros
66. Morca
67. Momus
68. Izos
69. Hesperides
70. Clotho
71. Lachesis
72. Atropos
73. Nmesis
74. Eris
75. Nereus
76. Thaumias
77. Phorcys
78. Ceto
79. Eurybia
80. Doris
81. Nereids
82. Electra
83. Iris
84. Harpies
85. Graecae
86. Gorgons
87. Metis
88. Tiche
89. Styx
90. Helios
91. Selene
92. Eos

۹۳- Leto: ایزدی است که از وصلت با زئوس، آپولن و آرتمیس را پدید آورد و از نخستین دودمان خدایی است. گریمال، اساطیر یونان و روم، ج ۵۱۰/۲.

۹۴- Asteria: دختر کوئوس و فوبه و خواهر لتو. زئوس شیفته‌ی او شد و به ناچار برای گریز از او به گونه‌ی بلدرچین درآمد، خود را به دریا افکند و به جزیره‌ای به نام

اورتی ژیا (Ortygie) (جزیره‌ی بلدرچین) مبدل شد. گریمال، اساطیر یونان و روم، ۱۱۶-۱۷/۱.

95. Cerrius

96. Astraeus

97. Perses

۹۸- Clymens: دختر اقیانوس و تتیس، از نخستین دودمان برخی از تیتان‌ها.

99. Mnemoetius

100. Epimetheus

101. Prometheus

102. Hestia

103. Demeter

104. Hera

105. Hades

106. Poseidon

107. Aegeum

108. Ida Mount

109. Adrasteia

110. Melisseus

111. Curetes

112. Actolia

113. Gegeneis

114. Imbrogeneis

115. Cadmus

116. Phrygia

117. Messina

118. Epaphus

119. Io

120. Amaltheia

121. Cornucopia

۱۲۲- Apollodorus: نویسنده و مورخ اساطیر یونانی.

123. Thule

124. Pytho

125. Parnassus

126. Neoptolemus

127. Othrys

۱۲۸-Tartarus: وادی دوزخ.

129. Campe

130. Phlegra

131. Phallene

۱۳۲-Porphyrion: نام یکی از تیتان‌ها و غولان.

۱۳۳-Alcyoneus: نامی یکی از تیتان‌ها و غولان.

134. Claudian

135. Oeta of Thessaly

136. Pangaea

137. Mount Athos

۱۳۸-Ossa: نام کوهی در یونان، در جوار المپ.

139. Rhodope

140. Pelion

۱۴۱-Ephialtes: نام دو تن از غولان که یکی از آن‌ها بر اثر اصابت تیرهای آپولون و هراکلس به چشم‌های او، جان سپرد. گریمال، اساطیر یونان و روم، ۲۸۷/۱.

۱۴۲-Clytius: یکی از غولان که در جنگ المپ شرکت کرده بود.

۱۴۳-Ares: ایزد جنگ، دلاوری و تهاجم.

۱۴۴-Pelorus: نام یکی از غولان.

۱۴۵-Mimas: نام یکی از غولان.

۱۴۶-Polybutes: نام گروهی از غولان.

147. Nisyros

۱۴۸-Heracles: نام دیگر هرکول، ایزد پهلوانی و دلاوری.

۱۴۹-Dionysus: رک، یادداشت ۵۵.

۱۵۰-Rhaetos (Eurytus): یکی از غولان.

۱۵۱-Alcyoneus: یکی از غولان.

۱۵۲-Pallas: یکی از غولان.

۱۵۳-Enceladus: نام یکی از غولان.

۱۵۴-Typhoeus: نام یکی از غولان که به حمایت از گایا برخاست.

155. Cilicia

- ۱۵۶- Hermes: ایزد تجارت، اختراع، حامی مسافران و راهبر مردگان به دوزخ.
- ۱۵۷- Etna: نام آتشفشان و نام کوهی در شرق سیسیل.
- ۱۵۸- Titan Iapetus: رک. یادداشت شماره ۳۸.
- ۱۵۹- Oceanid Clymene: کلیمنه دختر اقیانوس و تتیس و از نخستین دودمان برخی از تیتان‌ها بود. بر اثر وصلت با اطلس، پرومته و اپی مته به دنیا آمد. برخی او را همسر پرومته و برخی مادر هلن می‌دانند.
- ۱۶۰- Aeschylus: شاعر و نمایشنامه‌نویس نامدار یونانی ۵۲۵-۴۵۶ پ.م.
- ۱۶۱- Menoetius: یکی از تیتان‌ها، فرزند تیتان ایاپتوس.
- ۱۶۲- Atlas: نام یکی از تیتان‌ها که محکوم شده بود آسمان‌ها را بر شانه‌های خویش نگاه دارد.
- ۱۶۳- Erebus: رک. یادداشت ۳۱.
- ۱۶۴- Hesperides: ایزد بانوان مغرب‌اند. هر یود آنان را دختران شب دانسته، ولی بعدها به تدریج آن‌ها را دختران زئوس و تمیس یا دختران اطلس پنداشته‌اند.
- ۱۶۵- Epimetheus: یکی از چهار فرزند ژاپت و کلیمنه، از تبار تیتان‌ها.
- ۱۶۶- Pausanias: جغرافیدان و مورخ یونانی سده‌ی دوم میلادی.
- ۱۶۷- Phocis: کشور باستانی مرکز یونان، شمال خلیج کورینت.
- ۱۶۸- Pindar: شاعر غزلسرای یونانی، ۵۲۲؟-۴۴۴ پ.م.
- ۱۶۹- Pandora: نخستین زن که در پی دزدی آتش توسط پرومته، به آدمی اعطا شد تا همه را به بیماری درافکند.
- ۱۷۰- Sicyon: نام شهری در پلوپونز.
- ۱۷۱- Lemnos: جزیره‌ای اساطیری.
- ۱۷۲- Deucalion: پسر پرومته و شوی پیرا.
- ۱۷۳- Pyrrha: همسر دوکالیون.
- ۱۷۴- Thessaly: یکی از بخش‌های یونان واقع در بخش مرکزی آن، در امتداد دریای اژه.
- ۱۷۵- Othrys: نام کوهی است.
- ۱۷۶- Parnassus: نام کوهی است.

177. Zeus Phyxius

۱۷۸- Hellenes: نخستین شهریار پس از تجدید آفرینش انسان به واسطه‌ی دوکالیون.

۱۷۹- Cynos: نام مکان.

180. Kratos

181. Bia

182. Caucasus

183. Pleus

۱۸۴- Centaur Chiron: سانتور یا قنطورس موجودی افسانه‌ای همانند اسبی است که سرش انسانی است. کیرون نیز معروف‌ترین و قدرتمندترین قنطورس‌ها، پسر کروئوس و فیلی را، دختر اقیانوس، بود. پس از دودمان ایزدی زئوس و آلمپی‌ها بود. پیرگریمال، اساطیر یونان و روم، ج ۱، ص ۱۸۷.

185. Academy

186. Macedonia

۱۸۷- Therme: نام خلیجی در یونان که امروزه سالونیکا (Salonica) نام دارد.

۱۸۸- Salonica: نام خلیجی در یونان.

۱۸۹- Vale of Tempe: نام دره‌ای در یونان که املپ را از آسا Ossa جدا کرد.

۱۹۰- Ossa: نام کوهی در یونان، همجوار کوه آلمپ.

۱۹۱- Peneus: نام نهر و جویباری در دره‌ی آسا.

۱۹۲- Dione: مادر آفرودیت، که با همبستری با زئوس، او را زاد.

193. Horae

194. Moerae

195. Nemesis

۱۹۶- Graces: ایزدان فریایی و جذابیت.

۱۹۷- Muses: ایزدان نغمه و موسیقی.

۱۹۸- Iris: رک. یادداشت ۷۴.

199. Hebe

200. Ganymede

201. Persephone

202. Hecate

۲۰۳- Moros: سرنوشت ایزدی و فرزند شب که قدرتش حتی از زئوس هم بیش‌تر بود.

۲۰۴- Sarpedon: فرزند زئوس.

۲۰۵- Styx: یکی از رودهای هادس.

۲۰۶- Lycaeus: نام کوهی در آرکادیای یونان.

۲۰۷- Apesas: نام کوهی واقع در آرگولیس.

۲۰۸- Helicon: نام کوهی واقع در بثوسی.

۲۰۹- Pelion: نام کوهی واقع در تسالی.

۲۱۰- Pangaea: نام کوهی واقع در تراکیه.

211. Pelasgians

۲۱۲-Selli: نام انجمن کاهنان پرستشگاه دُدونا.

213. Peleïades

۲۱۴-Phidias: تندیسگر مشهور یونانی، سده‌ی چهارم پ.م.

215. Eunomia

216. Dike

217. Eirene

۲۱۸-Mnemosyne: تجسم حافظه، دختر اورانوس و گایا، از تیتان‌های مؤنث و مادر
موزهای نُه‌گانه بود.

۲۱۹-Kore: نام دیگر پرسفونه.

220. Graces

221. Charities

222. Euboea

۲۲۳-Macris: دایه‌ی هرا.

224. Cithaeron

225. Cnossus

226. Theris

227. Ortygia

228. Delos

۲۲۹-Maia: دختر اطلس و پلیونه.

۲۳۰-Cyllene: نام کوهی است.

۲۳۱-Electra: دختر اطلس.

۲۳۲-Dardanus: دختر آرس و آفرودیت.

۲۳۳-Taygete: دختر اطلس.

۲۳۴-Lacedamon: فرزند زنوس و تایگته.

۲۳۵-Aegina: پری دریایی و معشوق زنوس.

۲۳۶-Antiope: پری دریایی و معشوق زنوس.

۲۳۷-Asopus: ایزد رودها در اساطیر یونان.

238. Oenone

239. Oenopia

۲۴۰-Acacus: فرزند اژینا و زنوس.

۲۴۱-Sisyphus: یکی از ایزدان قهرمان که محکوم شده بود تخته سنگی عظیم را از چکاد
کوه به پایین افکند و سپس از پای کوه به قله برد.

242. Nycteus

۲۴۳-Sicyon: نام شهری در پلوپونز و نیز نام بنیانگذار آن شهر.

244. Epopeus

245. Lycus

246. Eleuthere

247. Amphion

248. Zethus

249. Cithaeron

250. Callisto

۲۵۱-Arcas: فرزند کالیستو و زئوس و جد آرکادی‌ها.

۲۵۲-Mera: معشوق زئوس و دختر پراتوس.

۲۵۳-Locri: فرزند مرا (معشوق زئوس) و جد لوکری‌ها.

۲۵۴-Niobe: معشوقه‌ی زئوس، دختر فورونوس.

255. Phoroneus

256. Laodice

257. Inachus

258. Io

259. Heraeum

260. Tiryns

261. Panoptes

262. Arestor

263. Echidna

264. Epaphus

265. Telegonus

266. Acrisius

267. Danae

268. Perseus

269. Dictys

270. Polydectes

271. Semele

272. Agener

273. Telephassa

274. Gortyna
275. Theophrastus
276. Rhadamanthys
277. Sarpedon

۲۷۸- Leda: همسر تینداروس.

279. Tyndareus
280. Pollux
281. Helen
282. Castor
283. Clytemnestra

۲۸۴- Alcènè: همسر آمفی‌تریون و مادر هراکلس؛ به دودمان پرسیه نیز منسوب بود. زئوس نیز با وی درآمیخت.

۲۸۵- Amphitryon: شهریار تب.

286. Teiresias

۲۸۷- Iphicles: فرزند آمفی‌تریون و آلکمن که با هراکلس دوقلو بود.

۲۸۸- Oceanid Pluto: یکی از معشوقه‌های زئوس.

۲۸۹- Tantalus: فرزند زئوس و پلوئون اقیانوسی.

۲۹۰- Anaxithea: از معشوقه‌های زئوس.

۲۹۱- Hesione: یکی از معشوقه‌های زئوس.

۲۹۲- Danaid: وابسته به دانائنه.

۲۹۳- Olenus: فرزند زئوس و آناکسی‌تیا.

۲۹۴- Achaia: نام مکان.

۲۹۵- Orchomenus: شهریار شهری به همین نام.

۲۹۶- Elara: دختر ارخومنوس شهریار و معشوق زئوس.

۲۹۷- Tityus: نام غولی که از آمیزش زئوس با الارا، دختر ارخومنوس به وجود می‌آید.

۲۹۸- Neaera: از معشوقه‌های زئوس.

۲۹۹- Aegle: فرزند زئوس و نتارا، معشوق وی.

۳۰۰- Protopenia: فرزند زئوس و دوکالیون، معشوق وی.

۳۰۱- Opuns: فرزند لوکره و دوکالیون و همزاد پروتورینا.

۳۰۲- Thia: دختر دوکالیون و معشوق زئوس.

۳۰۳- Phthia: پری دریایی آخایا و محبوب زئوس.

۳۰۴- Thalia: معشوق زئوس، مادر پالیسی و دختر هفائستوس.

- ۳۰۵-Palici: فرزند تالیا، معشوق زئوس.
- ۳۰۶-Thymbris: معشوقه‌ی زئوس و مادر پان.
- ۳۰۷-Pan: فرزند تیمبریس و زئوس.
- ۳۰۸-Dia: معشوق زئوس.
- ۳۰۹-Ixion: همسر دیا.
- ۳۱۰-Pirithous: فرزند دیا و زئوس.
- ۳۱۱-Carme: معشوق زئوس و مادر بریتومارتیس.
- ۳۱۲-Britomartis: فرزند کارمه و زئوس.
- ۳۱۳-Cassiopeia: معشوقه‌ی زئوس.
- ۳۱۴-Atymnius: فرزند کاسیوپیا و زئوس.
- ۳۱۵-Gortyna: نام سرزمین.
- ۳۱۶-Parthenia: لقب هرا، زن زئوس.
- ۳۱۷-Temenus: فرزند پلاسگوس.
- ۳۱۸-Plasgus: والدِ تمنوس.
319. Stemphalus
- ۳۲۰-Polos: نام دیهیم یا تاج هرا، همسر زئوس.
- ۳۲۱-Phoroneus: شهریار یونانی آرگوس و سازنده‌ی پرستشگاه هرا.
- ۳۲۲-Polycletus: تندیسگر یونانی و سازنده‌ی تندیس هرا.
- ۳۲۳-Argonauts: سازنده‌ی پرستشگاه هرا در ساموس.
324. Samians
- ۳۲۵-Imbrasos: نام رودی در جزیره‌ی ساموس.
326. Macris
- ۳۲۷-Ilithya: فرزند هرا و ایزد درد زایمان.
328. Canathus
329. Nauplia
330. Briareus
331. Aegaeon
332. Typhon
333. Typhoneus
- ۳۳۴-Ino: خواهر سمله.
- ۳۳۵-Antigone: دختر ادیپ شهریار.
336. Laomedon

- 337. Proetus
- 338. Lysippe
- 339. Iphianassa
- 340. Ploponese
- 341. Melampus
- 342. Bias

۳۴۳- Sarasvati: ایزدبانوی هندو که نماد برکت بخشی است.

۳۴۴- Vach: ایزدبانوی ودایی.

- 345. Promachos
- 346. Alalcomeneis

۳۴۷- Eragane: یکی از صفات آتنا.

- 348. Pronoia
- 349. Parthenon
- 350. Athene Nike
- 351. Erechtheum
- 352. Arrephoria
- 353. Scirophoria
- 354. Panathenaea
- 355. Palladia
- 356. Cnossus
- 357. Triton
- 358. Tritogeneia
- 359. Encladus
- 360. Amaltheia
- 361. Gorgon
- 362. Diomedes
- 363. Stymphalus
- 364. Medusa
- 365. Bellerophon

۳۶۶- Odysseus: پهلوان نامی یونان.

- 367. Mentor
- 368. Telemachus

- 369. Chariclo
- 370. Cecrops
- 371. Pandrosos

۳۷۲- Herse: خواهر پاندروسوس و آگلوروس.

۳۷۳- Aglauros: خواهر پاندروسوس و هرسه.

- 374. Pricles
- 375. Cyrene

۳۷۶- Jason: پسر Aeson، از اهالی Iolcos. او که صاحب اختیار حقیقی یولکوس بود، به وسیله‌ی پلیاس (پسر تیرو و پوزئیدون) از تخت رانده شد. او نزد Chiron طب آموخت. برای آگاهی بیش تر رک. گریمال، اساطیر یونان و روم، ۴۸۱/۱ - ۴۸۲.

- 377. Argo
- 378. Arachne
- 379. Marsyas
- 380. Mnesicles
- 381. Propylaea
- 382. Hygieia
- 383. Palladia
- 384. Danaus
- 385. Lindus
- 386. Rhodes
- 387. Dardanus
- 388. Tritonis
- 389. Electra
- 390. Ilium
- 391. Ilus
- 392. Aeneas
- 393. Amphissa
- 394. Locris
- 395. Hobal
- 396. Lycia
- 397. Hyppperbories
- 398. Vale of Tempe

- 399. Xanthus
- 400. Chrysocomes
- 401. Latona l Leto
- 402. Lada
- 403. Smintheus
- 404. Parnopius
- 405. Hecatebolos
- 406. Alexikakos
- 407. Paeon
- 408. Paeëon
- 409. Thymbra
- 410. Clarus
- 411. Grynias
- 412. Didymus
- 413. Sibyls
- 414. Tegyra
- 415. Orchomenus
- 416. Manto
- 417. Pythia
- 418. Nomius
- 419. Lycian
- 420. Reinach
- 421. Lukok tonos
- 422. Carnius
- 423. Dorians
- 424. Callimachus
- 425. Ilithyia
- 426. Crissa
- 427. Telpheusa
- 428. Septeria
- 429. Rhipaei
- 430. Boreas

۴۳۱-griffin: شیر دال، جانوری که نیمی شیر و نیمی به گونه‌ی دال بود، برخی آن را عنقا یا سیمغ ترجمه کرده‌اند.

۴۳۲-Aloadae: نام دو غول به نام افیالئس و ائوس.

۴۳۳-Ephialtes: نام غولی است.

۴۳۴-Otus: نام غولی است.

۴۳۵-Phocis: رک. یادداشت شماره‌ی ۱۵۸.

436. Phorbas

437. Phlegyians

438. Eurytus

439. Chryses

۴۴۰-Laomedon: شهریار تروا.

441. Admetus

442. Pherae

443. Celaenae

۴۴۴-Pan: ایزدی که بنا به روایتی، در موسیقی با آپولن به رقابت برخاست.

۴۴۵-Oceanid Melia: معشوقه‌ی آپولن و مادر ایسمنیوس.

۴۴۶-Ismenius: فرزند ملیا، معشوقه‌ی آپولن.

۴۴۷-Corycia: معشوقه‌ی آپولن و مادر کوریسیا.

۴۴۸-Lycoreus: فرزند کوریسیا، معشوقه‌ی آپولن.

۴۴۹-Acacallis: ایزدبانو، مادر فیلامی‌ها و معشوقه‌ی آپولن.

۴۵۰-Phylacides and Philandros: فرزندان ایزدی آکا کالیس.

۴۵۱-Daphne: پری دریایی و دختر رودخانه پنیروس.

۴۵۲-Pencirus: نام ایزد و نام رودی مقدس.

۴۵۳-Cyrene: پری دریایی، دختر شهریار هپسوس.

۴۵۴-Aristaeus: فرزند سیرن، پری دریایی، و آپولن.

455. Castalia

۴۵۶-Chion: دختر دادالیون، معشوقه‌ی هرمس.

۴۵۷-Daedalion: مادر خیونه.

۴۵۸-Autolycus: فرزند دادالیون و معشوقه‌ی هرمس.

۴۵۹-Philamon: فرزند دادالیون و آپولن.

۴۶۰-Amphithemis: فرزند آکا کالیس یا دیونه و آپولن.

۴۶۱-Garamas: نام دیگر آمفی تمیس، فرزند دیونه یا آکا کالیس.

۴۶۲. Linos: فرزند آپولون و معشوقه‌اش پساماته.

۴۶۳. Psamathe: معشوقه‌ی آپولون.

۴۶۴. Coronis: دختر فلگیاس، شهریار لاپیتس، و معشوق آپولون.

۴۶۵. Phlegyas: پدر فلگیاس، معشوقه‌ی آپولون.

466. Lapiths

467. Ischys

۴۶۸. Creusa: دختر ارختوس و پراگزینیا، معشوق آپولون.

۴۶۹. Praxithea: همسر ارختوس.

۴۷۰. Xuthus: همسر کروسا.

۴۷۱. Thyria: معشوقه‌ی آپولون و مادر سیکنوس.

۴۷۲. Cycnus: فرزند تیریا و آپولون.

۴۷۳. Phylilus: معشوق فیلیوس.

474. Canopus

۴۷۵. Idmon: فرزند آپولون و سیرن.

476. Argonautus

۴۷۷. Evadne: معشوق آپولون و مادر ایاموس.

۴۷۸. Iamus: فرزند اوادنه و آپولون.

۴۷۹. Iamidae: از خاندان ایزدی کوه‌الپ که ایماموس در رأس آنان قرار داشت.

۴۸۰. Cyparissus: ایزد جوانی که آپولون شیفته‌ی وی بود و او را به سرو مبدل کرد.

۴۸۱. Hyacinthus: فرزند آمیکلاس، که آپولون شیفته‌ی او شد.

۴۸۲. Amyclas: شهریار لاسونیا.

۴۸۳. Borcas: دل‌باخته‌ی هیاسینتوس.

۴۸۴. Zephyrus: دل‌باخته‌ی هیاسینتوس.

485. Hyacinthia

۴۸۶. Muses: الهگان موسیقی.

487. Apollo Musagetes

488. Melete

489. Mneme

490. Aoide

491. Nete

492. Mese

493. Hypate

494. Clio, Euterpe, Thalia, Melpomene, Terpsichore, Erato,
Polyhymnia, Vrania, Calliope

495. Clepsydra

496. Asdra

497. Thespiac

۴۹۸-Mimnermus: نویسنده و مورخ یونانی.

۴۹۹-Alcman: نویسنده و مورخ یونانی.

۵۰۰-Pimplea: پری دریایی.

۵۰۱-Aganippe: نام چشمه‌ای افسانه‌ای.

۵۰۲-Hippocrene: نام چشمه‌ای افسانه‌ای.

503. Hippocrene

504. Cephisus

505. Styx

506. Thamyris

507. Pyrencos

508. Oeagros

509. Rhesus

510. Coribantes

511. Apollo Nomius

512. Arito

513. Berne

514. Apollousa

515. Iocheaira

516. Tauris

517. Tauropolos

518. Thargelion

۵۱۹-Oceanids: گروهی از ایزدان که همگی فرزند Ocean (ایزد اقیانوس و پدر همه‌ی اقیان‌ها) به شمار می‌رفتند و نمودگار چشمه‌سارها و رودها بودند.

520. Actaeon

521. Aristaeus

522. Autonoë

523. Gargaphia

524. Parthenius

۵۲۵- Aloadae: نام دو غول که آرتمیس باعث مرگ آنان شد.

526. Admetus

527. Oeneus

528. Calydon

529. Aetolia

۵۳۰- Agamemnon: شهریار میسنا، فرماندهی یونانیان در جنگ تروا.

531. Aulis

۵۳۲- Iphigenia: دختر آگاممنون، شهریار میسنا.

533. Tauric Chersonese

534. Brauron

535. Limnaion

536. Thermodon

537. Themiscyra

538. Gargarensians

539. Smyrna

540. Cyme

541. Myrina

542. Paphos

543. Lesbos

544. Samothrace

545. Hyppolyta

546. Bellerophon

۵۴۷- Penthesileia: شهبانوی آمازون‌ها که در جنگ تروا کشته شد.

548. Pelasgian

549. Psychompus

550. Caduceus

551. Alpheus

552. Pylus

553. Orchomenus

554. Ino

555. Priam

- 556. Circe
- 557. Euboeans
- 558. Tanagra
- 559. Saon
- 560. Phene
- 561. Samothrace
- 562. Polydorus
- 563. Polymele
- 564. Daphnis
- 565. Etna
- 566. Pan
- 567. Dryops
- 568. Cydon
- 569. Cydonia
- 570. Autolycus

۵۷۱-Sisyphus: یکی از ایزدان که محکوم شده بود تخته سنگی عظیم را از سر کوه به پایین اندازد و دوباره آن را از پای کوه به قله برَد.

- 572. Myrtilus
- 573. Pelops

۵۷۴-Max Muller: یکی از خاورشناسان معروف سده‌ی نوزدهم آلمان که در اساطیر هندو ایرانی پژوهش کرد.

- 575. Ares-Hippios
- 576. Ares-Enyalios
- 577. Demius
- 578. Phobos
- 579. Eris
- 580. Enyo
- 581. Keres
- 582. Ilium
- 583. Otus
- 584. Ephialtes

۵۸۵-Cycnus: فرزند آرس، خدای جنگ و کشتار.

586. Lemnos

۵۸۷-Cytheraca: نام دیگر آفرودیت، ایزدبانوی عشق و زیبایی.

588. Sintians

589. Paphos

590. Harmonia

591. Aglauros

592. Alcyppe

۵۹۳-Halirrhonthius: فرزند پوزئیدون.

594. Areopagus

595. Phlegyas

596. Chryse

597. Bistones

598. Cycnus

599. Pleopecia

600. Pyrene

601. Tempe

602. Meleager

603. Oeneus

604. Althaea

605. Harpina

606. Asopus

607. Oenomaus

608. Hippodameia

609. Pelops

610. Aerope

611. Cepheus

612. Aeropus

613. Lycia

۶۱۴-Sileni: دستیار هفائستوس، ایزد آهنگری.

۶۱۵-Satyr: دستیاران هفائستوس.

۶۱۶-Cedalion: مربی و راهنمای هفائستوس در کار آهنگری و ذوب فلزات.

۶۱۷-Moschylus: کوهی در جزیره‌ی آتش‌فشانی لمنوس.

۶۱۸- Orion: نام غولی نابینا.

۶۱۹- Lipari Islands: نام جزیره‌ای در سیسیل.

۶۲۰- Adranus: نام دیوی که در کوه اتنا، سیسیل، مسکن داشت.

۶۲۱- Palici: دو قلوی ایزدی، فرزندان هفائستوس و اتنای اقیانوسی.

622. Ariadne

623. Oenopion

624. Alcinous

۶۲۵- Talos: نام غولی است.

۶۲۶- Charis: همسر هفائستوس.

۶۲۷- Aglaia: از همسران هفائستوس.

۶۲۸- Dioscuri: فرزندان هفائستوس و اتنای اقیانوسی، همزاد پالیسی.

۶۲۹- Palaemon: فرزند هفائستوس.

۶۳۰- Pylius: فرزند هفائستوس.

631. Philoctetes

632. Periphetes

633. Epidauros

634. Theseus

۶۳۵- Arges: از نخستین سیکلوپ‌ها، فرزند اورانوس و گایا.

۶۳۶- Steropes: از سیکلوپ‌های نخستین، فرزند اورانوس و گایا.

۶۳۷- Brontes: از سیکلوپ‌های نخستین، فرزند اورانوس و گایا.

۶۳۸- Nereid Galatea: محبوب پُلی فموس، از سیکلوپ‌ها.

۶۳۹- Acis: فرزند سیموتیس پری.

۶۴۰- Symoethis: نام یکی از پریان، مادر آلیس.

۶۴۱- Acamas: از سیکلوپ‌های غول‌پیکر.

۶۴۲- Pyracmon: از سیکلوپ‌های غول‌پیکر.

۶۴۳- Pergamus: ناحیه‌ای در فنیقیه.

۶۴۴- Dactyls: نام گروهی از جادوگران فریجیه.

۶۴۵- Celmis: نام جادوگری از گروه داکتیل‌ها.

۶۴۶- Damnameneus: نام جادوگری از گروه داکتیل‌ها.

۶۴۷- Acmon: نام جادوگری از گروه داکتیل‌ها.

۶۴۸- Telchines: نام گروهی از ایزدان که بعدها شخصیتی شرور و بدکار یافتند.

۶۴۹- Thalassa: همسر پوزئیدون و مادر تلکین‌ها.

۶۵۰- Chryson: نام ایزد فلز کار.

۶۵۱- Argyron: یکی از ایزدان فلز کار.

۶۵۲- Chalcon: یکی از ایزدان فلز کار.

653. Cythera

۶۵۴- Genetrix: لقب آفرودیت.

۶۵۵- Nymphia: از القاب آفرودیت، به معنی «پری دریایی».

656. Pandemos

657. Porne

658. Pélagia, Pontia

659. Paphos

660. Cnidus

661. Caria

662. Cos

۶۶۳- Cadmus: شاهزاده‌ای فنیقی که ازدهایی را کشت و بنیانگذار شهر تب بود.

664. Hetaera

665. Naupactus

666. Hermione

667. Anosia

668. Lais

669. Polos

670. Cratina

671. Phryne

672. Cambyse

673. Praxiteles

674. anadyomene

۶۷۵- Zephyrus: ایزد باد غرب در اساطیر یونان.

676. Horae

۶۷۷- Himeros: ایزد میل و شهوت.

۶۷۸- Aeneas: فرزند آفرودیت.

۶۷۹- Anchises: پدرا نه Enée و پسر کاپیس و تمیسته (Themisté)

می باشد. آفرودیت او را در چراگاه دید و بدو دل بست. رک. فرهنگ اساطیر یونان و

روم. ج ۱، ص ۷۲.

۶۸۰. Cinyras: از نزدیکان آفرودیت، پدر میرا.

681. Myrrha

۶۸۲. Pygmalion: تندیسگری پرآوازه که تندیزی از عاج بساخت همانند آفرودیت و خود عاشق آن شد.

۶۸۳. Propoetides: نام دخترانی که ساکن جزیره‌ی آماطوس، واقع در قبرس، بودند که با آفرودیت دشمنی داشتند.

۶۸۴. Lucretius: شاعر و فیلسوف رومی، ۹۶؟ - ۵۵ پ.م.

۶۸۵. Medea: مادر لیسیم نیوس، در اصل کنیزی اهل فریجیه بوده است.

۶۸۶. Ariadne: در فرهنگ اساطیر یونان و روم به گونه‌ی Ariane (آریان) آمده که دختر مینوس و پاسیفائه بود. رک. پیر گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ج ۱، ص ۱۰۷.

۶۸۷. Harpies: در لغت یعنی «ربایندگان»، فرشتگان بالداري از دودمان خدایان پیش از آلمپ بودند.

۶۸۸. Furies: گروهی از نیروهای دیوی و اهریمنی.

۶۸۹. Hermaphroditus: فرزند آفرودیت، پدرش هرمس بود.

۶۹۰. Harmonia: دختر آفرودیت.

۶۹۱. Salmacis: یکی از پریان دریایی که عاشق پسر آفرودیت شد.

۶۹۲. Anacreon: شاعر یونانی (؟۵۷۲ - ۴۸۸ پ.م) که اشعارش درباره‌ی عشق و شراب مشهور است.

۶۹۳. Psyché: نام روح و نام قهرمان داستان، شاهدختی بسیار زیبا و فریبا که آفرودیت به وی رشک می برد.

۶۹۴. Himeros: از ایزدان همراه اروس و نماد کامجویی.

۶۹۵. Pothos: یکی از ایزدان همراه اروس و نماد کام‌جویی.

۶۹۶. Aegle: دختر آسکله پیوس.

۶۹۷. Pindar: شاعر تعزلی یونان ۵۲۲؟ - ۴۴۳ پ.م.

۶۹۸. Charis: نام گریس‌ها یا ایزدان فریایی.

۶۹۹. Pasithea: نام دیگر گریس‌ها.

۷۰۰. Cleia: نام دیگر گریس‌ها.

۷۰۱. Phaenna: نام دیگر گریس‌ها.

۷۰۲. Hegemone: نام دیگر گریس‌ها.

۷۰۳. Auxo: نام دیگر گریس‌ها.

۷۰۴. Aglaia: نام یکی از گریس‌ها.

۷۰۵. Euphrosyne: نام یکی از گریس‌ها.
۷۰۶. Thalia: نام یکی از گریس‌ها.
۷۰۷. Lethe: مادر گریس‌ها.
۷۰۸. Orchomenus: ناحیه‌ای در یونان که پرستشگاه گریس‌ها در آن واقع بود.
۷۰۹. Pelasgian: نام منطقه یا قوم.
۷۱۰. Elalios: یکی از صفات زئوس به معنی «دریایی».
۷۱۱. Taureia: جشن‌های منصوب به پوزئیدون.
۷۱۲. Mantinea: نام منطقه‌ای در یونان.
۷۱۳. Arne: پرستار پوزئیدون.
۷۱۴. Caphcira: دختر اقیانوس.
۷۱۵. Telchines: نجات‌دهنده و یاور پوزئیدون.
۷۱۶. Polybutes: نام غولی است.
۷۱۷. Cos: نام جزیره‌ای در یونان.
۷۱۸. Nisyros: نام خلیجی در یونان.
۷۱۹. Laomedon: بنیانگذار و شهریار تروا، پدر پیریام.
۷۲۰. Peneius: نام رودی در یونان.
۷۲۱. Troezen: نام منطقه‌ای در یونان.
۷۲۲. Inachus: ایزد رود.
۷۲۳. Asterion: نام رودی است.
۷۲۴. Cephissus: نام رودی است.
۷۲۵. Briareus: کسی که میان پوزئیدون و هلیوس دآوری کرد.
۷۲۶. Aegina: نام منطقه‌ای در یونان.
۷۲۷. Calauria: نام جزیره‌ای در یونان.
۷۲۸. Amphitrite: همسر پوزئیدون.
۷۲۹. Triton: نام پسر پوزئیدون.
۷۳۰. Rhode: دختر پوزئیدون.
۷۳۱. Heliades: دختران و پسران هلیوس (خورشید).
۷۳۲. Benthesisicyme: نام دختر پوزئیدون.
۷۳۳. Scylla: از پریان دریایی.
۷۳۴. Circe: زن افسون‌گری است که در آدیسه و نیز در داستان آراگونوت‌ها از او یاد شده است. او دختر خورشیده بوده است.
۷۳۵. Despoena: محتملاً نام دختر پوزئیدون و دمتر.

- ۷۳۶- Arion: نام اسب.
- ۷۳۷- Chrysaor: در لغت به معنی «مرد شمشیر طلایی»، مانند پگاسوس، اسب بالدار، پسر پوزئیدون و مدوسا بود.
- ۷۳۸- Alcyone: یکی از معشوقه‌های پوزئیدون و از ایزدان پلشید.
- ۷۳۹- Acthusa: دختر پوزئیدون و آلسیونه.
- ۷۴۰- Hyperenor: فرزند پوزئیدون و آلسیونه.
- ۷۴۱- Hyrieus: فرزند پوزئیدون و آلسیونه.
- ۷۴۲- Celaeno: معشوقه‌ی پوزئیدون.
- ۷۴۳- Eurypylus: پسر پوزئیدون.
- ۷۴۴- Argonauts: همراهان رازون، که برای به دست آوردن پوست زرین، رنج سفر را بر خود هموار می‌کردند. رک. فرهنگ اساطیر یونان و روم، ج ۱/ ص ۹۷.
- ۷۴۵- Argonaut Ancaeus: یکی از آرگونوت‌ها، فرزند پوزئیدون.
- ۷۴۶- Astypalaea: معشوقه‌ی پوزئیدون و خواهر اوروپ.
- ۷۴۷- Chione: دختر بوریاس و معشوقه‌ی پوزئیدون.
- ۷۴۸- Umolpus: فرزند پوزئیدون.
- ۷۴۹- Aethra: دختر پیتوس، شهریار تروزن.
- ۷۵۰- Pittheus: شهریار تروزن.
- ۷۵۱- Sphaeria: نام جزیره‌ای در یونان.
- ۷۵۲- Spharceus: سورچی ارا به‌ی پلوپس، که مقام قهرمانی یافته بود.
- ۷۵۳- Aegeus: شوهر آترا و پدر تزه.
- ۷۵۴- Theophane: قهرمان تراس، دختر شاه بیزالت.
- ۷۵۵- Bisaltes: شهریار قومی به همین نام و پدر تشوفانه.
- ۷۵۶- Crinissa: نام جزیره‌ای در یونان که نام دیگرش Crumissa است.
- ۷۵۷- Alope: دختر سرسیون، قهرمانی از اهالی الوزیس.
- ۷۵۸- Cercyon: قهرمانی از اهالی الوزیس، پسر پوزئیدون یا هفائستوس که بر سر راه مسافران می‌ایستاد و راهزنی می‌کرد.
- ۷۵۹- Hippothous: فرزند آلوپه و پوزئیدون.
- ۷۶۰- Erysichton: قهرمان و شهریار تسالی، مردی بی‌دین و خشن بود که از خشم خدایان باکی نداشت. رک. فرهنگ اساطیر یونان و روم، ج ۱، ص ۲۹۹.
- ۷۶۱- Mestros: دختر اریزیکتون، شهریار تسالی.
- ۷۶۲- Inachus: رود خدایی در آرگولیس، پسر اقیانوس و تتیس.
- ۷۶۳- Danaus: از سوی پدر از اعقاب پوزئیدون بود. او را بانی باروی آرگوسن می‌دانند.

- ۷۶۴- Amymone: دختر دانائوس.
- ۷۶۵- Satyr: نیمه خدای جنگلی که در نزد یونانیان گوش و دم اسب، و در نزد رومیان گوش و دم بز داشت.
- ۷۶۶- Nauplius: فرزند پوزئیدون و آمیمونه.
- ۷۶۷- Achelous: والد پیرنه‌ی پری.
- ۷۶۸- Asopus: والد پیرنه‌ی پری.
- ۷۶۹- Tyro: نام یک پری دریایی، دختر سالامونیوس.
- ۷۷۰- Salmoncus: پدر تیروی پری.
- ۷۷۱- Acidice: مادر تیرو، پری دریایی.
- ۷۷۲- Enipeus: ایزد رود.
- ۷۷۳- Pelias: فرزند پوزئیدون و ایزد رود.
- ۷۷۴- Neleus: فرزند پوزئیدون و ایزد رود.
- ۷۷۵- Cretheus: پادشاه ایول کوس.
- ۷۷۶- Iolcus: سرزمینی در یونان.
- ۷۷۷- Sidero: مادر خوانده‌ی تیرو.
- ۷۷۸- Glaucus: تندیسگر یونانی و سازنده‌ی تندیس هستیا، ایزدبانوی آتش.
- ۷۷۹- Moerae: ایزدان سرنوشت و معرفان تمیس به زئوس.
- ۷۸۰- Ouboulos: لقب تمیس به معنی «مشاور نیک».
- ۷۸۱- Styx: قلمروی در جهان زیرین.
- ۷۸۲- Phlius: ناحیه‌ای در یونان.
- ۷۸۳- Ganymede: ایزدبانوی پرستار ایزدان و جانشین هپه.
- ۷۸۴- Chares: تندیسگر یونانی که تندیس‌هایی از هلیوس از خود بر جای گذارد.
- ۷۸۵- Aeaea: نام جزیره‌ای که هلیوس در آن می‌زیست.
- ۷۸۶- Acētes: فرزند هلیوس، ایزد خورشید.
- ۷۸۷- Circe: فرزند هلیوس، ایزد خورشید.
- ۷۸۸- The Blessed: جزایر برکت یافته توسط ایزدان.
- ۷۸۹- Rhode: نام معشوقه‌ی هلیوس، ایزد خورشید.
- ۷۹۰- Thrinacia: نام جزیره‌ای از آن هلیوس.
- ۷۹۱- Phaetusa: دختر هلیوس.
- ۷۹۲- Lampetia: دختر هلیوس.
- ۷۹۳- Pindar: شاعر تغزلی رومی (۵۲۲؟ - ۴۴۳ پ.م).
- ۷۹۴- Leucethea: دختر شهریار بابل و محبوب هلیوس.

- ۷۹۵-Orchamos: شهریار بابل.
- ۷۹۶-Clytie: خواهر لوکوتیا، دختر شهریار بابل.
- ۷۹۷-Ovid: شاعر رومی (۴۳-۱۷؟ پ.م.).
- ۷۹۸-Pelasgian: نام قومی است که نواحی تسالی و پلوپونز را تصرف کردند.
- ۷۹۹-Chaeronea: ناحیه‌ای در یونان.
- ۸۰۰-Petrachus: نام صخره‌ای در خائرونیا یونان.
- ۸۰۱-Methydium: نام مکانی در آرکادیای یونان.
- ۸۰۲-Taumasium: نام کوهی در آرکادیای یونان.
- ۸۰۳-Berecynthus: کوهی در یونان.
- ۸۰۴-Sipyle: کوهی در یونان.
- ۸۰۵-Dindymus: کوهی در یونان.
- ۸۰۶-Galli: کاهنان ویژه‌ی سی‌بل، ایزدبانوی زمین.
- ۸۰۷-Zeus of Nysa: زئوس منطقه‌ای به نام نیسا.
- ۸۰۸-Soma: ایزدودایی شراب.
- ۸۰۹-Zagreus: ایزد کرتی.
- ۸۱۰-Sabazius: ایزد فریجی.
- ۸۱۱-Bassarceus: ایزد لیدبایی.
- ۸۱۲-Persephoneia: گونه‌ای از نام پرسفونه، ایزدبانوی زیرزمینی و همسر هادس.
- ۸۱۳-Phersephone: نام دیگر پرسفونه.
- ۸۱۴-Persephassa: نام دیگر پرسفونه.
- ۸۱۵-Phersephatta: نام دیگر پرسفونه.
- ۸۱۶-Kore: نام دیگر پرسفونه، دختر دمبر.
- ۸۱۷-Soteira: لقب پرسفونه.
- ۸۱۸-Despoena: لقب پرسفونه.
- ۸۱۹-Heracles Alexikakos: یکی از القاب هراکلس.
- ۸۲۰-Himera: چشمه‌ای شفابخش و ویژه‌ی هراکلس.
- ۸۲۱-Thermopilae: چشمه‌ای شفابخش و ویژه‌ی هراکلس.
- ۸۲۲-Bellerophon: فرزند گلاکوس و نوه‌ی سیزیف.
- ۸۲۳-Aeolus: پدر سیزیف.
- ۸۲۴-Ephyra: نام باستانی سرزمین کورینت.
- ۸۲۵-Asopus: ایزد رودخانه‌ها در اساطیر یونان.
- ۸۲۶-Aegina: دختر آسوپوس، ایزد رود.

- ۸۲۷- Thanatos: فرشته‌ی مذکر بالداری که تجسم مرگ است.
- ۸۲۸- Dioscuri: پسران زئوس که کاستور و پولوکس نام دارند و از معاشقه‌ی زئوس با لدا پدید آمدند. آندو برادران هِلن به شمار می‌رفتند. رک. گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ۱/ ۲۶۱-۲۶۲.
- ۸۲۹- Tyndareus: پدر هِلن، شاهزاده تروا.
- ۸۳۰- Polyxo: همسر نیکته و مادر آنتیوپه.
- ۸۳۱- Dendritis: لقب هِلن، شهزاده‌ی تروا.
- ۸۳۲- Laius: پادشاه تب.
- ۸۳۳- Labdacus: پدر لائیوس، شهریار تب.
- ۸۳۴- Jocasta: همسر لائیوس، شهریار تب.
- ۸۳۵- Eteocles: فرزند ادیپ.
- ۸۳۶- Polynices: فرزند ادیپ.
- ۸۳۷- Antigone: دختر ادیپ شهریار.
- ۸۳۸- Ismene: دختر ادیپ شهریار.
- ۸۳۹- Erinnyes: ایزدبانوانی خشن و سختگیر بودند از دودمان ایزدان هلنی. معمولاً آنان را سه تن می‌پنداشتند که به صورت فرشتگان بالدار با گیسوان مارمانند درمی‌آمدند و تازیانه در دست داشتند. کلآرینی‌ها ایزدان مجازات گر به شمار می‌آمدند. رک. گریمال، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ۱/ ۲۹۴-۲۹۶.
- ۸۴۰- Argires: سپاه‌پلی نیسس، فرزند ادیپ شهریار تب.
- ۸۴۱- Centaur Chiron: سانتورها یا قنطورس‌ها موجودات عجیبی بودند که نیم بدن آن‌ها انسان و نیم دیگر اسب بود و در کوهستان‌ها و جنگل‌ها به سر می‌بردند. یکی از آنان به نام کیرون پرورنده‌ی آشیل بود. رک. فرهنگ اساطیر یونان و روم، ۱/ ۱۷۴-۱۷۶.
- ۸۴۲- Calchas: نام پیشگو یا غیبگوی یونانی است.
- ۸۴۳- Lycomedes: شهریار سرزمین اسکیروس.
- ۸۴۴- Skyros: سرزمینی در یونان باستان.

تصاویر اساطیر یونان



پرزئوس و مدوسا: پرزئوس به یاری آتنا، گرگن مدوسا را با نیزه‌ی برنزی یا شمشیری خمیده که هر مس بدو بخشیده کشته است و اکنون سوار بر پگاسوس در حالی که سر بریده‌ی خون‌چکان مدوسا را در دست راست خود نگاه داشته فراز گردن خون‌آلودش می‌جهد. پرزئوس سرش را برگردانده و به دو خواهر مدوسا که خشمناکین تعقیبش می‌کنند چشم می‌دوزد. در زیر او پیکر بی‌سر گرگن مدوسا با دست‌ها و بال‌های زرین برافراشته، زانو زده است و از گردنش کریسانو، پدر گریون غول، سر برآورده است. پرزئوس آنگاه سر مدوسا را در حالی که روی سپرش نهاده، به آتنا هدیه می‌کند. نقش برجسته از ملوس است و در موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شود.



نگاهبان بانوی شهر آتن. احتمالاً یکی از چهره‌های آتنا، ایزدبانوی جنگ و پشتیبان هنرها است.



رُیاپش اوروپ. یکی از افسانه‌های کِرتی که بعدها وارد اساطیر یونان شد. اوروپ دختر ققنوس یا اگنور، شهریار فنیقیه بود. در اینجا سوار بر ووز است.



نقاب زرین تدفین یک شاهزاده‌ی میسنایی. برخی معتقدند که نقاب ویژه‌ی آگاممنون بوده است، اما متعلق به سده‌ای پیش از اوست. سده‌ی ۱۶ پ.م.



تندیس ایزدبانو هرا، همسر زئوس، از سنگ مرمر. حدود ۵۶۰ پ.م.



سرِ گایا، ایزد بزرگ یونانیان باستان. او ایزد زمین تصور می شد.



تیفون، فرزند غول آسای گایا (زمین) و تار تاروس (دوزخ). برخی او را فرزند هرا شمرده اند.



آفرینش انسان. پرومته در حضور ایزدان آلب (پوزئیدون، هرمس، هرا، زئوس و آپولن) به پیکر نخستین انسان جان می بخشد. موزه ملی، نابل.



ایزدان الُمپ: پوزئیدون، آپولن و آرتیمیس. موزه ی آکروپولیس، آتن.



زئوس، پدر ایزدان و آدمیان. برترین ایزد یونانیان، نگاهبان قوانین. تندیس یونانی
از سده‌ی چهارم پ.م.



سرِ هرا، ایزدبانوی بزرگ‌المنه، همسر زئوس. ۶۰۰ پ.م.



لئو، همسر زئوس (پیش از هرا) در حالی که آپولن و آرتیمیس را در آغوش دارد.



شست و شوی هرا. سده‌ی پنجم پ.م. موزه‌ی ترم، رُم.



آتنا، ایزدبانوی جنگ، موزهی مونیخ.



سکه‌ای چهار درختانی که بر یک روی آن نقش سر آتنا و بر روی دیگر
نگاره‌ی چند دیده می‌شود.



پیکری از آرتیمیس، ایزدبانوی باروری.



پیکری از آرتیمیس افسوس، ایزدبانوی باروری.



آپولن و مارس‌سیاس در مسابقه‌ی نوازندگی. آپولن در سمت چپ نشسته و به فلوت نوازی و مارس‌سیاس گوش فرا می‌دهد. ۳۶۶ پ.م.



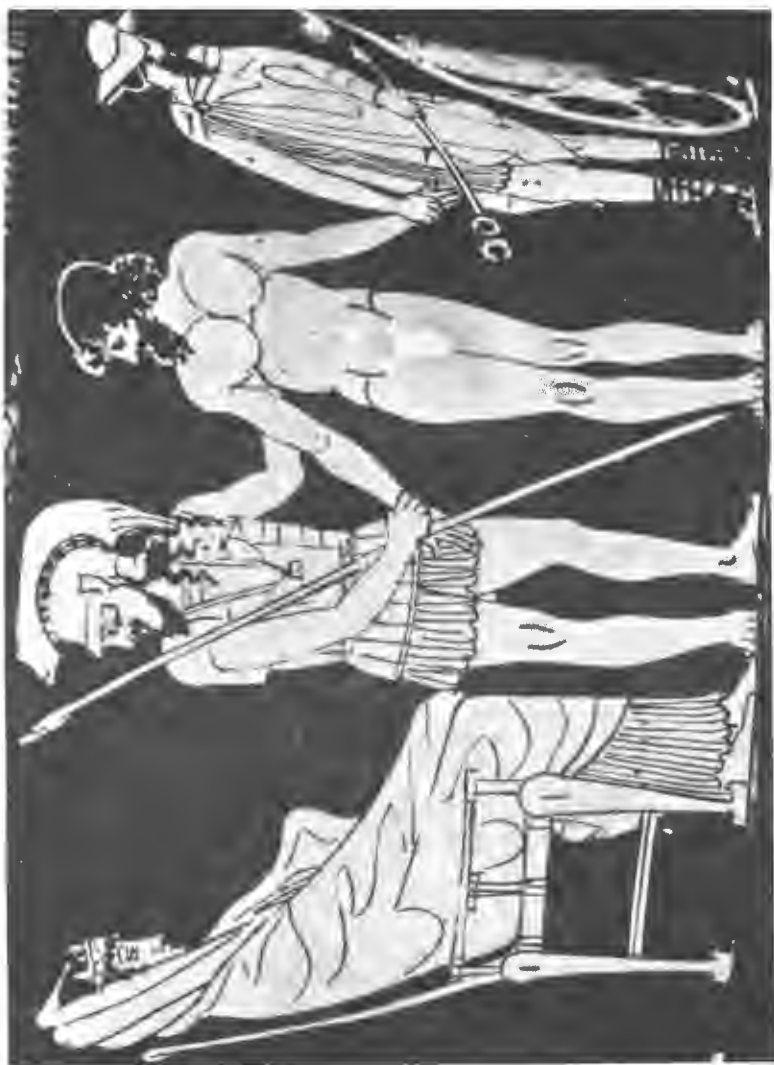
آرتمیس سگانش را رها می کند تا آختائیون را ببلعند. موزه ملی، پالمو.



هرمس در حال استراحت. تندیس از مفرغ، موزه ملی، ناپل.



هرمس در حال معرفی اوریدیسه به اُرفه. رُم.



پادافراه ایکسیون، شهریار لاپتیائنه. او به هرا نظر داشت. در این جا در برابر هرا ایستاده است. آرس و هرمس دستانش را گرفته اند.



هفائستوس به آلمپ باز می گردد. موزه ی لوور.



هفائستوس و سیکلوپ‌ها در حال ساختن سپر آشیل. رُم. آتنا در ست چپ و هرا در سمت راست نقش برجسته دیده می‌شوند.



آدیسه و دو تن از همراهان در حال کور کردن پلی فموس. سده‌ی ۶ پ.م.



آفرودیت دریایی، سده‌ی نخست پ.م.



دلودی پاریس، او در سمت چپ نشسته و چنگ می نوازد و گلهی پدر را می پاید. هر مس سیه این دینار (آتشا، هرا و آفرودیت) را نبرد او می آورد.



پیکره‌ی تمیس. موزه‌ی ملی آتن.



هپه. نقشی روی گلدان. روم، ایتالیا.



بورياس در حال ريودن اوري تيا. سده ۵ پ.م. موزه واتيكان، رُم.



ادیسه و سیرن‌ها. سده‌ی ۵ پ.م.



تزه در حال دریافت تاجی جواهر نشان از آفرودیت.



سِرِ دَمتر، در حالی که نشان‌های ویژه‌اش را در دست دارد. موزه‌ی ترم، رُم.



دیونیزوس، ایزد شراب و باروری. موزه‌ی ملی ناپل.



پری لوکوتیا (اینو) به دیونیزوس نوزاد نوشابه می دهد. موزه لاتران، رم.



دمتر و پرسفونه، ایزدبانوی جهان‌زیرین. سده‌ی ۵ پ.م.



پرسفونه و هادس، ایزدان جهان زیرین.



هراکلس در حال کشتی گرفتن با آکلوس، ایزد رود.



گوزن ماده با شاخ‌های برنجی یا ووزایی کِرتی. جامی یونانی، موزه‌ی لوور.



روی دیگر جامی یونانی، موزهی لوور.



هراکلس با شیر نبرد می کند. بشقاب نقره‌ای، کتابخانه‌ی ملی پاریس.



هراکلس در حال ربودن سربروس. لوور.



هراکلس در حال کشیدن سرکوپ‌ها.



اطلس در حال هدیدی سیب به هراکلس. ۴۵۰ پ.م.



پلئوس در حال کشتی گرفتن با تتیس، ته جامی یونانی. سده‌ی ۶ پ.م.



ملیگار، قهرمان آنتولی. سده ۱۵ یا آغاز سده ۱۶ م.



یک سانتور (موجودی نیمه انسانی، نیمه حیوانی) در حال دنبال کردن پگاسوس،
اسب بالدار.



ربودن هیلن. نقش برجستهای یونانی. موزه‌ی لاتران، رُم.



قنوس، تندیس باستانی مکشوف در اسهات. موزه‌ی ملی آتن.



مرگ پلیاس به دست دخترانش. در سمت چپ، مدیا بدانان می‌نگرد. نقشی بر
گلدانی یونانی؛ حدود ۴۲۰ پ.م.



آرگونوت‌ها تحت نگاهبانی آتنا قرار می‌گیرند. موزه ی‌لوور.



سانتور کیرون در حال تعلیم به آشیل جوان.



پریام برای پیکر فرزندش، هکتور، از آشیل استغاثه می‌کند. نقشی بر گلدانی یونانی.